منم
دانشجوی
آپوئیست

تقدیم به همه شهدای آزادی‌خواه
و خلق میهن‌دوست کرد

مانی
دانشجوی آپوئیست

انتشارات PJAK
dilxwaz2006@gmail.com

فهرست

مقدمه 8
تحلیلات رهبر آپو بر شهادت 11
مجموعه مقالات رفیق مانی
جامعه هیرارشیک اولین انحراف تاریخ..... 17
قوم ملیت 22
خاطرات، لحظاتی فناناپذیر 27
دموکراسی بورژوازی در تقابل با سنن هزاران ساله..... 29
جامعه دموکراتیک هدفی فراموش شده 31
هویت زن زیبا و نظام کالایی پارادوکس عصر کنونی 34
فاحشگی مدرن..... 41
جنبش دموکراتیک زنان ایران اتوپیا و واقعیت..... 45
نقش ایران در بنیادگرایی اسلامی 50
تضاد فاحش در قانون اساسی 54
روشنفکر کرد..... 57
انقلاب خلق‌های ایران، چشم‌براه رهبری‌ای ایدئولوژیک..... 60
فدرالیسم ≠ تجزیه‌طلبی..... 66
عراق؛ ائتلاف و انتخاب..... 73
دشمنی‌های دیرین و نقطه‌مشترک امروزی ایران وترکیه..... 75
مسخ شدن در خیال توهمی واهی..... 78
اعتیاد و زوایای پنهان آن 81
شمه‌ای از آنچه که نامش می‌نهند، زندگی من..... 83

گزارش شخصی مانی کیاکسار به مجلس PKK 94

مجموعه مقالات همرزمان شهید مانی جهت بزرگداشت یاد و خاطره ایشان

شرافتمندانه بسوی کاروان آزادی شتافتی.....99
شهدای بزرگوار نوید بخش... 103
مانی چگوارای شرق.....110
شهید مانی یک اسوه است.....115
مانی عاشقی خودساخته از باغچه خود بسوی گلستان آزادی.....118
PKK حزب شهداست.....121
او جویای حقیقت بود.....125
مانی تمثیل‌گر خط‌مشی آپوئیستی.....128
پروانه‌ها بسوی آتش می‌شتابند.....133
یاد تو جاودان خواهد ماند.....136
قامت ایستاده.....139
تقدیم به روح سوسیالیستی شهید مانی پیشاهنگ همیشه نستوه و فداکار 141
فرزند آفتاب.....143

مقدمه

دانشجوی مکتب آپوئیست بودن پشتکاری عظیم، تلاشی بی‌وقفه، اراده‌ای پولادین، روحیه‌ای سرشار از امید، شخصیتی مطالعه‌گر و کنجکاو جهت درک اندیشه‌های رهبر آپو، شخصیتی مبارز و خصوصیتی جسورانه جهت مقابله باسختی‌ها و دشواری‌های زندگی را می‌طلبد.

یوسف پیروتی در زمره دانشجویان برتر مکتب آپوئیستی بود که درسهای این مکتب را در خصوص خشکاندن ریشه‌های استثمار در کردستان و محو سایه ظلمت و غفلت به بهترین نحو درک کرده بود. برگزیدن نام سازمانی مانی کیاکسار سطح درک وی را از تحلیلات رهبر آپو در مورد تاریخ کردستان و شخصیت‌های بزرگ این دیار نشان می‌دهد. مانی پیامبری بود که فلسفه‌اش در حد رنسانسی برای خاورمیانه بود و کیاکسار فرمانده جسور و توانمند کُرد. مانی کیاکسار به سایه ظلمت و غفلتی که بر کردستان کشیده شده بود واقف بود و همچون نام مانی می‌خواست در پرتو اندیشه‌های رهبر آپو، روشنایی بخش راه مبارزه خلقش در قبال استثمار و استعمار تحمیل شده بر کردستان باشد.

مانی کیاکسار در شهرستان مهاباد دیده به جهان گشود و دوران ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را در این شهرستان به اتمام رساند. در دوران دانشجویی و در دانشگاه ارومیه با اندیشه‌های رهبر عبدالله اوجالان، (رهبر آپو) آشنایی پیدا کرد. فلسفه رهبر آپو برای رفیق یوسف پیروتی که در محیط جامعه و دانشگاه روزانه باشخصیت‌های متزلزل، بی‌اراده و دور از درک حقیقت خویش مواجه می‌گشت، به منزله رهایی اینان از این وضعیت فلاکت‌بار بود.

بر این اساس در جهت جذب دانشجویان بسوی فلسفه آپوئیستی تلاشی بی‌وقفه را انجام می‌دهد. فعالیت‌های روشنگری وی در دانشگاه از حوصله ذهنیت استبدادی و قرون وسطایی رژیم اسلامی ایران خارج بود. رژیم اسلامی ایران اندیشه‌های دانشجوی آپوئیست ما را برای خود خطرساز می‌دید و بدین دلیل در زمانی که رفیق مانی کیاکسار آمادگی مراسم یادبود حلبچه را برعهده داشت وی را دستگیر و روانه زندان نمود. بعد از آنکه رفیق یوسف پیروتی از زندان آزاد شدند در اوخر پاییز 2003 به صفوف گریلا پیوستند.

در اوایل بهار سال 2004 در اولین کنگره PJAK مشارکت نموده و بعد از آن به عضویت نهاد مطبوعاتی PJAK در می‌آید و حضوری فعال به لحاظ فکری، سیاسی و سازمانی در این عرصه داشته است. بعد از مدتی فعالیت در این نهاد دوره آموزشی کادر PKK را سپری نموده و بار دیگر در فعالیت‌های نهاد مطبوعاتی PJAK جای می‌گیرد. در کنفرانس جوانان شرق کردستان در تابستان 2006

مشارکت نموده و از سوی شرکت‌کنندگان این کنفرانس بعنوان یکی از اعضای کوردیناسیون KCR (کوما جوانین روژهه‌لات) انتخاب می‌شود. رفیق مانی بعد از اتمام کنفرانس جهت پراکتیزه نمودن تصمیمات کنفرانس در عرصه پراکتیکی "کله‌ره‌ش" جای گرفته و در این منطقه نیز شایستگی‌های خود را در خصوص سازماندهی جوانان نشان می‌دهد. بعد از آنکه در حین انجام ماموریتی در منطقه ارومیه به محاصره نیروهای سپاه پاسداران درمی‌آیند، نهایت قهرمانی خود را همراه با رفقایش در جهت پایبندی به گفته "مقاومت زندگیست" مظلوم دوغان و مبارزه با خط تسلیمیت و خیانت در کردستان از خود نشان می‌دهد و بعد از چند ساعات درگیری با نیروهای سپاه پاسداران در منطقه ارومیه و در اوایل سال 2007 به شهادت می‌رسند.

در کتاب حاضر که مشتمل بر نوشته‌های ایشان و رفقایش در مورد وی می‌باشد، می‌توان هرچه بیشتر به سطح درک و آگاهی رفیق مانی کیاکسار از اندیشه‌های رهبر آپو پی برد. اندیشه‌ها، سطح دانش و آگاهی، خصوصیات شخصیت انتلکتوئل، مبارز و ملیتان‌بودنش راه چگونه زیست هر جوان بویژه جوانان دانشجو را مشخص می‌سازد. جوانان با مطالعه و تعمق و تامل در اثرات رفیق مانی و آشنائی با خصوصیات شخصیتی‌اش می‌توانند از دام استبداد، آداب و رسوم جامعه‌ای بسته و ذهنیت متحجر رهایی یابند. رفیق مانی به جوانان و بویژه دانشجویان راه "چگونه مبارزه" را نشان می‌دهد.

روحش جاویدان

کمیته شهیدان PJAK

22 ـ 6 ـ 2007

شهدا حقیقت زندگی راستین هستند

در طول تاریخ در داخل و خارج از میهن شهدای زیادی را تقدیم کرده‌ایم. خلقمان بخاطر شهدا درد کشیده است. ما در میان این دردها بزرگ شده‌ایم. اگر چه ملتی در دنیا به اندازه خلق کرد شهید ندارد، ولی خلق کرد عوض آنرا دریافت نکرده و این آلام خلقمان را به مراتب افزون‌تر نموده است. امیدها آن بود که آن اندازه شهید تقدیم نکنیم که گورستانی برایشان بسازیم. اما واقعیت مبارزات خلق کرد این است که هم در داخل و هم در خارج از میهن شهادت را ضروری می‌سازد. اگر تا بحال این همه شهید تقدیم نمی‌کردیم، این همه کار نیز انجام نمی‌شد. شهدای ما قبل از هر چیز پیوند ما را با خلق‌های دیگر محکم‌تر نموده و اتحاد و همفکری را میان ما بوجود آورده‌اند. صدای ما را به گوش خلق‌های کرد دوست در جهان رساندند. بهمین جهت شهدای ما والاترین ارزش‌های ما هستند.

دشمن، شهدای ما را بدون کفن و بدون شستن به خاک می‌سپارد. دشمن بخاطر ترس از خود این کار را می‌کند. آنها از شهدای ما و از مرده‌های ما نیز تا این حد در هراسند. این بزرگی شهدای ما را می‌رساند.

چیزهای زیادی در رابطه با شهدایمان گفته‌ایم و همیشه خواهیم گفت. آیا حقیقتا می‌توان شهدا را مرده بحساب آورد؟ ما بر این مسئله بسیار اندیشیده‌ایم. به زندگی و تاریخ‌مان می نگریم. مفهوم زندگی و مرگ را بخوبی در می‌یابیم. اگر بخوبی به آن فکر کنیم، می‌بینیم که آنچه بر سر خلقمان آورده‌اند و راهی که پیش‌رویش گذاشته‌اند، جز مرگ چیز دیگری نیست. در گذشته، قبل از این شهادت‌ها، اوضاع زندگیمان چگونه بود؟ تصور می‌کردیم که واقعا زندگی خوبی داریم، در حالیکه اگر عمیقا به آن بنگریم مرده‌هایی بیش نبودیم. بانگاهی به گذشته، نمی‌توانیم بگوییم که نشانه‌های زندگی راستین در ما وجود داشت. حقیقتا مرگ چیست؟ اگر در راهی قدم برمی‌داری که متعلق به تو نیست و به تو شرف و عظمت نمی‌بخشد، آنگاه محکوم به فنا می‌شوی تو را از بین خواهد برد و تو نیز اگر بجنگی زنده خواهی ماند. در غیر این صورت حتی مرگ نیز ارزش نخواهد داشت. اگر انسان، همه زندگی خود را در راه هدفی تا به آخر وقف کند و در این راه شهید شود به آن مرگ نمی‌گویند. شهیدان این راه، جاودانه هستند. این

یک واقعیت است و این راه راستین. چرا راه حقیقی این است؟ زیرا که دشمن هر روز با خشونت، ظلم و تحکم روزافزونش زندگی انسان‌ها را از شرف تهی می‌سازد. زندگی تحت این حاکمیت و تحت این ظلم به مراتب از مرگ بدتر است. زندگی ما نیز چنین بود. و این تا زمانی که ایستادگی (به‌رخودان) نمودیم و شهدایی تقدیم نمودیم ادامه داشت. بهمین دلیل در مورد شهید نمی‌توان گفت که او زنده نمانده و یا نمی‌توان گفت که شهدای PKK مرده‌اند. وجود شهدای ما از آغاز PKK تا بحال، این حقیقت را آشکار می‌سازد که نمی‌توان بدون خون و بدون شهید به آزادی دست یافت.

دشوارترین چیزهای شهید دادن است و ما هم مشمول آن شدیم. زمان تقدیم اولین شهیدمان را بخوبی به یاد دارم. زمانی که رفیق حقی قرار به شهادت رسید انگار که دنیا به روی سرمان فروریخت. گویی که آسمان به رویمان خراب شد. مسئله این نبود که ما برای چنین شهادتی آمادگی نداشتیم و یا این که رفیقی از میانمان رفته بود، مسئله این بود که چطور می‌توانستیم جوابگوی خون به زمین ریخته رفیقمان باشیم؟ آیا نخستین گام‌هایمان ادامه خواهد داشت یا نه؟ جمعی که گرد آمده بودیم آیا از هم فرو می‌پاشید؟ آیا سقوط می‌کردیم یا نه؟ اگر جوابگوی خون شهید نباشی و بر آن اصرار نورزی، از آن به بعد شانس نفس کشیدن را نخواهی داشت. دشمن نیز با به شهادت رساندن آن رفیق می‌خواست که ما عقب بنشینیم و پشیمان شویم وبه زندگی و شرایط قبلی برگردیم. هدفش همین بود. ما از همان ابتدا متوجه آن شدیم. اگر چنین می‌شد دولت نیز با تمام قدرت به ما حمله می‌آورد و لگدمالمان می‌کرد. در اینصورت ما مصمم شدیم که بخاطر ارزش این خون ریخته شده به گام‌هایمان ادامه دهیم و مبارزات خود را بسط داده و گام به گام به پیش بتازیم. غیر از این راهی برای گرامیداشت یاد شهیدان نبود و ما چنین کردیم. بعد از شهادت رفیق حقی قرار بایستی تنها یک چیز می‌گفتیم و آنرا گفتیم :"PKK را تاسیس می‌کنیم و اعلام می‌نماییم. هر چند نواقصی نیز در کارمان وجود داشته باشد یا آمادگی کامل را نداشته باشیم، ولی حزب کارگران کردستان را اعلام می‌کنیم". یاد شهیدان را فقط با تاسیسPKK می‌شد، گرامیداشت. در غیر اینصورت نمی‌توانستیم جوابگوی خون آنها باشیم و چنین نیز کردیم.

تا بحال چه چیزی ثابت شده است؟ آنانکه با یاد و خاطره شهیدان پایبند باشند و به یاد آنان مبارزه را به پیش برند، مدعیان بزرگ راه آزادی و مبارزین واقعی خواهند بود. آنان نماد واقعی زندگی، یعنی زندگی خلقمان خواهند بود. با نگاهی دوباره به تاریخ میهن و حزبمان به روشنی می‌توان دید که این تاریخ، تاریخ شهیدان است. این تاریخی است که شهیدان آنرا با خون خود نوشته‌اند.

بعضی‌ها ممکن است منحرف شوند و یا برخی خود را فریب داده و به بازی بگیرند؛ بعضی‌ها ممکن است که در نیمه راه برگشته و تسلیم شوند. اما برای شهدا انحراف، خودفریبی و سقوط وجود ندارد. برای شهدا ترس وجود ندارد. به همین جهت همیشه می‌گویم رهبران دائمی و واقعی ما شهدای ما هستند. آنانکه با تکیه بر شهیدان به پا می‌خیزند چنین می‌اندیشند. اما کسانی که با سبکسری با شهدا برخورد کرده و آنها را از یاد می‌برند، همیشه بدنبال ترویج ابتذال در زندگی هستند و می‌خواهند که این عملکرد رابا سوءاستفاده از ارزش خون شهیدان رایج سازند. این بدترین بدیهاست. نفرت انگیز است. کسی که خود را می‌شناسد و خود را همسنگر و **هەڤاڵ** (رفیق) شهدا می‌داند، قبل از هر چیز باید با یاد و خاطره آنها زندگی به سر برند. یک مبارز می‌تواند هر نوع نواقصی را دارا باشد اما باید صددرصد تحت اوامر شهدا و پیرو آنها باشد. شهدا را باید اینگونه به یاد آورد. ما تا بحال، در امر رهبر، شهیدان را فراموش نکرده‌ایم. از زمان شهادت اولین شهدایمان تا به امروز، با وجود راه‌های زیادی که برای زیستن وجود دارد، همیشه گفته‌ام که "همه چیز در مسیر آرزوی شهدا باید قرار گیرد". در اولین عملیاتی که انجام دادم. جنازه شهیدی را برداشتم. خواستم که آنرا از چنگ دشمن خلاص کنیم. یک شهید کُرد بود. آنرا با زور از گورستان دشمن در پایتخت خارج ساختیم. برایش تابوتی ساختیم. اطرافمان را پلیس‌ها محاصره کرده بودند. من و پدر آن شهید، جنازه را از آنجا به کردستان آوردیم و یک راه‌پیمایی ده هزار نفری به راه انداختیم. ما PKK را چنین آغاز نمودیم و با وفاداری نسبت به شهیدانمان خود را به امروز رسانده‌ایم. اما می‌بینیم که شما با فلسفه زندگی آنها در نمی‌آمیزید. هنگامی که شهیدی بر زمین می‌افتد، می‌گویید:" او رفت" در حالیکه این درست نیست. کسی که چنین دیدگاهی را قبول کند در اشتباه بزرگی بسر می‌برد.

پسران و دختران جوان 25 ـ 30 ساله بر زمین می‌افتند. آیا می‌شود آنها را از یاد برد؟ اگر آنها را فراموش کنید خود را از زندگی پر مفهوم محروم ساخته‌اید. زمینه سقوط خود را مهیا می‌سازید، از خود بیگانه می‌شوید و راه نجات نخواهید داشت.

چرا سقوط می‌کنید؟ چرا تا به این حد دچار خطا و اشتباه می‌شوید؟ همه اینها از این منشاء می‌گیرد که شما هویت خود را حفظ نمی‌کنید. شما از شهدای خود پاسداری نمی‌کنید. چرا در PKK جنگ را تا به آخر ادامه نمی‌دهید؟ برای اینکه شهدا را نمی‌شناسید. هزاران شهید را نثار کرده‌ایم. این شهدا با دیگران تفاوت دارند. آنها در درون ظلمت مطلق تنها با تکیه بر قلب‌هایشان، در آن جو ظلم و خفقان ترس آور بپا خواستند. آنها از خود جرات نشان دادند، زندگی خود را برای شما فدا نمودند. حقیقتی بزرگتر از این وجود ندارد. مبارزه‌ای بزرگتر از این وجود ندارد. آری! ملت‌های دیگر نیز شهدای زیادی دارند. اما آنها دارای ارتش‌های چندین هزار نفری هستند. نیرویشان کمتر از نیروهای دشمن نیست. به همین جهت هر اندازه شهید داشته باشند برایشان دشوار نیست. اما این برای ما مصداق ندارد. در جنبش ما برای آنکه انسانی را در راه شهادت قرار دهیم و برای آنکه کسی را در راه آزادی خلق کرد ـ کردی که خویش را فراموش نموده، نه تنها شخصیت بلکه حتی عنوان خویش را نیز فراموش کرده، همیشه از خویش خجالت کشیده و مدام سردرگریبان است، مسئله میهن دوستی و آزادی را فراموش نموده و کسی برایش ارزشی قائل نشده ـ به مسیر شهادت وارد کنیم، تلاش بسیاری به خرج می‌دهیم.

در این دوران دشمن می‌گوید: اگر تو یک گام برداری، من تورا خواهم بلعید. دشمن این است و به تو حمله‌ور می‌شود. آیا خلقی دیگر یافت می‌شود که خویش را اینگونه باخته و از خویشتن خویش دور شده باشد؟ آیا خلقی وجود دارد که از شهدایش دور گشته باشد؟ دشمن با این همه نیرو به ما حمله‌ور می‌شود. شهدای PKK در این محیط متولد گشته‌اند. انسان نباید شهدا را فراموش نماید. فراموش نکردن و آنها را به یاد آوردن، گریه کردن نیست. این مایه شرمساری است، گریه کردن در حضور شهدا، در PKK جای شرمساری است. باید در حضور شهدا خویش را توانمند نمود. اما اگر اینگونه رفتار شود، می‌توان گفت که : "یاد شهدا را گرامی داشته‌ایم". تعریف از نوع راه رفتن و چگونگی آنها و شیوه سخن گفتن شهدا، شیوه صحیح یادمان شهدا نیست. نخیر، انسان باید شب و روز با شهدا باشد. این به چه معنا است؟ این به معنای

قدرتمند شدن لحظه به لحظه و شعله‌ورتر نمودن آتش مبارزات است. خارج از این نمی‌توان از یادمان شهیدان دم زد. شهیدان دنباله‌روها و رفقای چندانی ندارند، و بعبارتی کسانی که ارزش واقعی شهیدان را بدانند بسیار اندکند. اگر حقیقتا تنها یک شخص ادعا کند که "هستی من از شهداست" مسلماً اتو به تنهایی، نفس زندگی خواهد بود. کسی که نیروی عظیم شهیدان را با خود داشته باشند و در حضور آنها مسیر مبارزه را طی کند، هیچ عاملی نمی‌تواند در مقابل او ایجاد مانع نماید. ما همیشه می‌گوییم:"اگر می‌خواهید قدرتمند باشید، موجودیت و ارزش شهیدان را منعکس نمایید. قبلا در مورد یک شهید صحبت کردم. PKK ای نبود اما از او حمایت کردیم. مردم را به خیزش واداشتیم. همچنین وظیفه‌ما7ن را نسبت به اولین شهیدمان را بجای آوردیم و PKK را تاسیس و اعلام نمودیم. به یاد شهید مظلوم دوغان نیروی گریلا را زودتر به کردستان برگردانده و سازماندهی نمودیم. در حالیکه قبلا ده نفر نمی‌توانستند در کوه‌های کردستان دوام بیاورند. به یاد شهید معصوم کرکماز گروه‌های بزرگ گریلا را مستقر نمودیم و مصرانه ابراز داشتیم که در آنجا خواهیم ماند و با یاد آنها به اهدافمان دست خواهیم یافت. به یاد عگید عهد بستیم که تعداد نیروهایمان را ده‌ها برابر افزایش دهیم و این کار را کردیم. ارتش گریلا را ایجاد کردیم. آنانکه شهید شدند این عهد را بجای آوردند. امیدوارم که روزی همه رفقایمان بتوانند با سربلندی بگویند که ما نیز آنچه از دستمان بر آمد کردیم. " ما نیز یاد شهیدان را گرامیداشتیم". اصلی‌ترین وظیفه ما چه بود؟ عهد بسته بودیم که روز و شب مبارز کنیم. مادامیکه هدف اینست، از نیستی، هستی خواهیم آفرید. چقدر هم با نواقصی روبرو شویم، باز هم امکانات خواهیم ساخت. ما چنین عمل نمودیم. اما بسیاری دیگر چنین نیستند. رهبری ما از لحاظ سیاسی قدرتمند است. آیا من این قدرت رهبری را بوجود آوردیم؟ خیر، قبل از هر چیز زندگی شهیدان برای ما در حکم فرمان است. ما در راستای اوامر آنها گام برداشتیم و من خود با تکیه بر این حقیقت، مبارزات را تا به امروز رسانده‌ام. این چه چیزی را اثبات می‌کند؟ شهیدان عظیم‌ترین نیرو هستند.

مجموعه مقالات

رفیق مانی کیاکسار

جامعه هیرارشیک
اولین انحراف تاریخ

بر اساس تقسیم‌بندی‌های زمانی، جامعه انسانی را می‌توان در اشکال مختلفی دسته‌بندی نمود. در این تقسیم‌بندی‌ها، مبنا قرار دادن اشکال ذهنیتی و یا طبقاتی و فرهنگی نتایج گوناگونی در بر داشته است. تحلیل مراحل پیشرفت جامعه انسانی بر اساس شکل‌گیری ساختار ذهنیتی انسان، وجود مراحل متولوژیک، متافیزیک و علم پوزتیف را بر ما عیان می‌سازد. در عین حال تجزیه و تحلیل مراحل فوق, بر اساس برداشتی طبقاتی از جامعه بشری، مراحل جامعه برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیسم و غیره را مطرح می‌نماید. در هر یک از تحلیلات فوق عامل‌گرایی شدید حاکم بوده و فلسفه‌ای مبتنی بر پیشرفتی مستمر بر روی خطی ممتد می‌باشند.

اوجالان در تقسیم‌بندی خود، با مبنا قرار دادن راهکاری فلسفی ـ علمی به غور در مبدا ضوابط و قوانین جهانی پرداخته و با بکارگیری فرمول تز ـ آنتی تز ـ سنتز هگل، البته با قرائتی نوین، در صدد تشریح هر چه بهتر مراحل شکل‌گیری جامعه انسانی بر آمده است. در نگرش دیالکتیکی اوجالان بر خلاف ماتریالسم خشن, تز و آنتی تز همدیگر را از بین نمی‌برند بلکه بر اساس فشار و پس‌راندن همدیگر عمل می‌نمایند. این امر در حالی است که تز و آنتی تز همواره یکدیگر را تغذیه نموده و سنتز حاصل از آنها نیز عوامل موثر تز و آنتی‌تز را به صورت غالب و مغلوب در خود برجسته می‌نماید.

نظام‌های اجتماعی نیز هنگامی که به صورت تز و آنتی‌تز تغییر شکل می‌دهند, به عامل همدیگر مبدل شده و تضاد میان آنها پیشرفت‌های مهمی را به دنبال خواهد آورد. چنین نگرشی، این طرز تفکر را که پیشرفت‌ها به شکلی مستمر و در خطی ممتد و مطلق صورت می‌گیرند را به چالش می‌کشاند. نتایج حاصله از پیشرفت‌های فیزیک کوانتوم و گیتی‌شناسی علت‌گرایی را ـ که بر نظام اندیشه غرب حاکم بوده و ریشه در قوانین الهی دارد ـ با بن بست روبرو ساخته و براهنی بر مجرد و متافیزیکی بودن پیشرفت‌های مستمر و خطی می‌باشند.

در دیالکتیک پیشرفت همواره مرحل بی‌نظمی‌ای وجود دارند که ادامه حرکتی خطی و مستمر را از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر غیر ممکن می‌سازند. در مرحله بی‌نظمی و یا به عبارتی دیگر مرحله گذار, عوامل مختلفی بر تعیین ماهیت نظام آینده تأثیر گذار می‌باشند. این نظام‌ها ممکن است پیشرفته و یا مرتجع

باشند. با توجه به استدلالات فوق، پیشرفت جامعه بشری و شکل‌گیری مراحل مختلف آن, بر اساس انتخابی آزادانه بوده و ادعایی مبنی بر جبری بودن پیشرفت جامعه طبقاتی اشتباهی محض می‌باشد؛ چرا که چنین برهانی با ماهیت قوانین طبیعی جهان در تناقض بوده و در صورت قبول آن، برهانی خواهد بود بر صدق ایده‌گرایی متافیزیک. جبری بودن پیشرفت جامعه طبقاتی، به معنای گذار از جامعه طبیعی به جامعه‌ای هیرارشیک و دولت‌گرا و به عبارتی ترک سوسیالسم برای ایجاد جامعه‌ای طبقاتی می‌باشد؛ چنین نگرشی کلیه مبارزات صورت گرفته در مرحله بی‌نظمی را انکار می‌نماید. البته باید خاطرنشان ساخت که سطح مبارزات صورت گرفته در مراحل بی‌نظمی در تعیین ماهیت نظام جدید موثر می‌باشد. در مراحل بی‌نظمی تز و آنتی‌تز هر دو بر جامعه حاکم بوده و مبارزات بر محوریت آنها خود را سازماندهی می‌نمایند.

همچنان که در مبحث قبل نیز ذکر شد، جامعه طبیعی اولین تجربه اجتماعی شدن بشریت بشمار آمده و حجیم شدن این ساختار اجتماعی ضرورتی طبیعی بوده است. گسترش ساختار اجتماعی کلان در سطح مکانی و زمانی، از آنجا که بر محوریت زن ـ مادر استوار بوده، حسادت و ناراحتی مردان را بر می‌انگیزد. داده‌های موجود در رابطه با جامعه طبیعی بیانگر این واقعیت است که مردان در جامعه‌ای که بر محوریت ارزش‌های نظام زن ـ مادر استوار بوده، احساس ناراحتی می‌کنند. نظام زن ـ مادر جامعه‌ای بر اساس اهلی کردن حیوانات و کوچ‌نشینی, گسترش داده و با جذب کودکان و مردان در اطراف خود، پایه‌هایش را مستحکم می‌نماید و فرهنگ الهگی شکست‌ناپذیری را خلق می‌نماید. الهه مادر به واسطه طبیعت به شناخت و آگاهی دست می‌یابد و این آگاهی به واسطه کشف آلات و ابزار, گسترش پیدا می‌کند. در جامعه مذکور، مردانی که زنانِ مادر, وجود آنها را مفید ندانسته و پیرمردان، در بیرون از محدوده کلان جای می‌گیرند. در ابتدا تضاد میان این مردان و فرهنگ مادرسالار ضعیف بوده ولی رفته رفته و با حجیم شدن ساختار کلان بر شدت آن افزوده می‌شود.

پیرمردان طرد شده بر همین اساس به سوی شکل‌دهی ایدئولوژی و نظامی متکی بر حاکمیت مرد حرکت می‌کنند. مردانی که در بیرون از نظام زن ـ مادر جای گرفته‌اند، با گسترش فن شکار به آگاهی دست می‌یابند. مردان در برابر نظام اهلی‌کردن زن و کوچ‌نشینی، نظام متکی بر شکار را ترویج می‌دهند. نظام مردسالار با مبنا قرار دادن نیرو و مهارت شکار، تجربه سالمندان و فریب و نیرنگ، پایه‌های خود را مستحکم می‌نماید. بدین طریق زمینه ظهور آنتی‌تز جامعه طبیعی فراهم می‌گردد.

«اتفاق مردان نیرومند و سالمندان که خود را به صورت شمن (کاهن) نشان داده‌اند، پیشرفت مهمی است. آنان با نیروی ایدئولوژیکی‌ای که به وسیله آن بر بعضی از مردان جوان که به آنها پیوسته‌اند, حاکمیت کرده و رفته رفته موقعیت خود را در میان گروه ارتقاء می‌دهند...».

شکار و محافظت از کلان در برابر تهدیدات خارجی متکی بر کشتن و استفاده از ابزار نظامی است. مسأله کشتن و مرگ و زندگی ارتباط تنگاتنگی با اقتدار و هیرارشی دارد. هیرارشی موجود در جامعه طبیعی از ارزش‌های فرهنگ مادرسالار متأثر شده و رنگی مثبت و مفید به خود می‌گیرد. در جامعه طبیعی، اقتدار و احترام از آن کسی است که بیشترین تلاش را در جهت جمع‌آوری محصولات و گیاهان خوراکی به خرج داده و آن را با دیگر اعضای کلان تقسیم نماید. هیرارشی مذکور هنوز نهادینه نگردیده و فردی است و لذا حاکمیتی بر جامعه ندارد.

« ساختار هیرارشیک و اقتدارگرا اساس جامعه مردسالار را تشکیل می‌دهد. اصطلاح هیرارشیک بیانگر اولین اختلاط شیوه مدیریت اقتدارگرا با اقتدار مقدس شمن است. این نهاد مقتدر که رفته رفته بر جامعه حاکم می‌شود, در حالی که به سوی طبقه‌گرایی پیشرفت می‌نماید، به حاکمیتی دولتی مبدل می‌شود....».

با توجه به این مطلب می‌توان گفت جامعه طبیعی به عنوان نخستین تجربه اجتماعی شدن انسان، اولین تزی است که انسان بر آن متکی بوده و در برابر آن نیز جامعه هیرارشی به عنوان آنتی‌تز توسعه می‌یابد. ویژگی آنتی‌تزی جامعه هیرارشیک از این امر سرچشمه می‌گیرد که به طور مداوم در صدد سرکوب جامعه طبیعی و عقب راندن آن می‌باشد. با وجود این, گذار از جامعه طبیعی به جامعه هیرارشیک به هیچ‌وجه جبری تاریخی که مارکسیست‌ها بر آن اصرار می‌ورزیدند، نمی‌باشد؛ چراکه جامعه طبیعی در این روند مقاومت بی‌نظیر و ارگانیکی را از خود نشان می‌دهد.

همچنان که اشاره شد، گسترش فرهنگ شکار، باعث افزایش سطح آگاهی مرد گردید. پی بردن به این نیرو (شکار) از سوی مرد این امکان را برای آنها مهیا ساخت تا نظام اهلی زن ـ مادر را به کنترل خود در آورند. از آنجا که نظام مردسالار، ارزش‌های نظام زن ـ مادر را هدف اصلی خود قرار می‌دهد، می‌توان ادعا نمود که اولین قربانی جامعه هیرارشیک را زنان تشکیل می‌دهند.

« .... اولین قربانی جامعه هیرارشیک، نظام (اهلی) یا خانگی زن ـ مادر بود. زن و یا شاید جامعه یکی از اقشار اولیه‌ای است که در این نظام سرکوب شده‌اند. ارزش‌های یکجانشینی جامعه مردسالار باعث شده، که این مرحله که قبل از تاریخ گستردگی وسیعی داشت، در علوم اجتماعی جایگاهی نداشته باشد. کشاندن زن به شکل تدریجی به جامعه هیرارشیک و از بین بردن تمام ویژگی‌های نیرومند اجتماعی زن در واقع یک ضد انقلاب در جامعه است...».

قوم و ملیت

توجه فزاینده به موضوع قومیت در شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی از اواسط دهه 1970 میلادی این مقوله را از حد یک موضوع به سطح یک رشته خاص رسانده است. دامنه مطالعات مربوط به قومیت نیز بر حسب مورد بسیار گسترش یافته است. ولی با این وجود، هنوز نوعی ابهام و آشفتگی در مفهوم و تعریف قومیت وجود دارد. این آشفتگی بویژه زمانی فزونی گرفت که مفاهیم ترکیبی همچون « سیاست قومی» ، « ناسیونالیسم قومی »، « گروه های قومی » و « هویت قومی » در رشته‌های علوم اجتماعی و بخصوص دو رشته فرعی آن یعنی جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین الملل ظهور پیدا کردند. در واقع مشکل اصلی مفهوم قومیت و مفاهیم ترکیبی ذکر شده فقدان تعریف و یا وجود معیارهای متفاوت در تعریف است.

دلیل عمده دشواری ارائه تعریفی برای این موضوع را می‌توان وابسته به ویژگی متغیر آن دانست. همچنان که اشاره شد واژه قومیت در علوم اجتماعی نسبتا جدید بوده و مفهوم آن نیز همراه با گسترش حیطه مطالعات و گذر زمان تغییر یافته است. روشن است که مفاهیم واژه در بیان اندیشه دارای نقشی اساسی می‌باشد. فرهنگ، مذهب، زبان و علایق نژادی و غیره همگی واژه‌هایی هستند که در تعریف مفهوم قومیت بکار گرفته می‌شوند. البته باید تاکید نمود که کاربرد این کلمات در کنار هم و یا به صورت مجزا برای بیان مفهوم قومیت بسته به هدف محقق بوده است.

ضرورت مطرح نمودن این مبحث به سیاسی شدن تفاوت‌های اجتماعی ـ فرهنگی مبتنی بر زبان و مذهب در ایران می‌باشد. در طول سده بیستم, ایران حرکت‌های قومی بسیاری را به خود دیده است که برای نمونه می توان به کردستان، آذربایجان و بلوچستان اشاره نمود که ساکنین این مناطق همواره، تحت عنوان کسب آزادی به مخالفت با حکومت مرکزی برخاسته‌اند. در اینجا لازم است نظریه‌های موجود در رابطه با قومیت و کشمکش قومی را نقادانه بررسی نموده و با یک چارچوب مناسب برای تبیین این پدیده در ایران بیابیم.

درمورد قومیت و ناسیونالیسم قومی دو قلمرو اساسی نظری وجود دارند. در یک قلمرو، مکاتب گوناگون فکری درباره ماهیت این موضوع به چشم می‌خورد و قلمرو دیگر به بحث درباره علل سیاسی شدن مسأله اختصاص دارد. بیشتر مباحث مربوط به ماهیت قومیت را می‌توان در دو مکتب کهن گرایی(Primordialism) و ابزارگرایی(Instromentalism) یافت. از این رو در وهله نخست نگاهی گذرا بر این دو مکتب فکری خواهیم داشت و سپس به بررسی نظریه «بسیج قومی» (thnic

Mobilization) یا به عبارتی دیگر نحوه سیاسی شدن اختلافات زبانی، مذهبی و نژادی خواهیم پرداخت.

کهن گرایان بر این امر تاکید می‌ورزند که قومیت پدیده‌ای کهن بوده و عکس آنها ابزارگرایان معتقدند که این پدیده محصول دوران مدرن و بویژه چند قرن اخیر است. از مفهوم کهن‌گرایان، بیشتر برای توصیف ریشه‌ها و استحکام وابستگی‌های قومی استفاده می‌شود. طرفداران مکتب کهن‌گرایان دو ادعای اساسی دارند: 1ـ ملت و ناسیونالیسم پدیده‌ای کهن هستند.2ـ این دو, طبیعی و بنابراین جهانشمول‌اند. اصطلاح کهن‌گرایان را نخستین بار "ادوارد شیلز", به کار برد و "کلیفورد گیرتز" در دهه 1950م آن را رواج داد. کسانی که بر جنبه‌های کهن قومیت تأکید می‌ورزند به وجود نوعی ارتباط میان قومیت و خویشاوندی و نیز روابط قومی ـ عاطفی میان مردمی که اجداد مشترک و گاه سرنوشت مشترک این جهانی برای خود تصور می‌کنند، اعتقاد دارند. در این مکتب, هویت قومی عنصر اساسی و محور تحول شخصیت تلقی می‌شود که ارتباط نزدیکی با تصور «خود» مراحل اولیه جامعه‌پذیری، آموزش زبان و یا اعتقادات مذهبی و سیاسی دارد. از نظر شیلز, جامعه مدرن از طریق وابستگی‌های گسترده مشخص، تعهدات اخلاقی در قالب‌های دقیق، غرور حرفه‌ای و خلاقانه، جاه‌طلبی فردی، عواطف کهن و نوعی احساس مدنی که میزان آن در بسیاری افراد کم, در برخی زیاد و در اغلب افراد متوسط است، به هم پیوند می‌خورد. از منظر این دیدگاه در بسیاری از ملت‌های در حال تکوین، تنها معیار تشخیص واحدهای سیاسی خون، زبان، نژاد و تعلق به یک محل ـ همه اجزای سیاسی وابستگی کهن ـ است که از آن‌ها در صورت لزوم برای تعریف گروه‌های سیاسی استفاده می‌شود تا در سطح سیاست‌های ملی مطرح شوند.

با توجه به این تعریف, وحدت (سیاسی) زمانی تحقق می‌پذیرد که واحدهای بزرگتر بر پایه علایق و روابط کهن اولیه ایجاد شود. در آن صورت بلوکهای قومی به واحدهای کارکردی ملت تبدیل می‌شوند و در نهایت، آگاهی از نوع یا همبستگی کهن گسترش می‌یابد و به آگاهی از نظم در حال تحول تبدیل می‌شود.

همانطور که قبلا نیز اشاره شد تاریخچه مباحث قومیت به چند سده اخیر باز می گردد، به عبارتی دیگر، یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های جامعه نوین، توسعه روابط ملی به عنوان پدیده‌ای جامعه شناسانه بر حسب بینش ملی است. نقش سرمایه‌داری در توسعه بینش ملی و موجودیت ملی، بیش از دیگر نظام‌ها بوده است. مفهوم ملت برای اولین بار در نهالستان سرمایه‌داری رشد یافت، چراکه شیوه تولید در سرمایه‌داری چنین زمینه‌ای را فراهم می‌کند.

علایق کهن‌گرایان لزوما با اندیشه دولت در تضاد نیست بلکه مبنای بلوک‌های قدرتی قرار می‌گیرند که برای به دست گرفتن دولت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. در واقع همزمان با رواج واژه ملت،

نگرش دولت ملی به عنوان یک گرایش سیاسی رشد یافت. ولی این مطلب را که از دید کهن‌گرایان پنهان مانده است باید خاطر نشان نمود که دولت ملی پدیده‌ای واقعی نیست؛ اگر دولت متعلق به تمام جامعه نباشد، نمی‌تواند از آن همه افراد ملت شود. دولت پدیده‌ای اقتصادی ـ اجتماعی است که انگ طبقه حاکم را بر پیشانی دارد.

با این وجود "واکر کونور"، از برجسته‌ترین طرفداران مکتب کهن‌گرایان بر جنبه‌های سیاسی قومیت به عنوان پدیده طبیعی حیات بشری تاکید می‌کند. کونور با رد مفهوم « دولت ـ ملت » مفهوم ملت را با قومیت مرتبط و ناسیونالیسم واقعی را ناسیونالیسم قومی می‌داند. وی ملت را چنین تعریف می‌کند: «گروهی از مردم که اعضای آن معتقدند رابطه خویشاوندی با یکدیگر دارند. ملت بزرگترین گروهی است که به این افسانه اجداد مشترک ایمان دارند.» از نظر کونور هویت ملی واقعی یک هویت خویشاوندی است. با این وجود هنوز نیز کونور ودیگر کهن‌گرایان از پاسخ به این پرسش که چرا چنین هویتی در لحظه‌ای خاص در یک گروه واحد به متفاوت تجلی می‌کند، ناتوانند. نوگرایان بویژه موقعیت‌گرایان معتقدند که از طریق توجه به موقعیت‌ها وشرایط این هویت، یا به عبارت بهتر، با توجه به شرایط و اوضاع و احوال تحول اجتماعی، می‌توان این نقیصه کهن گرایان را توجیه نمود....

ادامه دارد

اگرچه مکاتب نوگرا و ابزاری موجود از نظر دیدگاه منسجم نیستند و میان آنها اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد ولی می‌توان به عنوان نقطه مشترک آنها به مختص دانستن قومیت و ملی‌گرایی به دوران سرمایه‌داری اشاره نمود. این طرز نگرش را می‌توان در نگاهی جزئی‌تر به مارکسیست‌ها و نو مارکسیست‌ها و نیز ساختارگرایان تقسیم نمود. از نظر والرشتاین نه تنها قومیت و نژاد بلکه ملت و ناسیونالیسم نیز محصولات نظام جهانی سرمایه‌داری و همگی ساخته‌های نمادین سرمایه‌داری تاریخی است. سرمایه‌داری جهانی با ایجاد واحدهای چند فرهنگی، قومی ـ نژادی قادر گشته نظام اقتصادی خود را توسعه و استحکام بخشد. از نظر غیر مارکسیست‌ها نیز قومیت و ملیت ایدئولوژی عصر مدرن بوده که همراه با مرگ مذاهب جهانی و سنت پادشاهی ظهور کرده است. از دیدگاه آنان ملت‌ها جوامعی تخیلی هستند که در شرایط مدرن ویژه سرمایه‌داری غیر مذهبی در خدمت نیازهای روانی و اقتصادی انسان هستند.

تحلیل شرایط ظهور دولت ـ ملت‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که با پیشرفت سرمایه‌داری چاپ, چنین دولت‌هایی متولد شدند. در واقع با گسترش مطبوعات و رسانه‌ها بود که نظام‌ها قادر گردیدند، شهروندان خود را از لحاظ دستیابی به زبان، فرهنگ و خصوصیاتی مشترک سازماندهی نمایند. نظام‌های حاکم بر جوامعی که هنوز سیستم حاکم بر آنها فئودالی بوده، تاکنون نیز به طور کلی قادر نبوده‌اند آنچه

را که خصوصیات مشترک یک ملت اطلاق می‌شوند در میان شهروندان خود متعالی نمایند و همین امر از جمله دلایل اصلی ظهور تناقضات و تبعیضات قومی، در چنین جوامعی می‌شود.

با این وجود قوم و ملیت به رغم آنکه پدیده‌ای تخیلی خوانده شد، بخشی از واقعیت‌های امروز جهان می‌باشد و بر همین اساس بر خوردهای متفاوتی در سطح جهان در ارتباط با آن اتخاذ شده است.

کنوانسیون مبارزه با نسل کشی 1937 با به رسمیت شناختن تعریفی کلی برای قومیت و اقلیت‌های قومی، هر گونه انتقال سازمان یافته کودکان از میان اجتماعی به اجتماعی دیگر، ممنوعیت سازمان یافته خواندن و نوشتن به زبانی، نابودسازی سازمان یافته آثار تاریخی و فرهنگی قومی را در زمره جرایم نسل‌کشی معرفی نموده است. همچنین اگرچه تاکنون اقلیت‌های قومی را تنها بر اساس اشتراک نژادی و زبانی دسته‌بندی نمودیم، باید اشاره نماییم که مذهب نیز در این محدوده جای می‌گیرد.

با توجه به تعریف‌های ارائه شده، می‌توان در ایران چند گروه قومی کرد، آذری، ترکمن، بلوچ و عرب را شناسایی نمود. اگرچه از لحاظ تاریخی و نژادی میان برخی از آنها و فارس‌ها به عنوان قومی با بیشترین نفوس اشتراکات بسیاری وجود دارد ولی نظام حاکم کنونی با تکیه بر ایدئولوژی اسلام و امت اسلامی به طوری آشکار در حال رد حقوق آنها می‌باشد. نظام دینی ایران با تأکید بر این مطلب که کلیه مسلمانان «اخی» و برادر یکدیگر بوده و اختلافات نژادی و قومی حربه غرب برای پاره پاره نمودن جهان اسلام و ایجاد تفرقه میان مسلمانان می‌باشد و با تدوین قانون اساسی ماهیتا دینی هرگونه حرکت در راستای احقاق حقوق زایل شده اقلیت‌های قومی را توطئه‌ای می‌پندارد.

در واقع تبعیض اعمال شده از سوی رژیم ایران با شیوه‌ای سازماندهی شده و با چهره‌ای قانونی اعمال می‌گردد و هرگونه تلاش در چارچوب این قانون سرابی بیش نمی‌باشد.

اگرچه در قانون اساسی واژه اقلیت جایی را برای خود اشغال نموده است ولی همانطور که ذکر شد این اقلیت, برای اقلیت‌های قومی نبوده و تنها ادیان آسمانی دیگر را شامل می‌شود. این قانون از همان بند آغازین خود و به رسمیت شناختن دین اسلام و مذهب شیعه ماهیت اقلیت ستیزی خود را ابراز می‌دارد. بندهای 107، 115 که به انتخاب رهبر و رئیس جمهور اشاره دارد، رسما شهروندان سنی مذهب را در به دست گرفتن چنین پست‌هایی خلع‌ید می‌کند. این امر بیانگر ماهیت غیر دموکراتیک و علی‌الخصوص نسل‌کشی قانون اساسی ایران می‌باشد و مواردی همچون به رسمیت شناختن اقوام ایرانی و داشتن حق خواندن و نوشتن به زبان مادری برای اقلیت‌های نژادی به جز سفسطه‌ای علامه‌مآبانه چیز دیگری نمی‌باشد.

خاطرات،
لحظاتی فناناپذیر

زمان، رودخانه‌ای است خروشان و لحظات به عنوان قطعاتی از زمان، قطراتی کوچک از رودخانه زمان که بازگشتی نیستند و هیچ‌لحظه‌ای را دوبار نتوان زندگی نمود ولی خاطرات، مقاطعی از لحظات‌اند که به هیچ‌وجه سپری نخواهند شد و همواره با ما زیسته‌اند و خواهند زیست. علت این امر نه در ماهیت زمانی خاطرات که در اندیشه‌ای است که در آن برهه زمانی ظهور نموده‌اند و تجلی یافته‌اند چرا که منشاء هر عملی در کیهان، فکر و اندیشه‌ای می‌باشد که بر ماده موثر می‌گردد لذا می‌توان چنین بیان نمود که ماهیت خاطرات را افکار و اندیشه‌ها تشکیل می‌دهند. ولی علی‌رغم درستی این مطلب، واقعیت زندگی بشری نشان داده که هر عملی در عرصه زندگی به خاطره‌ای برای فرد مبدل نمی‌گردد؛ هرچند که از حمایت اندیشه‌ای نیز برخوردار باشد. بنابراین بایستی ماهیت خاطره را در ماهیت فکر و اندیشه‌ای جستجو نمود که آفریننده آن است. فکر و اندیشه فنا ناپذیر است و بازسازی آن در ظرف زمان و مکان میسر می‌باشد. از این رو خاطرات نیز توانایی زنده شدن به صورت بالفل را دارا می‌باشند.

نگاهی گذرا بر تاریخ تکامل ساختارهای اجتماعی و نیز مبارزاتی که در طی این تکامل صورت پذیرفته است، برای روشن شدن ماهیت گمشده‌ی ـ ماهیت خاطرات ـ ما نمونه‌های بسیاری را دربر دارد. ساختاری که بشر برای نخستین بار به واسطه آن به هستی خود دست‌یافته است ـ کمون ـ و طرز زندگی در آن دوران با همه ابتدایی بودن آن، اتوپیا و یا بهتر بگوییم خاطره‌ای است که هزاران سال است مبارزان و انقلابیونی همچون زرتشت‌ها، مانی‌ها، مزدک‌ها، مسیح‌ها، مارکس‌ها، لنین‌ها، چه‌گواراها، حقی‌قرارها، مظلوم دوغان‌ها و کمال‌پیرها و زیلان‌ها و سماها برای زنده ساختن آن جان خود را نثار نمودند. آزادی، برابری، مساوات مفاهیمی هستند که در زندگی روزانه ما به صورتی مستمر تجلی می‌یابند ولی با این وجود ماهیت هیچ‌کدام از آنها را نمی‌توان به نظام اقتدار و دولت‌گرای کاپیتالیستی نسبت داد. ریشه‌های آن را بایستی در گذشته‌ای که تجربه شده است، بازیافت. چنین فرضاتی نیز که این مفاهیم، صرف کلماتی اتوپیک هستند که بشر بدون تجربه قبلی در صدد دست‌یابی به آن است و از اینرو ماهیت آنها

نامشخص می‌باشند و یا اینکه ماهیت آنها از چنان وسعتی که قادر به شکل‌دهی به ساختار اجتماعی باشند، برخوردار نیستند و زندگی فراتر از تعریف و بازتعریف بعضی از مفاهیم است، بی‌شک تبلیغاتی است که از چارچوب ایدئولوژیک نظام کاپیالیستی پا فراتر نمی‌نهد. مفاهیم مذکور که نقطه مشترک کلیه انقلابیون ذکر شده است، افکار منسجم و نظام‌مند جامعه‌ای را تشکیل داده‌اند و خاطرات این جامعه است که باری دیگر ذکای عاطفی بشری را مخاطب قرار داده و آن را به تکاپو واداشته که بار دیگر چنین نظامی را مستقر نماید.

از آنجا که خاطرات، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها را تشکیل می‌دهند و اندیشه نیز قابل انتقال از نسلی به نسلی دیگر است لذا می‌توان ادعا نمود که نخستین جامعه‌ای که به واسطه آن نوع انسان هستی یافته، علی‌رغم کلیه فشارها و انکارهای نظام‌های هیرارشیک و اقتدارگرا همچنان در قالب خاطرات در اذهان جامعه زیرین بشری که از امتیازات جامعه اقتدار بدور بوده‌اند، به حیات خود ادامه داده است.

از آنجا که زیستن در زمان خاطرات میسر نیست، تنها راهکار دوباره زیستن خاطرات جامعه مذکور که رهبری PKK «عبدالله اوجالان» از آن به عنوان «جامعه طبیعی» یاد می‌کند، با تطبیق اندیشه‌ها و افکار جامعه طبیعی با شرایط ظرف مکان و به عبارتی به روزسازی آن با توجه به سطح پیشرفت‌ها و پس‌رفت‌های ذکای عاطفی و تحلیل‌گر بشری ممکن است. در این رابطه تنها نکته‌ای که همواره با خود اشتباهاتی فجیع را به دنبال داشته ، شناخت و تحلیل صحیح از اندیشه‌های بنیادین و به اصطلاح زیربناها و روبناهای «جامعه طبیعی» می‌باشد که روند بازسازی و نوسازی خاطرات جامعه طبیعی را به انحراف کشانده است. عدم پیروزی مبارزات زرتشت، مانی، مزدک بامدادان، عیسی، محمد، مارکس و لنین و دیگران نیز در این امر نهفته است؛ تبدیل شدن به بخشی از نظام اقتدار چه در قالب جای‌گیری در ساختار قدرت و چه ایجاد ساختاری به ظاهر جدید از اقتدار، همگی در ارزیابی نادرست از اقتدار به عنوان زیربنای خاطرات جامعه طبیعی و دولت به عنوان روبنای آن، سرچشمه گرفته است.

آلترناتیو

1383

دموکراسی بورژوازی
در تقابل با سنن هزار ساله

در پی پیروزی جنبش مسلح حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین، احتمالات و فرضیات بسیاری در خصوص عملکرد دولت آتی فلسطین و تأثیر آن بر روند صلح نیم‌بندی که به واسطه قدرت‌های اروپایی و آمریکایی محقق گردیده, ایجاد شده است. کارنامه جنبش حماس که در لیست تروریستی آمریکا, سال‌هاست جایی را به خود اختصاص داده و مواضع رادیکال این سازمان در مخالفت آشکار با مشروعیت اسرائیل و نیز همکاری تنگاتنگ با ایران به عنوان دولتی سرکش در کل جهان که کلیه معیارهای نظام اقتدارگرای حاکم را جهت حفظ ستاتوی خود زیرپا نهاده است, آینده‌ای تاریک و ناخوشایند را برای این صلح ظاهری تخمین می‌زند. البته شایان ذکر است که صلح مذکور و ایجاد ثبات و آرامشی که جهت دستیابی به آن به احتمال قوی «یاسر عرفات» رهبر سرشناس فلسطینی را نیز همچون قربانی گرفت, تنها محدود به مسئله معضل فلسطین ـ اسرائیل نمی‌باشد و این مسئله که بیش از نیم‌قرن در خاورمیانه همواره مطرح بوده, پیوند تنگاتنگی با اهداف نیروهای غربی حاضر در خاورمیانه و پروژه‌های کوتاه و دراز مدت آنها دارد.

پروژه‌هایی که جهت تجدید ساختار نظام جهانی سرمایه‌داری ارائه گردیده‌اند و با حمله نظامی به عراق و سرنگونی حکومت دسپوتیک صدام آغاز گردیده, برای عملی‌شدن به زمینه‌هایی نیاز دارند که ایجاد آنها در بازه‌های زمانی مشخص شده و مطابق با پلان و برنامه را برمی‌تابد. در این خصوص می‌توان به ضرورت برچیدن و یا ایجاد تحولاتی بنیادین در ساختار نظام‌های توتالیتر منطقه و جایگزین ساختن نظامی مطابق خواست نیروهای مهاجم و نیز کاستن از شدت بنیادگرایی که مسبب اساسی حمله به افغانستان و عراق برشمرده شد, اشاره نمود.

در این رابطه راهکار ارائه شده تا به امروز حاکی از تلاش آمریکا و هم‌پیمانانش مبتنی بر ایجاد حکومت‌هایی پارلمانی بر مبنای دموکراسی بورژوازی بوده است. این مطلب را می‌توان در کشانیدن حزب‌الله لبنان به انتخابات این کشور و نیز تلاش برای برگزاری انتخابات گسترده در افغانستان و بویژه عراق مشاهده نمود. در واقع بدین شیوه درصدد لیبرالیزه‌نمودن سازمان‌های رادیکال منطقه و نیز ایجاد مشروعیت برای حکومت‌هایی هستند که به واسطه آمریکا و هم‌پیمانانش شکل گرفته‌اند. تلاش نیروهای

هم‌پیمان برای مشارکت‌دادن کلیه اقوام, مذاهب و جناح‌های سیاسی عراقی در هر سه انتخابات صورت‌گرفته در این کشور, نمود بارزی از عملکرد مذکور می‌باشد. با این‌حال, موفقیت ظاهری در این زمینه را می‌توان با نحوه برخورد جناح‌هایی که به اقتدار دست‌یافته‌اند, ارزیابی نمود. علی‌رغم کلیه تلاش‌های صورت‌گرفته که برای مشارکت جناح‌های مختلف در عراق و ایجاد تفاهم نامه با گروه‌های بنیادگرای سنی و شیعی که رسما علم جنگ با نیروهای هم‌پیمان را برافراشته بودند و نیز کنترل شدید مرزهای این کشور با ایران و سوریه, همچنان خشونت در این کشور هر روز جان چندین تن را گرفته و از ثبات و آرامشی که احتمال آن قوی تخمین‌زده می‌شد, خبری نیست.

در واقع روند مبنی بر ترغیب نیروها و سازمان‌های رادیکال و بنیادگرا به شرکت در انتخابات رسمی و قانونی کشورها, در موارد لبنان و حزب‌الله و نیز اخوان‌المسلمین در مصر نیز نتایج معکوسی برای آمریکا به‌دنبال داشته و نه‌تنها لیبرالیزاسیون و ایزولاسیون این سازمان‌ها محقق نگردیده است, برعکس بر شدت مواضع رادیکال آنها و نیز گرایش توده‌های مردمی خاورمیانه به این سازمان‌ها افزوده شده است. پیروزی حماس در انتخابات, آخرین حلقه از پروسه مذکور می‌باشد.

در واقع عدم تحلیل ذهنیت و ساختار ایدئولوژیک حاکم در خاورمیانه, عامل پادرهوایی دموکراتیزاسیون بورژوازی آمریکایی شده است. چیزی که به هیچ‌وجه با سنت سیاسی موجود در خاورمیانه مطابقت نداشته و به غیر از تشدید بحران و کائوسی که ساکنان این منطقه با آن دست به گریبان بوده‌اند, در پی نداشته است. در سنجش صورت‌گرفته در مراکز «تینگ‌تانگ» آمریکایی, روند اجرایی پروژه خاورمیانه مورد بازنگری قرار گرفته و این‌بار بر تأسیس نهادهای مدنی به صورتی غیر مستقیم تأکید گردیده است و چنین اظهار شده که دموکراسی خاورمیانه‌ای با دموکراسی غربی متفاوت بوده و دموکراسی خاورمیانه‌ای آیینه سنن چندهزارساله شهروندان خاورمیانه‌ای می‌باشد.

شماره 69 آلترناتیو
1383/11/16

دموکراسی بورژوازی
در تقابل با سنن هزار ساله

در پی پیروزی جنبش مسلح حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین، احتمالات و فرضیات بسیاری در خصوص عملکرد دولت آتی فلسطین و تأثیر آن بر روند صلح نیم‌بندی که به واسطه قدرت‌های اروپایی و آمریکایی محقق گردیده, ایجاد شده است. کارنامه جنبش حماس که در لیست تروریستی آمریکا, سال‌هاست جایی را به خود اختصاص داده و مواضع رادیکال این سازمان در مخالفت آشکار با مشروعیت اسرائیل و نیز همکاری تنگاتنگ با ایران به عنوان دولتی سرکش در کل جهان که کلیه معیارهای نظام اقتدارگرای حاکم را جهت حفظ ستاتوی خود زیرپا نهاده است, آینده‌ای تاریک و ناخوشایند را برای این صلح ظاهری تخمین می‌زند. البته شایان ذکر است که صلح مذکور و ایجاد ثبات و آرامشی که جهت دستیابی به آن به احتمال قوی «یاسر عرفات» رهبر سرشناس فلسطینی را نیز همچون قربانی گرفت, تنها محدود به مسئله معضل فلسطین ـ اسرائیل نمی‌باشد و این مسئله که بیش از نیم‌قرن در خاورمیانه همواره مطرح بوده, پیوند تنگاتنگی با اهداف نیروهای غربی حاضر در خاورمیانه و پروژه‌های کوتاه و دراز مدت آنها دارد.

پروژه‌هایی که جهت تجدید ساختار نظام جهانی سرمایه‌داری ارائه گردیده‌اند و با حمله نظامی به عراق و سرنگونی حکومت دسپوتیک صدام آغاز گردیده, برای عملی‌شدن به زمینه‌هایی نیاز دارند که ایجاد آنها در بازه‌های زمانی مشخص شده و مطابق با پلان و برنامه را برمی‌تابد. در این خصوص می‌توان به ضرورت برچیدن و یا ایجاد تحولاتی بنیادین در ساختار نظام‌های توتالیتر منطقه و جایگزین ساختن نظامی مطابق خواست نیروهای مهاجم و نیز کاستن از شدت بنیادگرایی که مسبب اساسی حمله به افغانستان و عراق برشمرده شد, اشاره نمود.

در این رابطه راهکار ارائه شده تا به امروز حاکی از تلاش آمریکا و هم‌پیمانانش مبتنی بر ایجاد حکومت‌هایی پارلمانی بر مبنای دموکراسی بورژوازی بوده است. این مطلب را می‌توان در کشانیدن حزب‌الله لبنان به انتخابات این کشور و نیز تلاش برای برگزاری انتخابات گسترده در افغانستان و بویژه عراق مشاهده نمود. در واقع بدین شیوه درصدد لیبرالیزه‌نمودن سازمان‌های رادیکال منطقه و نیز ایجاد مشروعیت برای حکومت‌هایی هستند که به واسطه آمریکا و هم‌پیمانانش شکل گرفته‌اند. تلاش نیروهای

هم‌پیمان برای مشارکت‌دادن کلیه اقوام, مذاهب و جناح‌های سیاسی عراقی در هر سه انتخابات صورت‌گرفته در این کشور, نمود بارزی از عملکرد مذکور می‌باشد. با این‌حال, موفقیت ظاهری در این زمینه را می‌توان با نحوه برخورد جناح‌هایی که به اقتدار دست‌یافته‌اند, ارزیابی نمود. علی‌رغم کلیه تلاش‌های صورت‌گرفته که برای مشارکت جناح‌های مختلف در عراق و ایجاد تفاهم نامه با گروه‌های بنیادگرای سنی و شیعی که رسما علم جنگ با نیروهای هم‌پیمان را برافراشته بودند و نیز کنترل شدید مرزهای این کشور با ایران و سوریه, همچنان خشونت در این کشور هر روز جان چندین تن را گرفته و از ثبات و آرامشی که احتمال آن قوی تخمین‌زده می‌شد, خبری نیست.

در واقع روند مبنی بر ترغیب نیروها و سازمان‌های رادیکال و بنیادگرا به شرکت در انتخابات رسمی و قانونی کشورها, در موارد لبنان و حزب‌الله و نیز اخوان‌المسلمین در مصر نیز نتایج معکوسی برای آمریکا به‌دنبال داشته و نه‌تنها لیبرالیزاسیون و ایزولاسیون این سازمان‌ها محقق نگردیده است, برعکس بر شدت مواضع رادیکال آنها و نیز گرایش توده‌های مردمی خاورمیانه به این سازمان‌ها افزوده شده است. پیروزی حماس در انتخابات, آخرین حلقه از پروسه مذکور می‌باشد.

در واقع عدم تحلیل ذهنیت و ساختار ایدئولوژیک حاکم در خاورمیانه, عامل پادرهوایی دموکراتیزاسیون بورژوازی آمریکایی شده است. چیزی که به هیچ‌وجه با سنت سیاسی موجود در خاورمیانه مطابقت نداشته و به غیر از تشدید بحران و کائوسی که ساکنان این منطقه با آن دست به گریبان بوده‌اند, در پی نداشته است. در سنجش صورت‌گرفته در مراکز «تینگ‌تانگ» آمریکایی, روند اجرایی پروژه خاورمیانه مورد بازنگری قرار گرفته و این‌بار بر تأسیس نهادهای مدنی به صورتی غیر مستقیم تأکید گردیده است و چنین اظهار شده که دموکراسی خاورمیانه‌ای با دموکراسی غربی متفاوت بوده و دموکراسی خاورمیانه‌ای آیینه سنن چندهزارساله شهروندان خاورمیانه‌ای می‌باشد.

شماره 69 آلترناتیو
1383/11/16

هویت زن زیبا
و نظام کالایی پارادوکس عصر کنونی

دیباچه

زیبایی و مدگرایی از جمله مقولاتی هستند که امروزه در جو تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری تشخیص آنها از یکدیگر و تفاوت آنها به فراموشی گراییده است. اگر چه مباحث زیبایی‌شناسی مرتبط با شاخه‌های فلسفی و هنری می‌باشند و در این خصوص چندان پیوندی میان این بحث با شیوه‌های خودآرایی و بکارگیری لوازم آرایش جهت حصول چهره و اندامی به ظاهر جذاب نداشته باشد ولی از سوی نظام سرمایه‌داری به چنان ساده‌انگاری‌ای محکوم گردیده است که در بسیاری مواقع یکی پنداشته می‌شوند.

ابعاد خطرآفرین این همگون‌سازی و ساده‌انگاری, زیر لایه‌های قطوری از افسانه‌سازی‌های نظام پنهان گردیده و از اینرو به صورتی سهل و آسان از سوی جامعه پذیرفته شده است؛ به عبارتی واضح‌تر, فرد و جامعه در سایه این ساده‌انگاری و افسانه‌سازی‌ها بر نقش کالایی خود در مناسبات اجتماعی آگاهی نداشته و لذا با هرگونه عملکرد خود, آب به آسیاب نظام خواهند ریخت. کالاشدگی مذکور را به دلیل ماهیت مردسالار نظام, می‌توان به وضوح در شیوه‌های برخورد با جنس زن مشاهده نمود. در واقع فرمول کالا نمودن نوع انسان, مشتقی چند باره از همان معادله نخستین به بندگی کشاندن الهه مادر در ساختار دولت ـ شهرهای سومری می‌باشد.

حس نیرومند زیبایی‌شناسی زنان ـ که از پیوند تنگاتنگ این جنس با طبیعت نشأت گرفته ـ از سوی نظام اقتدارگرای سرمایه‌داری به محور تبلیغاتی نظام تبدیل شده و همچنان که ذکر شد در سایه همگون‌سازی موجود, این احساس خلاق به سرمایه‌ای فعال در چرخه اقتصادی بدل گردیده است.

شایان ذکر است که کالبدشکافی این بعد از کالاشدگی آدمی و بویژه جنس زن, کار آسانی نبوده و هر آن افتادن به دام تعاریف انتزاعی نظام, احتمال ضعیفی نمی‌باشد. برای به حداقل رسانیدن این احتمال مبنا قرار دادن پیش‌فرض «حس زیبایی‌گرایی انسان با ظهور نخستین جامعه طبقاتی با ضد انقلابی مواجه

گردیده و به انحراف کشیده شده است» سودمند خواهد بود؛ البته براهنی قانع‌کننده در خصوص درستی این فرض وجود دارد که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. همچنین این مطلب بدان معنا نیست که هر آنچه که در طول تاریخ طبقاتی موجود همچون دستاورد هنر و حس زیبایی دوستی انسان خلق گردیده, بخشی از دستاوردهای نظام بوده و لذا منفور و نازیباست؛ بلکه برهانی خواهد بود بر اثبات فریب‌هایی از این دست «زیبایی در هر زمانه‌ای معیاری مختص به خود داشته و نزد هر طبقه و جامعه‌ای متفاوت است». چراکه از سنگ‌سازه‌های ساده دوران نوسنگی گرفته تا آثار نقاشان معاصر, همگی زیبا بوده و بازتابی از هنر واقعی انسانند که در چارچوب دروغ‌های نظام نمی‌گنجد.

شمه‌ای تاریخی از کاربرد لوازم آرایشی

در بررسی تاریخ کاربرد لوازم آرایشی از سوی انسان (سنگ‌های رنگی, رنگ‌های گیاهی, زیور آلات مسی و طلایی و غیره...) در جوامع مختلف با کارکردهای متفاوتی روبرو خواهیم شد ولی به طور کلی کاربرد این لوازم را می‌توان به طور کلی به دو مورد کاملا متفاوت دسته‌بندی نمود. نخست, کارکردی که این لوازم در جامعه طبیعی داشته‌اند و دیگری کارکردی مختص به جوامع طبقاتی اعم از برده‌داری, فئودالی و سرمایه‌داری.

اگرچه در خصوص جامعه طبیعی نیز اصطلاح «لوازم آرایشی» را به کار برده‌ایم ولی باید اذعان داشت که لوازم مذکور در شکل ابتدایی خود (سنگ‌های رنگی و حتی برگ درختان) تنها کاربردی شناسه‌ای و هویتی داشته‌اند. هر کلان با مبنا قرار دادن شیوه خودآرایی مختص به خود, اعضایش را بازشناخته و بدین گونه شناسنامه‌ای برای خود کسب می‌نماید. همچنین به کارگیری این لوازم, راهکاری جهت همرنگ‌سازی خود با طبیعت به عنوان سرچشمه هستی و به احتمال بسیار قوی توتم کلان می‌باشد. توتم, سمبل شعور و آگاهی کلان بوده و لذا میزان شعور و آگاهی‌ای که جامعه کلان بدان دست می‌یابد, دائما با توتم سنجیده شده و آنرا با خلاقیت خویش پیوند می‌دهد. همچنین کلان ساختاری است بر محوریت زن و این ادعا طبق سنگ‌نوشته‌های بدست آمده از آن دوران قابل اثبات است. در واقع این محوریت به اقتضای تجربه ژرف‌تر زندگی و طبیعت ویژه زن بر عهده زن نهاده شده و لذا تلاش بیشتری از سوی وی جهت هماهنگی و همرنگی با طبیعت صورت پذیرفته است. نیرومند بودن حس زیبایی‌خواهی و زیبایی‌شناسی زن را می‌توان به احتمال بسیار قوی مرتبط با این رابطه ظریف میان او و طبیعت دانست.

به عبارتی دیگر, حس زیبایی‌شناسی انسان و میل به زیبا بودن, بازتابی از تنوع و قوانین موزون موجود در طبیعت است که اعضای کلان و پیشاپیش زن ـ مادر درصدد تفوق بر آن می‌باشند. این حس, بخشی از ذکاء عاطفی آدمی بوده که عامل هستی‌بخشی است. از آنجا که در این جامعه, افراد در اندیشه کسب

شخصیتی مجزا از کلان نبوده‌اند و نیز به دلیل عدم وجود امتیاز, سلسله مراتب و استثمار, فارغ از هرگونه رقابت جنسی و اقتصادی بوده است, لذا به هیچ وجه نمی‌توان کاربرد لوازم خودآرایی را مرتبط با آنها پنداشت.

شکل‌گیری نخستین ساختار طبقاتی در تاریخ بشریت, ساختار کاملا متناقضی را با آنچه که در جامعه طبیعی بدان اشاره نمودیم پایه‌ریزی می‌نماید؛ ساختاری که با اولین ضد انقلاب علیه زن در ارتباط بوده و تا به امروز نیز تداوم یافته است. این ضد انقلاب, جنس زن را گام به گام به بافت هیراشیک و طبقاتی کشانده و اندک اندک خصوصیات نیرومند اجتماعی‌اش را از وی می‌ستاند. این ضد انقلاب در چنان سطح وسیع و فراگیر ایدئولوژیکی‌ای علیه زن و موقعیت اجتماعی وی صورت گرفته و به تبلیغات پرداخته که حتی زن نیز در ذهنیت خود آن را به عنوان سرنوشت خود قلمداد نموده و تن‌سپردن به رعایت ضروریات آن را حیاتی می‌انگارد.

حس زیبایی‌خواهی زن, از جمله مواردی است که به واسطه بازتعریف‌های منحرف نظام هیرارشیک, به ابزاری در خدمت تبلیغات ایدئولوژیک نظام بدل گردیده است. از این به بعد "زیبایی" به امتیاز, سرمایه و اقتدار مبدل می‌شود و در طول حاکمیت جامعه طبقاتی, با توجه به ویژگی‌های هر عصر, انحرافاتی دیگر بر میل به زیبایی افزوده می‌شود.

از آنجا که ذهنیت انسان جامعه طبیعی با سه پایه نظام هیرارشیک مالکیت, حاکمیت و فشار ناآشناست, عادت دادن وی به این نظام کار آسانی نبوده و بر این مبنا حاکمیت درصدد تغییر ذهنیت جامعه طبیعی بوده و در نخستین مرحله به عرضه زن در اولین شکل فاحشه خانه‌ها ـ مسقطین و موساکادم‌ها ـ می‌پردازد. در واقع نظام برای تحمیل بردگی خود, محور نظام جامعه طبیعی یعنی زن ـ مادر را هدف قرار می‌دهد. بردگی زن تنها جنبه‌ای ذهنی نداشته و تمامی رفتارها و حرکات, عواطف, نظام صوتی و لباس پوشیدن وی را در برمی‌گیرد. در عصر جامعه برده‌داری به بینی, گوش, دست و پاهای او حلقه‌هایی تحت عنوان زیبایی زده می‌شوند؛ این حلقه‌ها نماد و سمبل زنجیرهای نظام برده‌داری می‌باشند. در قرون وسطی و حاکمیت فئودالیسم, کمربند بکارت نیز بر این مجموعه افزوده می‌شود و دوباره تحت عنوان زیبایی, دیدگاه نامأنوس ناموس و اخلاقی تک‌جانبه بر وی تحمیل می‌گردد. در عصر سرمایه‌داری نیز با اشاعه کذبیاتی همچون « محرومیت خود از زیبایی را با مصرف لوازم آرایشی X جبران نمایید » بازار مصرفی جهانی ایجاد شده و برده‌گی خودخواسته‌ای تحمیل می‌گردد.

زن, کالایی در خدمت کالاهای نظام برده‌داری کاپیتالیستی

جهت درک بهتر بردگی‌ای که در نظام سرمایه‌داری بر جنس زن اعمال می‌شود, شرح مختصری از آنچه که این نظام برای بردگی سنتی زن به ارمغان داشته است, گویای ناگفته‌های بسیاری خواهد بود.

رابطه نظام‌های سلطه‌گر با آزادی به گونه‌ای است که این نظام‌ها درصدد به‌کارگیری شیوه‌ای حساس و انعطاف‌پذیر برای ادامه موجودیت خود هستند. زنی که درباره عشق به او حماسه‌ها و داستان‌ها نوشته شده با زنی که محکوم به زشت‌ترین و خشن‌ترین بردگی شده, یکی است. زن بسان قناری در قفس ـ خانه تحت حاکمیت مرد ـ است؛ شاید دوست‌داشتنی باشد ولی یک اسیر است. اگر زن تا حدودی به آگاهی جنسیتی دست یابد, بی شک کلیه ارزش‌های نظام را به کناری نهاده و از قفس موجود فرار خواهد نمود. برخورد و رفتار نظام کاپیتالیستی نیز بر مبنای همین رفتار منعطف می‌باشد و بدین‌گونه کالاشدگی را بر زن تحمیل می‌نماید.

همچنان که اشاره شد, زن بسیار قبل از پیدایش پول به موضوع خرید و فروش و کالای مبادلاتی نظام‌های اقتدارگرا مبدل گردیده است؛ در دوره برده‌داری کلاسیک, زن به عنوان برده‌ای در با می‌رسد. در دوره فئودالیسم وضعیت مذکور به شکل کنیزک‌ها گسترش می‌یابد و نهایتا در عصر امروزی که تحت عنوان سرمایه‌داری شناخته شده, هر عضو بدن او به صورت کالایی مستقل و قیمت‌گذاری‌شده به بازار مصرف عرضه می‌شود.

به طور کلی از آنجا که کلیه مناسبات اجتماعی در نظام مذکور مطابق با خواست بازار تعیین می‌گردند, لذا هر چیز از حوزه فرهنگی گرفته تا حیات سیاسی و در راس آنها مناسبات انسانی در چارچوب تقاضای بازار مشخص می‌شوند. در نظام مذکور کالاشدگی مناسبات اجتماعی به چنان حدی ارتقاء یافته که حتی امکان عرضه مقولاتی همچون وجدان و شرف که به خودی خود کالا نیستند, مهیا گردیده و با عرضه آنها از سوی صاحبان خود, شکل مادی و کالایی به خود می‌گیرند. از منظر این نظام وجود زن به خودی خود دارای هیچ‌گونه ارزشی نبوده و تنها با عرضه آن به بازار مصرف و جای‌گیری در فرآیند مبادلات تولیدی به سرمایه مبدل می‌گردد. چنین برخوردی, زن را فاقد روح و احساس پنداشته و به وی تنها به عنوان ماشین تولید کالاهایی از قبیل دست, ران, چشم و اندام‌های جنسی و غیره می‌نگرد. زن که تا قبل از ظهور نظام مذکور تنها ملک خانواده به حساب می‌آمد, این بار به طور کلی در ماشین تولید نظام جذب می‌گردد. از این رو می‌توان ادعا نمود که بازخواست سرکوب‌شدگی زن صرفا محدود به زن نبوده بلکه عبارت از بازخواست کلیه روابط تولیدی و مالکیتی نظام است. در واقع برای درک این مطلب تشبیه زن به زمینی که هیچ‌گونه کاری بر روی آن صورت نگرفته و بکر است و لذا فاقد ارزش تولیدی بوده و تا کاری بر روی آن صورت نگیرد به عنوان سرمایه‌ای قلمداد نمی‌شود, روشن‌تر و صریح‌تر خواهد بود.

تلاش‌هایی که از سوی زنان جهت احقاق حقوقشان صورت گرفته, تا به امروز قادر نبوده که خود را از چارچوب هویت شبیه‌سازی‌شده توسط مرد برهاند و بدین‌گونه کالاشدگی آن, شدت و حدت بیشتری

به خود گرفته است. هرچند که این تلاش‌ها با تاریخ فداکاری هزاران زن آزادیخواه نقش بسته باشد ولی به دلیل عدم تحلیل صحیح نظام, حربه‌ای موثر به دست نظام داده‌اند که به واسطه آن, نظام جلوه‌ای آزادیخواه به خود گرفته است. نمود این مطلب را می‌توان در محوری بودن زن زیر لوای آزادی در کلیه تبلیغات اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی نظام مشاهده نمود. مطرح ساختن سنت‌شکنی نظام سرمایه‌داری و گشودن قید و بندها و زنجیرهای اسارت زنان, بیش از دماگوژی دستگاه تبلیغاتی نظام, چیز دیگری نمی‌باشد.

به انحراف کشانیدن روابط جنسی میان زن و مرد تحت عنوان آزادی و گسترش منطق سکسولوژی و ظهور پورنوگرافی در جامعه, آخرین اختراع افیونی است که برای به استثمار کشیدن خلق‌ها از طریق زن به کار گرفته می‌شود؛ به عبارتی دیگر نظام, زن را به کانون تخدیر و لیبرالیزه کردن خلق‌ها مبدل نموده است.

زیبایی انتزاعی
بردگی‌ای حقیقی

همچنان که در ابتدا نیز بحث شد, حس زیبایی‌گرایی نوع انسان به سبب ارتباط خواص او با طبیعت از نیرو و توانمندی چشمگیری برخوردار است و در واقع میل به زیبا بودن بازتابی از وجود قوانین و تناسبات زیبای طبیعت است. این حس اگرچه به انحراف کشیده شده ولی همچنان به موجودیت خود تداوم بخشیده است. با این وجود این حس در چارچوب نظام کالایی سرمایه‌داری, چهره‌ای مادی به خود گرفته و به نماد نظام سرمایه‌داری مبدل گردیده است. بر این مبنا, خودآرایی و بکارگیری لوازم آرایشی, راهکارهایی ضروری جهت تأمین و تضمین موقعیت کالایی افراد جامعه و بویژه زنان می‌باشند. همچنان که ذکر شد, نظام در راستای به بردگی کشاندن زن و نتیجتا به بردگی کشاندن جامعه, راهکارهای متنوع و منعطفی به کار گرفته است. به انحراف کشاندن خواست‌های درونی زنان و از جمله حس زیبایی‌شناسی آنها در زمره این نوع راهکارها محسوب می‌گردند.

ذهنیت مردسالار حاکم بر نظام, منطبق با خواست تولیدکنندگان و فروشندگان لوازم آرایشی و لباس‌های مُد به صورتی روزانه و با استفاده از دستگاه‌های تبلیغاتی وسیع خود و تدوین برنامه‌های متنوع ـ نمایش مانکن‌ها و لباس‌های مُد ـ شکل آرایشی دلخواه خود را به عنوان زیبایی بر اذهان تلقین می‌کنند. شاید چرخه تولیدی این لوازم چندان مهم به نظر نرسد ولی واقعیت امر آن است که این چرخه یکی از پر درآمدترین صنایع نظام را تشکیل می‌دهد؛ چراکه در این صنعت, خواست خریدار توسط تولیدکنندگان از قبل قابل تغییر و تحول است. به عبارتی دیگر تولیدکننده و فروشنده بر طبق نیازهای تولیدی خود,

خواست خریدار را تعیین می‌نمایند. دگرگون‌سازی مدها و معیارهای زیبایی و اختراع معیارهای نوین و لوازمی که دست‌یابی به این معیارها را میسر می‌سازد، نمود بارز این مطلب می‌باشد. علاوه بر این، دگرگون‌سازی معیارهای زیبایی، به همراه خود تکانه‌های اجتماعی شدیدی را به دنبال دارد. جنس زن در مقابل این تکانه‌ها از کمترین مکانیزم تدافعی برخوردار است. زن کالاشده علاوه بر کالاشدگی خود، جهت عرضه خود به عنوان کالایی مطلوب بازار، نیازمند تهیه کالاهای آرایشی به عنوان مواد خام و اولیه می‌باشد. زنان شاغل در مراکز تولیدی، اداری و حتی زنانی که مجبور به تن‌فروشی می‌باشند، به عنوان زیرمجموعه‌ای از کل زنان، آسیب‌پذیرترین مجموعه در رویارویی با این تکانه‌ها می‌باشند. هرگونه تغییر معیار زیبایی از سوی نظام، در صورت تأخیر در هماهنگی با آن با احتمال بسیار قوی از دست دادن کار برابر می‌باشد. همچنین زنان با درآمد متوسط یا کم ـ بویژه در کشورهای در حال توسعه ـ با عوارض روحی و روانی عدم توانایی اقتصادی، جهت تهیه این مواد نیز متأثر می‌گردند.

مُدسازی و بازتعریف معیارهای زیبایی از سوی دسته قلیلی، راه را بر هرگونه گزینش آزادی نیز می‌بندد. از تبعات منفی این مُدسازی می‌توان به گرایش جامعه به سوی همگونی و تک‌رنگی اشاره نمود. این گرایش به هیچ وجه با تمایلات درونی انسان مطابقت نداشته و متضاد با آن است. حس زیبایی که با الهام از تنوع طبیعت، قادر به خلاقیت بود در سایه این دستگاه سود و سرمایه اندک اندک به خاموشی می‌گراید.

از سوی دیگر ذهنیت مردسالار نظام، با تکیه بر پشتوانه تاریخی خود، نگرش خودکم بینی را در میان جنس زن در سطح وسیعی گسترش داده و از این طریق بر تبعیضات جنسی خود سرپوش می‌نهد. گرایش شدید زنان به ایفای نقش‌های مردانه و حتی شیفته ساختن مردان از طریق زیبایی ظاهری تعریف‌شده نظام، حاکی از کارکرد موفق ماشین تبلیغاتی آن می‌باشد. بکارگیری لوازم آرایشی، چاله دیگری است که از سوی نظام به این جنس توصیه می‌گردد. نگرش مذکور زیبایی را مترادف با میزان بکارگیری لوازم آرایشی معرفی می‌نماید، لذا معیار زیبایی و متقابلا جبران کمبودهای روحی و روانی با میزان پولی که صرف تهیه لوازم آرایشی شده است، سنجیده می‌شود.

همچنین زیبایی ساختگی نظام، شیوه‌های مصنوعی ارضاء گرایشات درونی و طبیعی انسان و در راس آنها، ارضاء غریزه جنسی را به همراه داشته است. در جامعه‌ای که چیزی برای مصرف‌کردن باقی نمانده، مصرف کالاهای مشتق‌شده از زن به راحتی و بدون هیچ‌گونه مانع اخلاقی و وجدانی صورت می‌پذیرد. مصرف «زن کالاشده» بازار رقابت‌های جنسی را رونق بخشیده و بکارگیری مجدد لوازم آرایشی و زیبایی بازتعریف شده، اجباری جهت عرضه کالا به صورت خواست بازار مصرف خریداران می‌باشد.

به طور خلاصه می‌توان چنین اظهار داشت که لوازم آرایشی, «بت» ویژه‌ای است در دنیای بت‌پرستی عمومی کالاها. این بت در رابطه میان آدمیان به شخصیت دست یافته و خود «رابطه» را بـه «اشـیاء» مبـدل می‌نماید. این بت حول محور روابط دوسویه‌ای که میان جوانان ـ پیران و زنان ـ مردان ایجاد نموده, خود را سر پا نگه می‌دارد. ویژگی بکارگیری لوازم آرایشی علاوه بر تحریک روابط جنسی میان زن و مرد که به سطح رقابتی رسیده و به پدیده پورنوگرافی مبدل گردیده است, جوانان را مسن‌تر و پیران را جوان‌تر از سن حقیقی آنها نشان می‌دهند. نگرش خود کم‌بینی و فشارهای اجتماعی بحث شده, ریشه‌های اصلی این انکار هویت جوانی و پیری زنان را تشکیل می‌دهد.

به طور اجمالی و نه به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان چنین اظهار نمود؛ حـس زیبـایی‌خـواهی و میـل بـه زیبابودن گرایشی طبیعی است که نشأت گرفته از ارتباط نخستین آدمی با طبیعت بوده ولـی بـا انحرافـات نظام‌های اقتدارگرا مواجه گردیده است لذا تنها راه صحیح مقابله با آن بازتعریفی خواهد بود که زنـان از معیارهای زیبایی ارائه دهند. معیارهایی که پیوند با طبیعت را مبنا قرار داده و هویت زن‌بودن جامعه طبیعی را از نو حیاتی تازه ببخشند. دستیابی به این معیارها, تنها با کسب آگاهی‌های جنـسیتی راسـتین و انقـلاب زنان میسر می‌باشد. تا زمانی که زن به نیروی خلاقی که از هویت زن‌بودن وی نشأت بگیرد, دسـت نیابـد, هرگز قادر به برپایی انقلاب و گریز از مدار جاذبه نظام کالایی و مصرفی سـرمایه‌داری نخواهـد بـود. زن بودن عین زیبایی است و بازتعریفی که بر ایـن مبنـا از زیبـایی صـورت پـذیرد, گـامی در راسـتای ایجـاد جامعه‌ای آزاد خواهد بود.

منابع:

_ کتاب دفاع از یک خلق, عبدالله اوجالان

_ مانیفست آزادی زن در قرن بیست و یک

_ آرایش, مد و بهرکشی از زنان, الوین رید

_ نظریه ارزش مارکس

بهار زن

زمستان 1385

فاحشگی مدرن

تاریخ سرشار از دست درازی‌ها و اهانت‌ها به زنان بوده و برده برده شدن از همه آن موارد آشکارتر و جرمی سبک‌تر که در دوره فئودالیسم بر او تحمیل می‌گشت. زادگاه چنین تفکری را در گذشته با نام میزوپوتامیا و امروزه با نام خاورمیانه می‌شناسیم. امروزه می‌توان ایدئولوژی حاکم بر خاورمیانه را تلفیقی از فئودالیسم و کاپتالیسم پنداشت. بنا براصول دیالکتیک لازمه استقرار سیتمی جدید از میان رفتن سیستم کهنه می‌باشد و لذا خاورمیانه اکنون در عصر گذار بسر می‌برد. در این عصر و این مکان زن چه نقشی را عهده‌دار می‌باشد؟

با نگاهی گذرا در می‌یابیم که بافت ایدئولوژیک منطقه مذکور دارای آنچنان قدمتی است که در اکثر مناطق جهان منقرض شده است ولی در این منطقه همچنان پابرجا بوده و حتی در صدد تحکیم پایه‌های خود بر آمده و این مقصود خود را به واسطه نظام‌های دسپوتیک منطقه عملی می‌نماید. این در حالی است که نظام سرمایه‌داری که در حال حاضر بر بخش عمده‌ای از جهان ـ شاید تمامی جهان به غیر از این منطقه ـ حاکمیت دارد در صدد ریستراسیونی در نهاد خود می‌باشد و از اینرو وجود منطقه‌ای که هنوز در حال گذار از جامعه فئودالیسمی می‌باشد با منافع او در تضاد می‌باشد و لذا با مخاطب قرار دادن ساکنان این بخش از جهان از هر طریقی در صدد تسریع این روند می‌باشد. از اینرو زنان همچون پتانسیلی عظیم که تا کنون زیر سایه فئودالیسم از هرگونه آزادی و حقوقی محروم بوده‌اند، مخاطبان اصلی سیستم مهاجم را تشکیل می‌دهند.

در خاورمیانه می‌توان دو نوع زن را از هم تشخیص داد. یکی مرده و دیگری مارنما که البته اگر مار قادر به تمثیل او باشد. در واقع مقصود از انتخاب مار، جایگاهی است که این حیوان در متولوژی به خود اختصاص می‌دهد. در متولوژی مار به عنوان حیوانی همدست شیطان و مکار شناخته می‌شود. البته این برداشت اگر چه در دوره فئودالیسم بارها و بارها به زن نسبت داده شده ولی مقصود ما، با برداشت آن دوره اندکی متفاوت و تازه‌تر می‌باشد چرا که همانطور که قبلا نیز اشاره شد عصر کنونی ترکیبی است از فئودالیسم و کاپتالیسم. بر همین اساس به تشریح این دو واژه خواهیم پرداخت.

زن مرده چه واژه‌ای است ؟ در میان تکاپویی که در جامعه در جریان است به نوعی از زن برخورد می‌کنیم که اگر پوششی امروزی نمی‌داشت به یقین چنان تصور می‌نمودیم که تازه از زیگورات‌های

سومر خارج شده است. در حقیقت نیز می توان چنین پنداشت چرا که منتاژ کارخانه اسلام می‌باشد. موجودی بی اراده و به گفته قدیمی‌ها «حرف گوش کن» که تنها برای آرامش جنس مرد خلق شده است؛ نماینده و تابلویی زنده از عصر برده‌داری. شمار چنین موجوداتی در خاورمیانه اندک نیستند و نقش آنها تنها طولانی‌تر نمودن زمان گذار از شرایط کنونی است که جوامع منطقه در آن بسر می‌برند.

همانطور که تاریخ نانوشتهِ ضعفا اذعان می‌دارد با تولد تاریخ نوشتاری، اله مادر به گوشه زیگورات‌ها انداخته می‌شود.از آن زمان به بعد به جنسی دوم مبدل گشته و تنها بهره او برای سیستم تن آتشین او می‌باشد که برای سرد نمودن آتش عصیانگران مرد بکار برده می‌شود. در عصر اسلام و به عبارتی فئودالیسم، همچون کالایی به مرد بخشیده می‌شود. در واقع اسلام با مشاهده این واقعیت که این جنس این چنین آسان از دست می‌رود آنرا دوباره از آب گرفته و با بخشیدن جان تازه‌ای او را همچون کالایی کم هزینه به مرد هدیه می‌دهد. در عصر کنونی نیز سیستم سرمایه‌داری جهانی با آگاهی از این پتانسیل عظیم آن را همچون ابزاری در برابر مرد بکار گرفته و در صدد است از زنان مردانی سر براه و مطیع سیستم ایجاد نماید. مطرح نمودن آزادی و حقوق زنان از جانب این سیستم گامی در جهت غلبه بر نظام فئودالی و شکستن دیوار موانع بر سر راه فرد گرایی مختص سرمایه‌داری می‌باشد. شاید با چنین بیانی روبرو شویم که برای سیستم سرمایه‌داری میان جنس زن و مرد تفاوتی وجود نداشته و از آنجا که این نظام بر پایه سود و سود اضافه می‌باشد، هر آنکه را که برای او سود فراوان‌تری تولید نماید، از نظر او از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد. باید گفت چنین تصوری از صحت چندانی برخوردار نمی‌باشد چرا که نظام سرمایه‌داری نیز کارخانه‌ای متاژ شده از زیگورات‌های سومر بوده و پایه‌های آن بر اساس تفکری مردسالار که الهه مادر را از عرش به عرد می کوبد، بنیان نهاده شده است.

در جوامعی که سیستم سرمایه‌داری حاکم است، با توجه به زمینه‌ای که این نظام برای مرد شدن او ایجاد می کند، زن در رقابتی سخت بر سر اقتدار با مرد بسر می‌برد ولی با این تفاوت که در حقیقت، یکی مرد واقعی و دیگری مردی در قالب زنی می‌باشد. چرا مردی در قالبی زنی ؟! زیرا ذهنیت حاکم بر او نشأت گرفته از تفکری مردگونه بوده و او در صدد دستیابی به اتوپیای ذهنیتش است. دستیابی به هر آنچه که ذهنیت مرد سالار به دنبال آن بوده، جداتر از تکرار تاریخی چند هزار ساله بیشتر نبوده و تنها تفاوت اساسی را می توان چنین بیان نمود که این تاریخ چند هزار ساله یک بار به دست مرد، زن را محکوم نمود و این بار چند هزار سال زن را به دست زن محکوم می‌نماید.

جای بسی امیدواریست که در خاورمیانه هنوز چنین زنی صد در صد ساخته نشده است و این امر را نیز باید به ویژگی دوگانگی او نسبت داد. به جای چنین موجودی (نه زن، نه مرد) همان زنی که ما به او صفت مارگونه دادیم، پدید آمده است. چنین زنی نیز همچون نمونه مشابه خود در نظام سرمایه‌داری در

رقابتی سخت بر سر اقتدار با مرد وارد عرصه کارزار شده است ولی از آنجا که سیستم امکان رقابت مساوی با مرد را برای او مهیا نمی‌سازد به ترفندهای دیگری دست می‌یازد. این زن با استناد به تاریخ جنس خود، دریافته است که وجود او کالای گران قیمتی است که تا به امروز به دست نظام‌های گوناگونی به فروش رسیده است، پس چرا خود از این کالا استفاده ننماید؟

جنگ اقتدار، چنین زنی را به سوی خود فروشی‌ای خود خواسته میل می‌دهد. در واقع چنین فاحشه‌گریی مدرن و متفاوت با تمام فاحشه‌گریهای تاریخ اهانت بار زنان است چرا که در این نوع خود فروشی هیچ اجباری از سوی سیستم برای اجرای چنین شیوه‌ای وجود ندارد و سیستم موجود همان شیوه کلاسیک پنج هزار ساله را بدون تغییر بنیادین می‌پذیرد. در واقع در این طرز برخورد، این خود زن است که به جای مبارزه با آن خود آنرا همچون وسیله‌ای برای ضربه زدن بکار می‌گیرد. دراین مورد به جرات می‌توان گفت که او در بحران هویتی زندگی می‌کند چرا که فراموش نموده که ذات او با اقتدار و حاکمیت یکی نبوده و در تضادی شدید با هم به سر می‌برند. می‌توان ادعا نمود که این زن آنچنان به ورطه نابودی کشیده شده و آنچنان از ذات خود دور گشته است که غلبه لحظه‌ای بر مرد را همچون پیروزی عظیم نگریسته و جهت دستیابی به آن از همان ابزار بی ارزشی استفاده می‌کند که قدر او را از پنج هزار سال قبل تا به امروز چنین تعیین نموده است.

در حقیقت همچنان که بدان اشاره شد هنوز این زن در سیستم سرمایه‌داری جهانی کاملا ذوب نگردیده است و طرز او نیز در میان زنان این منطقه از جهان هنوز عمومیت نیافته است لذا می‌توان امیدوار بود که بتواند به راهی جدا از آنچه سرمایه‌داری جهانی تحت عنوان آزادی زن ترویج می‌نماید، دست یابد.

باید به این نکته اشاره نمود که مطرح بودن زنان در جامعه‌ای و سطح آزادی آنها بیانگر این واقعیت بوده که آن جامعه تا چه سطحی به وجود آزادی در درون خود اهمیت می‌دهد.علاوه بر این در جوامع خاورمیانه‌ای آزادی زنان و اعاده حقوق آنها نه تنها بیانگر سطح آزادی جامعه بوده بلکه بیانگر آزادی مردهای این جوامع از بند دگماهای هزار ساله نیز می‌باشد. در واقع می‌توان ارتباط زن و مرد را چنین فرموله نمود که آزادی زن، آزادی مرد و جامعه را به دنبال دارد.

در واقع دستیابی به چنین تفکری می‌تواند راهکاری مناسب‌تر از فروش زنانگی خود برای دستیابی به حقوق ذایل شده باشد. همچنین نباید فراموش نمود که در این معامله نحث یک طرف معامله را دوباره مرد تشکیل می‌دهد و این امر از سوی آنها نیز تشدید می‌گردد. مرد با قبول این امر و در واقع قبول همان واقعیتی که در همان ابتدای تاریخ از سوی قشر حاکم با آن به بردگی کشیده شده بار دیگر و با همان دام قدیمی خود را به دست نظامی استثمارگر می‌سپارد. اگر چه در وهله نخست این زن بوده که تاریخ و

وجود خود را با توجه به حاکمیت این تفکر باخته است ولی نباید فراموش نمود که به نابودی کشاندن این جنس در راستای به سلطه کشاندن مرد بوده است و از اینرو مرد نیز نبایستی زمینه را برای عملی شدن چنین تفکری مهیا نماید.

دوباره باید تاکید نمود که تحقق جامعه آزاد و مردی آزاد وابسته به وجود زنانی با هویت حقیقی خود بوده و اگر در ظاهر نیز این جنس به معیارهای آزادی و حقوقی دست یابد، همچنان مشکل دستیابی به جامعه‌ای آزاد وجود خواهد داشت و علاوه بر آن مشکلات جدیدی نیز پا به عرصه رقابت هزار ساله قدرت انسانها خواهند گذشت.

شماره‌های 45 و 44 آلترناتیو
12 و 1383/6/5

جنبش دموکراتیک زنان ایران، اتوپیا و واقعیت

اعتراضات دموکراتیک زنان در طی سال چند سال گذشته و اخیراً 22 خرداد 2006 در تهران، را می‌توان به عنوان استارت شروع دوبارهِ آزادی‌خواهیِ حرکت دموکراتیک زنان ایرانی نام نهاد؛ به طور کلی رویدادها و اعتراضات مشابهی که در طول امسال و سال گذشته در تهران و سایر شهرهای ایران شکل گرفته و با دخالت نیروهای انتظامی رژیم سیاسی ایران به ضرب‌و شتم و هتک حرمت مشارکت‌کنندگان کشیده‌شده، نشان از شکستن سکوتی است که بیش از دو دهه است زنان ایرانی در پیش گرفته بودند. اگرچه اعتراضات مذکور، قابلیت انتشار و اشاعه در میان سایر اقشار جامعه و حتی سایر زنان ایرانی نداشته است ـ و تنها به زنانی از طبقه متوسط و مرفه جامعه محدود مانده است ـ از لحاظ روابط دیپلماتیک و نیز رعایت حقوق بشر، فشارهای مضاعفی بر رژیم وارد ساخته است. همچنان که واقفید، مسئله حقوق بشر از جمله موارد اتهامی بین‌المللی رژیم ایران بوده و بسته به منافع نظام‌های سرمایه‌داری گاه‌گداری به موضوع بحث محافل آنها تبدیل می‌گردد، لذا می‌توان از این امر به نحو مطلوبی در راستای احقاق حقوق زنان ایرانی و منافع خلق‌های ایران که در قرن بیست‌ویکم همچنان با قوانین قرون وسطایی و نیز سیاست‌های مرتجعانه نظام تئوکراتیک روبرویند، بهره‌برداری نمود. در این رابطه بایستی به این مطلب اشاره نمود که اعتراض دموکراتیک و بیان خواسته‌ها در زمره حقوق ذاتی هر فرد و قشری بوده و با توجه به مفاد اعلامیه حقوق بشر، حق بیان اندیشه و اعتراض دموکراتیک، برابر با ماده 20 این اعلامیه به رسمیت شناخته شده است. همچنین در کنواسیون حقوق مدنی و سیاسی، حق مذکور در ماده بیست و یک این کنواسیون و نیز در قانون اساسی ایران در ماده بیست و هفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فرموله شده و به رسمیت شناخته شده است. تنها مسئله مانع‌ساز جهت عملی‌شدن حقوق شناخته شده مذکور که از ضعف‌های زنان ایرانی می‌باشد، عدم ایجاد تشکل و سازماندهی‌ای مستقل و پایدار است که با توجه به مبارزات خود و فشارهای دموکراتیک بر رژیم، زمینه‌های عملی‌شدن مواد فوق را مهیا سازند؛ البته مشکل مذکور تنها محصور به زنان نبوده و کلیه اقشار جامعه و خلق‌های ایران با آن دست به گریبانند.

در ریشه‌یابی مشکلاتی که زنان ایرانی با آن روبرویند، تنها اکتفا به بیان مواردی از قبیل، محدودیت‌های مشارکت زنان در عرصه سیاست، مشکلات قوانین اشتغال زنان و آزادی‌های آنها و مسائلی که پیرامون آنها مطرح می‌شوند ـ اگرچه در بعضی موارد به مسائلی بحرانی نیز مبدل شده باشند ـ چندان چاره‌یاب نبوده و راه حل‌های گذرا و موقتی را به دنبال خواهند داشت و از دست‌یابی به ارزیابی‌ای صحیح و لذا برنامه و تاکتیکی موفق ممانعت به عمل می‌آورند. در بررسی و ارزیابی وضعیت زنان ایرانی، پیش از هرچیزی ارزیابی ساختار ایدئولوژیک نظام و تأثیرات مستمر آن بر زنان در درجه نخست اهمیت قرار می‌گیرد. عدم شناخت صحیح ابعاد تخریبات ایدئولوژیکی نظام بر زنان موجب گردیده که ریشه بیماری‌های موجود در جامعه که بر محوریت زنان، از سوی رژیم اشاعه داده می‌شوند به فراموشی سپرده شوند؛ در این خصوص رژیم ایدئولوژیک ـ سیاسی حاکم بر ایران از تجارب تاریخی چند هزار ساله‌ای برخوردار می‌باشد. تا زمانی که ابعاد متنوع تأثیرات ایدئولوژیک نظام بر جامعه سست و ضعیف نگردند و جامعه به هویت ایدئولوژیکی جدیدی دست نیابد، هرگونه تلاش برای استقرار نظامی جدید که در آن حقوق زنان به رسمیت شناخته شود، امری اتوپیک بوده و با واقعیت سالیان نوری فاصله خواهد داشت؛ چراکه استمرار ابعاد ایدئولوژیکی نظام اقتدارگرا بر جامعه، جامعه را بر علیه آزادی‌خواهی زنان برخواهد انگیخت. نمود بارز این ادعا، مشارکت عده‌ای از زنان تحت لوای پلیس زن در سرکوب اعتراضات اخیر می‌باشد و در این رابطه تنها اکتفا به بیان مطالبی رکیک در خصوص آنها ثمربخش نخواهد بود.

تشیع به عنوان ایدئولوژی‌ای که سالیانی دراز تئوری و برنامه جبهه اپوزیسیون خلق‌های ایران علیه قدرت‌طلبی‌های خاندان‌های اموی، عباسی و اسلام سنی بوده، بعد از به اقتدار رسیدن سلسله صفوی در ایران و ترکیب با ساختار دولت و فرهنگ سنتی شاهنشاهی ایرانی، به طور اخص برروی جامعه تأثیرگذار بوده و اقتداری نزدیک به طبقات متوسط جامعه را بنیان می‌نهد که قدرت نفوذ احکام آن به مراتب از ساختار دولت‌های حاکمه همزمان، بر جامعه بیشتر بوده است. بازتاب چنین مطلبی در عصر امروز که پرده از چهره اقتدار مذهبی ـ ولایت فقیه ـ بر افتاده ، از تبعات تأثیرگذاری فکری ـ به طور مستقیم و غیر مستقیم ـ بر جایگاه زنان در جامعه و حتی خانواده قابل درک می‌باشد. در واقع ابعاد ایدئولوژیک دولت به عنوان جامعه فوقانی (که در حال حاضر عده قلیلی از روحانیونی که در بافت قدرت جای می‌گیرند، چنین جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند) ایجاد شده بر روی جامعه، از طریق خانواده به عنوان «دولت کوچک» حاکمیت خود را مستحکم می‌نماید. لذا جهت کسب منزلت و جایگاه جنس زن و حتی هر خلقی، تنها با هدف قرار دادن دولت در ظاهر و یا آنچه که در ظاهر به عنوان دولت شناخته شده، چاره‌یاب نخواهد بود چراکه خود جامعه از هزاران دولت کوچک تشکیل شده است که جهت متحول ساختن ساختارهای این «دول کوچک» در وهله نخست مبارزه‌ای ذهنیتی مطرح می‌گردد. چنین مبارزه‌ای تنها به واسطه هویت

ایدئولوژیکی زنی آزاد که مبتنی بر بروزسازی مفاهیم و ساختارهای جامعه طبیعی ـ به عنوان نخستین جامعه‌ای که به واسطه آن هستی‌یابی نوع انسان معنی یافته است و بر محوریت ایدئولوژیکی زنان استوار بوده است ـ و برنامه‌ای منسجم در این چارچوب، میسر می‌باشد. در این خصوص مبارزه‌ای که زنان برای کسب آزادی ایدئولوژیکی ـ سیاسی خود پیرو می‌نمایند نه تنها بر روند دموکراتیزاسیون جامعه، همچون کاتالیزوری موثر خواهد بود بلکه در چاره‌یابی مسئله آزادی خلق‌ها و تعیین سرنوشت آنها در قرن بیست و یک نیز، نقشی محوری را ایفا خواهد نمود. چراکه در عصر حاکمیت کاپیتالیسم، با خلق‌ها و مسایل مربوط به آنها و حتی طبیعتی که سرمنشاء اصلی حیات بشری و نخستین مدل جامعه مطلوبی بوده که بر مبنای آن جنس زن به ایجاد هویت ایدئولوژیکی خود پرداخته، به شیوه استثمار سنتی که علیه جنس زن به کاربرده شده است، برخورد شده است. لذا مبارزه زنان اگر تنها در محدوده تشکل‌های مختص به زنان باقی مانده و از قابلیت گسترش در میان سایر اقشار جامعه و بویژه خلق‌های تحت ستم و استثمار برخوردار نباشد و به جنبشی اکولوژیکی مبدل نشوند، بی‌شک در تحقق انقلابی ذهنیتی مذکور، پیروزی را کسب نخواهد نمود. در این رابطه شاید تشکل‌های زنان قادر به کسب امتیازات اجتماعی و شاید سیاسی محدودی باشد ولی بدون تردید به هیچ عنوان قادر به رهایی از تار و پودهای نظام اقتدارگرای مردسالار نخواهد بود و تنها در شیوه استثمار وی تغییراتی در ظاهر پدیدار خواهد گردید؛ همچون نمود بارز این مطلب می‌توان به نتیجه مبارزاتی که بیش از دویست سال است زنان در غرب پیگیر بوده‌اند، اشاره نمود. به عنوان ثمره این مبارزات، نهایتاً محدودیت‌های نظام فئودالی برچیده شد ولی ناتوانی در ارائه هویت ایدئولوژیکی‌ای فارغ از نظام اقتدارگرای مردسالاری باعث گردیده که بار دیگر و به شیوه‌ای بسیار سیستماتیک‌تر به استثمار زن بپردازند. در واقع مبارزات زنان در قالب فمینیسم اروپایی، همچون سایر جنبش‌ها و احزاب رئال‌سوسیالیستی، سوسیال دموکراسی و جنبش‌های رهایی ملی به مذهبی از نظام کاپیتالیستی مبدل گردیده‌اند و در طولانی‌تر نمودن عمر سرمایه‌داری نقش برجسته‌ای را ایفا نموده‌اند.

اعتراضات و نافرمانی‌های مدنی زنان در طی چند ساله اخیر، همچنان که در فوق نیز بدان اشاره شد، اگر به سازماندهی‌ای دموکراتیک مبدل شده و به صورتی بنیادین مسایلی را که زنان ایرانی با آن دست به گریبانند را تحلیل نماید و عملکردی مطابق با تحلیات صورت گرفته را مبنا قرار دهد، از قابلیت تبدیل شدن به استارت آزادی‌خواهی زنان ایرانی را برخوردار است. اعتراضات مذکور بیانگر اوج استثمار و استعمالی است که زنان ایرانی با آن روبرویند؛ افزایش آمار خودکشی در بین زنان و دختران جوان در میان کلیه خلق‌های ایرانی، افزایش سرسام‌آور بیماری ایدز در بین زنان، افزایش طلاق، اعتیاد، خودفروشی و خرید و فروش دختران جوان، افزایش میزان دختران فراری از ساختار حاکم بر دولت کوچک « خانواده»، افزایش مسئله خشونت علیه زنان و غیره.... همگی نشان از وجود کائوس و بحرانی پیرامون زنان

است که نظام مذکور با توجه به ماهیت ایدئولوژیک آن توانایی پاسخ‌گویی بدان‌ها را ندارد. بحران‌های مذکور و ارائه چاره‌ای برای آنها، فراتر از خواسته‌هایی است که قشر بورژوایی از زنان و حتی جنبش‌های کلاسیک چپ ـ گاهاً تحت لوای رادیکالیسم و نابودی رژیم مذکور و جایگزینی خود به عنوان حکومت و دولت مطلوب ـ تحت عناوین نابرابری قوانین شرع در مسئله «وراثت»، «قضاوت» و «قوانین کار» و «آزادی»هایی که چارچوب مطلوب آن هیچ‌گاه به طور شفاف تعریف نشده‌اند، مطرح می‌گردند.

همچنان که تاریخ معاصر شاهدی بر این ادعاست؛ هویت آزاد زنان ایرانی تنها با تغییر ماهیت ظاهری دولت و حاکمیت از شکل‌دینی آشکار به شکل لائیستی و با ذهنیتی دینی محقق نخواهد شد. خواست آزادی‌خواهی زنان ایرانی را نه انقلاب سفید رژیم شاهنشاهی ایران پاسخ گفت و نه ساختار مذهبی حاکم. پتانسیل آزادی‌خواهی زنان ایرانی که در حین انقلاب 57 خلق‌های ایران به صورتی بالفعل در روند تغییر ساختار حکومت شاهنشاهی نقش عمده‌ای را برعهده گرفت، مبارزه‌ای بود برای کسب هویت ایدئولوژیکی که در همین سرزمین و 5000 سال قبل به واسطه اقتدار نظام‌های مردسالار از وی غضب شده بودند و تغییر شکل ظاهری اقتدار نیز پاسخی بدان نبوده است و امروزه باری دیگر در حال پای گرفتن است. البته بایستی این نیروی بالقوه آزادی‌خواهی زنان به مسیر برپایی انقلابی ذهنیتی در ساختارهای فرسوده جامعه کشیده شود و به برپایی نظام دموکراسی فراگیر و رادیکال و ایجاد جامعه‌ای اکولوژیک ـ دموکراتیک که مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی بوده است، منجر شود.

در راستای دست‌یابی به هویت ایدئولوژیکی قرن بیست‌ویک، زنان کرد به واسطه رهنمودهای رهبری «کوماکومه‌لین کوردستان» و PKK و ایدئولوژی «رهایی زن» ارائه شده از سوی ایشان، گام‌های بنیادینی را برداشته است. در درون جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد، انقلاب زن به صورت انقلابی در درون انقلاب کردستان پیرو گردیده است و با توجه به مبارزات ذهنیتی صورت گرفته، زنان آپوئیستی و کرد به سازماندهی مستقل و دموکراتیک خود و در عین حال مکمل کل جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد، دست یافته‌اند. زنان کرد در سایه این رهنمودها و سازماندهی مستقل به موقعیت پیشاهنگان زنان خاورمیانه و جهان، جهت دست‌یابی به هویتی فارغ از اقتدارطلبی‌های نظام‌های مردسالار رسیده‌اند. با توجه به ویژگی‌های مذکور و نیز مبارزه‌ای که در حال حاضر از سوی «اتحادیه زنان شرق کردستان» در شرق کردستان و ایران صورت می‌پذیرد؛ زنان کرد از قابلیت ایجاد تشکل و جنبش مستقل و دموکراتیکی از همه طیف‌های زنان ایرانی را که آلترناتیوهای آن برای چاره‌یابی بحران‌ها و معضلاتی که زنان کرد و به طور کلی زنان ایرانی با آن دست به گریبانند را دارا می‌باشند. در صورتی که تشکل‌های مختلف زنان، با سرمشق قرار دادن جنبش آزادی‌خواه زنان کرد و سازماندهی آن، سازماندهی خود را به سایر اقشار جامعه تعمیم داده و مشکلات زنان را به عنوان بخش اساسی از مشکلات ایدئولوژیک و بنیادین جامعه ارزیابی

نمایند، ایجاد جنبش دموکراتیک زنان ایرانی و ایفای نقش پیشاهنگی آنها در دموکراتیزاسیون جامعه، دولت و سیاست، البته با هویتی مستقل، اتوپیای دست نیافتنی‌ای نخواهد بود و از زمینه تحقق مادی و معنوی نیرومندی برخوردار است.

بهار زن
فرودین ماه 1385

نقش ایران
در بنیادگرایی اسلامی

همزمان با فروپاشی شوروی که از شکست عملکرد آن در پراکتیزه نمودن ایدئولوژی سوسیالیسم نشأت گرفته بود، جهان دو قطبی دچار خلأ گردید. در برخورد با این مقوله نظریات جدیدی همچون « پایان تاریخ » و « پایان ایدئولوژی‌ها » از سوی روشنفکران غرب ارائه داده شد. حادثه یازدهم سپتامبر بر آنچه پایان تاریخ و جهانی تک قطبی نامیده می‌شد، خط بطلانی کشید. این رویداد دشمن جدیدی به نام « بنیادگرایان اسلامی » را همچون آلترناتیو قطب سوسیالیست به جهانیان معرفی نمود، آلترناتیوی که چندان نیز ناشناخته نبود و در دوران جنگ سرد از سوی بلوک غرب همچون کمربند سبزی در برابر کمونیسم تقویت می‌گردید. امروزه این واژه‌ی ترکیبی تحت لوای اسامی همچون « حرکت اسلامی »، « نهضت اسلامی » و « خیزش اسلامی » و « احیاگری » و غیره به موجودی دو چهره در اذهان جهانیان مبدل گشته است؛ چهره‌ای مقبول و مظهر مقاومت و دیگر چهره کریه و زشت که به همراه خود جز مرگ و کشتار مفهوم دیگری در اذهان عمومی تداعی نمی‌کند. به راستی بنیادگرایی چیست؟ نیرو و پشتوانه آن از کجا تأمین می‌گردد و به یکباره از کجا سربرآورده است؟!

بنیادگرایی اسلامی رویکردی است که با نگاه به گذشته اسلام و با اساس قرار دادن مبانی نخستین، در صدد ایجاد مشابهت‌سازی میان اجتماع کنونی و جامعه صدر اسلام است. در این رویکرد هر آنچه که متعلق به گذشته بوده، مقدس و مطهر پنداشته می‌شود و لذا هر گونه انتقاد از خود را همچون عناد و دشمنی می‌پندارد. اساس این تفکر بر دگماتیسم خشن استوار می‌باشد و با برداشتی گزینشی از آنچه اسلام ناب محمدی به نام می‌کند، پیروان خود را جهت‌دهی می‌نماید. البته در این رویکرد، همچنان که در بالا نیز به آنها اشاره شد، طیف‌های گوناگونی وجود دارند و از آنجا که هر یک از آنها تنها خود را حقیقت راستین می‌پندارد، بر سر مسائل گوناگون با هم در تضاد هستند و همین امر باعث گشته که این رویکرد جز استثناهایی که زمام حکومت کشوری را به دست گرفته‌اند، از سطح سازمان و تشکیلات حزبی فراتر نروند. البته این امر خود مزیتی برای این‌گونه سازمان‌ها گشته است، چرا که این امکان برای آنها بوجود

آمده که خود را به صورت تشکیلاتی فرامرزی سازماندهی کنند. همچون نمونه بارز آن می‌توان به سازمان بنیادگرای « القاعده » اشاره نمود.

روابط میان اجتماع مسلمانان با جامعه غرب در دویست سال گذشته که بر اساس استعمار غرب بوده، بستر مناسبی را برای ظهور این نوع نگرش مهیا نموده بود. در دوران جنگ سرد تقویت این نگرش همچون سد بازدارنده‌ای در برابر نفوذ کمونیسم باعث تجدید حیات بنیادگرایی جدید گردید. بنیادگرایی جدید، بر پایه‌های تز مبارزه ضد استعماری در صدد جبران از دست داده‌هاست. این رویکرد عامل اساسی عقب ماندگی خود را تنها به استعمار غرب محدود کرده و در صدد انتقام از آن بر آمده است. آمال آنها بازگشت به دوران شکوفایی همچون قرون 7 و 8 هجری می‌باشد، دورانی که جامعه اسلامی از هر لحاظ از غرب پیشی گرفته بود. بعضی از آنان چنین می‌پندارند (القاعده) که با تغییر طرز زندگی افراد جامعه بر اساس آنچه آنها دیکته می‌کنند و همچنین انهدام هرآنچه که غرب به آن دست یازیده است، می‌توانند زمان را متوقف نموده و به عقب باز گردانند و بار دیگر گذشته را دوباره زندگی کنند با این تفاوت که روند پیشرفت اسلام همچنان ادامه پیدا کند.

به طور کلی باید گفت که ایدئولوژی از هر قماشی که باشد، در صورتی که در ماهیت خود عنصر انسان‌ستیزی را داشته باشد، زمانی که افراطی و غیرتی شود، چهره واقعی آن برای هر انسان ساده لوحی آشکار می‌شود و بویژه زمانی که اقتدار دولتی را نیز کسب نماید این امر از وضوح بیشتر برخوردار می‌گردد و در این زمان هر حرکت روشنگری در صورتی که فرصت ابراز وجود پیدا نماید، می‌تواند واقعیت‌ها را بازتاب دهد. این امر در ظهور حکومت جمهوری اسلامی ایران و سازمان تروریستی القاعده به خوبی صدق نموده و آشکار است. با این وجود علل پایداری این نظام‌ها و سازمان‌هایی از این دست از کجا سرچشمه می‌گیرند؟!

نگاهی گذرا به دوران شکل گیری انقلاب سال 57 در ایران بیانگر این واقعیت است که شرایط آن دوران که از انقلاب سفید شاهنشاهی و اصلاحات غربی این نظام متأثر گشته بود، در درون خود در صدد زایش انقلابی کارگری و توده‌ای بود. این امر در حالی بود که حرکت اسلامی نیز که بنیان خود را بر مبنای مخالفت یا ایجاد دولت اسرائیل و حمایت حکومت شاهنشاهی از این دولت تازه بنیان که به آن لقب غده سرطانی داده بودند، از دگماتیزم دینی حاکم بر جامعه که از عملکرد غرب‌گرایانه نظام و اشاعه لمپنیزم آن نشأت می‌گرفت توسط بنیادگرایانی همچون « روح الله خمینی » تحریک شده و انقلاب را به سوی انقلابی مذهبی سوق دهند.

به اقتدار رسیدن حکومتی اسلامی که با شعار « نه شرقی، نه غربی .....» و نیز اساس قرار دادن صدور انقلاب به تمامی جوامع مسلمان، اگرچه غرب را تهدید می‌نمود اما حایل مناسبی در برابر همسایه شمالی

و مادر رئال سوسیالیسم (اتحاد شوروی) بود، لذا با آن مدارا گردید و خطر تهدیدکننده آن را نیز از طریق ایجاد جنگی 8 ساله کنترل نمودند.

همچنان که در بالا نیز مطرح شد، صدور انقلاب از اهداف اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران بود و از سوی تئوریسین‌های همچون خمینی و مطهری بر آن تأکید بسیاری می‌شد. بر همین اساس با حمایت از حرکت‌های فلسطینی اولین اقدام عملی خود را شروع نمودند. در واقع مسأله اسرائیل ـ فلسطین از جمله مسائلی بود که قبل از سال 57 همواره از سوی اسلام‌گرایان بر آن اصرار ورزیده می‌شد. با این وجود پس از تثبیت پایه‌های نظام، در حمایت از حرکت‌های بنیادگرای اسلامی با توجه به طیف‌های متنوع موجود در آنها از سوی ایران سیاست‌های متفاوت و متناقضی اتخاذ شده است. این سیاست را می‌توان در نگاهی کلی به سه برخورد متفاوت تقسیم نمود. در برخورد نخستین همچنان‌که به آن اشاره گردید، نظام با اصرار بر آنچه در شعارهای انقلابی خود مطرح می‌نمود، تحت عنوان صدور انقلاب به تحریک حرکت‌های بنیادگرای شیعی علیه حکومت‌های سنی مذهب پرداخت و برای نمونه می‌توان به حمایت از گروه‌های بنیادگرای شیعی موجود در جنوب یمن اشاره نمود. قبلا نیز بیان گردید که میان حرکت‌های بنیادگرا به جز موارد کلی و اصولی اسلام اتفاق نظر وجود ندارد و از این قاعده، نظام اسلامی ـ شیعی ایران نیز مستثنی نمی‌باشد. بنابراین از این برخورد می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت شعار صدور انقلاب اسلامی در ماهیت تنها صدور انقلاب مذهب شیعی می‌باشد. البته این نوع برخورد در حال حاضر چندان پیگیری نمی‌شود و اوج عملی نمودن آن را می‌توان به دوران حیات مغز متفکر آنها یعنی «روح الله خمینی» مختص دانست.

دومین نوع برخورد با بنیادگرایان، حمایت بی‌دریغ این نظام از همان ابتدای رسیدن به اقتدار، از حرکت‌های سنی مذهب و شیعی مذهب فلسطینی و لبنانی علیه اسرائیل می‌باشد، حمایتی که اکنون نیز ادامه داشته و در متعادل نگه داشتن معادلات سیاسی دارای اهمیتی انکار نشدنی می‌باشد. اسرائیل کشوری که در دل دنیای اسلام همچون قارچی که از رعد و برق جنگ جهانی دوم سر بر آورد، از همان ابتدای ظهورش از سوی مسلمانان و بویژه بنیادگرایان به عنوان عاملی جهت پاره پاره نمودن جهان اسلام شناخته شده و با آن به خصومت پرداختند به طوری که اعراب و اسرائیل بیشتر از نیم قرن است که هر روز بر وخامت درگیرشان افزوده می‌شود. حمایت ایران از گروهک‌های معارض و رادیکال در فلسطین باعث گردیده که قادر باشد بر آنها تأثیری مستقیم داشته باشد و با توجه به منافع خود از آنها بهره لازم را کسب نماید.

برخورد سوم، که به طوری اساسی و در صدر برنامه حمایت از سازمان‌های بنیادگرا, امروزه از جانب رژیم ایران در حال پیگیری است، پشتیبانی مالی و معنوی این رژیم از حرکت‌های رادیکال و بنیادگرا

بدون توجه به مذهب آنها می‌باشد. در واقع ایران خطری را که از جانب آمریکا و اسرائیل وی را تهدید می‌کند به خوبی دریافته و با دامن زدن به آشوب و اغتشاشات موجود در عراق در صدد کسب کارت برنده‌ای است. این در حالی است که در زمان زمامداری صدام حسین, ایران بر روی بنیادگراهای شیعی سرمایه‌گذاری جدی‌ای نموده است و اکنون در چنین وضع بحرانی‌ای به یارای آن شتافته است. اگرچه رژیم ایران با ایجاد تحولاتی نسبت به دوران اولیه کسب اقتدار انعطاف زیادی از خود نشان داده است ولی همان سیاست گذشته خود را حتی در ابعاد وسیعتری در سطح جهان و بویژه در ارتباط با مسأله عراق و اسرائیل ـ فلسطین پیرو می‌نماید.

به هر صورت, عمر بنیادگرایی که ایران بر آن اصرار می‌ورزد در همان قرن‌های هفتم و هشتم هجری به پایان رسید و اسلام نیز همچون ایدئولوژی اسلام رادیکال جز چهره‌ای کریه، اثری از آنها در اذهان نقش نخواهد بست. خلق‌های خاورمیانه در حال پوست اندازیی هستند که هزاران سال است با گوشت و تن آنها یکی گشته است. رویدادهای این چند سال اخیر دست و پا زدن‌های درون باتلاقی بیش نمی‌باشند.....

شماره 22 ولاتی ئازاد
شهریور ماه 1383

تضاد فاحش در قانون اساسی

تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون, مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی, اقتصادی, اجتماعی و فرهنگی خویش با توجه به این اصل و تعاریف ارائه‌شده می‌توان گفت که هدف از استقرار جمهوری اسلامی دست‌یابی به جامعه‌ای دموکراتیک بوده است. اما این اصل چرا در جامعه عینیت پیدا نکرده؟ جواب آن را می‌توان در درون‌مایه‌ی قانون اساسی جستجو نمود چرا که در تناقضی آشکار با اصل سوم بسر می‌برد. تحلیل اصول دیگر قانون اساسی ما را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهند که هدف از جایگیری این اصل (اصل سوم) دماگوژی بیش نبوده است. در اصل نهم آمده است که «در جمهوری اسلامی ایران آزادی, استقلال, وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور, آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب نماید.»

این اصل اگرچه در ظاهر بر حقوق مدنی و سیاسی جامعه تأکید می‌ورزد اما در بطن خود برای آن محدوده‌ای مشخص نموده است. بر طبق این اصل آزادی دارای دو نوع مشروع و نامشروع می‌باشد. آزادی مشروع آزادی است که نظام آن را به جامعه هدیه داده و جامعه نیز نمی‌تواند از قبولش سرباز زند چرا که اراده و خواست جامعه در قبول آن در قوانین تبلور می‌یابد و بنا به متن اصل, قوانین از سلب چنین آزادی‌ای ناتوان می‌باشند.

در اصل سوم قانون اساسی هدف از استقرار جمهوری اسلامی چنین فرمول‌بندی شده است: «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی, مقابل این نوع آزادی, آزادی نامشروع کشور می‌باشد که اگر خواستی نیز از جانب مردم جهت تحقق آن وجود داشته باشد چون مورد تأیید نظام نبوده, به عنوان نقض آزادی, استقلال و وحدت تلقی می‌گردد. در واقع این اصل زمینه‌ای جهت استقرار نظامی انحصارگراست.

همانطور که در ابتدا نیز بحث شده, حاکمیت در درون نظام اسلامی از آن خداوند و نماینده او در زمین است, اما از آنجا که در عصر کنونی نماینده خداوند ـ مهدی زمان ـ در غیبت بوده, ولایت فقیه خود را همچون تداوم ولایت امام غایب بر مردم تلقی می‌کند. بر مبنای این کلمه (ولایت فقیه) رهبر هیچ‌گونه محدودیتی ندارد و می‌تواند شخصاً در مورد همه مسایل تصمیم‌گیری و جهت اجرا به هر کس محول نماید. در قانون اساسی اگرچه چارچوب اختیارات و وظایف رهبری مشخص بوده اما در واقع مشاهده

می‌کنیم که کلیه تصمیم‌گیری‌ها به طور مستقیم و یا غیرمستقیم از جانب رهبر اتخاذ می‌شوند و از قوه‌های مقننه, مجریه و قضاییه تنها شکلی ظاهری باقی مانده‌اند. این در حالی است که رهبر در مقابل هیچ فرد و نهادی پاسخگوی اعمالش نمی‌باشد. چرا که کلیه نهادهای نظام, مشروعیت خود را از رهبر کسب می‌کنند. نظام برای اثبات مشروعیت تمرکز قسمت عمده حقوق و اختیارات حکومتی در یک فرد به این تفوه دست می‌یازد که رهبر منتخب برگزیدگان مردم (خبرگان) است و لذا مشروعیت او هم ناشی از رای ملت است. اما قوت و استواری این برهان چقدر است؟!

در اصل 107 قانون اساسی آمده است که: "تعیین رهبر بر عهده خبرگان مردم است." این در حالی است که قوانین مربوط به تعداد و شرایط خبرگان بنا به اصل 108 به وسیله فقهای شورای نگهبان تهیه و تصویب شده که دست آخر نیز باید به تصویب رهبر برسد تا مشروعیت خود را کسب نماید. لازم به ذکر است که فقهای شورای نگهبان, منتخب رهبری می‌باشند. همچنین در تبصره 2, ماده 2 قانون انتخابات مجلس خبرگان آمده است "کسانی که رهبر صریحاً و ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده صلاحیت نامزدشدن جهت کسب چنین مقامی را دارا می‌باشند. میان این اصول دورویی نهفته است. بطوریکه می‌توان ادعا کرد که انتخاب رهبر از سوی مجلس خبرگان, انتخابی است از جانب خود رهبر. در حقیقت مجلس خبرگان, مجلس غیرمردمی و آنتی‌دموکراتیک می‌باشد زیرا از قشری محدود ـ مجتهدان مورد تأیید رهبرـ تشکیل شده و همچنان که در قانون انتخابی آن نیز آمده, مجلسی است که اصرار و تأکید بر تداوم ولایت فقیه (نظامی تک‌رنگ) از جمله اهدافش است.

همانطور که قبلاً ذکر شده اراده آزاد مردم در تعیین سرنوشت سیاسی, اقتصادی و اجتماعی‌شان یکی از پایه‌های نظام دموکراتیک است که این اراده در نظام‌های جمهوری به صورت انتخابات ابراز می‌گردد. ولی این اراده در ایران تا چه حدی مورد احترام می‌باشد؟ قبلاً ذکر شده که رهبر تحت نام ولایت مطلقه اختیاراتی نامحدود داشته و قادر است در کار هر سه قوه مجریه, مقننه و قضاییه دخالت نماید و از آنجا که اعمال چنین اختیاری در اکثر مواقع دارای چهره‌ای ناخوشایند بوده, نظام راه‌چاره‌های متفاوتی را اتخاذ نموده است. ایجاد شورای نگهبان قانون اساسی و مجلس تشخیص مصلحت نظام در این راستا می‌باشند چرا که اعضای دو نهاد یادشده از جانب رهبر منتسب می‌شوند. شورای نگهبان دوازده نفری در حقیقت مانع نخست در راه عملی‌شدن اراده مردم است که بنا به ذیل اصل 177 که صراحتا اعلام می‌دارد که "محتوای اصول مربوط به اسلامی‌بودن نظام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری‌بودن حکومت و ولایت امر و امامت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دینی و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است." با هرگونه تغییری در ساختار و ایدئولوژی نظام برخورد می‌نماید. در صورت نیاز با ایجاد تغییراتی در قانون اساسی نیز, این

مردم نیستند که در این‌باره تصمیم می‌گیرند. چرا که بنا به اصل 177 این اختیار از آن رهبر بوده که پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام (مشورت با خود) طی حکمی خطاب به رییس جمهور موارد اصلاح یا تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌نماید.

در پایان باید اضافه نمود که قانون اساسی ملمغه‌ای است تناقض‌آمیز و مبهم چرا که سعی کرده دو مفهوم ولایت فقیه و حاکمیت مردم را در یک مکان جمع کند. از نظر همین قانون حاکمیت مردم عبارت است از (اصل 56): "حاکیمت مطلق از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خود حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و یا در خدمت منافع فرد و یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند." در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که تفویض قسمت اعظم حقوق و اختیارات حکومتی به یک یا چند فرد معمم حوزه‌دیده, معنای دیگری جز تأمین "منافع فرد یا گروهی" را دارا می‌باشد؟ براستی که ملت حق حاکمیت خود این حق خدادادی را از طریق اصول 9, 57, 108, 177 و... کاملا اعمال می‌کند.

منابع:

1ـ مجله چشم‌انداز

2ـ مجله آفتاب

3ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

شماره‌های 67 و 66 آلترناتیو

15 و 1384/9/1

روشنفکر کرد

جهت شناخت روشنفکر ایرانی و بویژه روشنفکر کرد, لازم است که نخست چارچوب سیستمی را که در آن به تحصیل پرداخته است را به خوبی تحلیل نماییم. در خصوص سیستم آموزشی‌ای ایران به طور خلاصه و بدون پرداختن به دلایل می‌توان چنین بیان نمود که سیستم مذکور از محصلان خود اشخاصی «حافظ» ساخته و پرداخته می‌نماید. حافظ بدین معنا که شخص از همان تحصیلات ابتدایی به حفظ موضوعات متنوع درسی ترغیب شده و کارکرد عملی آموخته‌هایش در هیچ جایی مورد بحث قرار نمی‌گیرد. حتی دروسی که نیاز به آموزش عملی و پراتیکی نیز داشته باشند, در فضای آموزشی محروم نظام به صورت تئوری پشت سرنهاده می‌شود. این مطلب تا سطوح بالای آموزشی و دانشگاهی نیز تداوم می‌یابد. تأثیر امر مذکور بر شخص باعث گردیده که همواره ترس و واهمه‌ای از عملی‌نمودن اندوخته‌هایش وجود داشته باشد و شخص در هر سطحی که قرار داشته باشد, تنها به بیان تئوری‌های حفظ شده اکتفا می‌نماید. از اینرو می‌توان ادعا نمود که سیستم از شخص «لاف‌زنی» بیش ایجاد نمی‌نماید. ایجاد شخصیتی بدین شیوه در راستای سیاست‌های کلی نظام می‌باشد چرا که فرد مذکور بعد از اتمام تحصیلات خود نیز همواره در عرصه‌های پراتیکی و عملی بدنبال تکیه‌گاه و پشتوانه‌ای مورد اطمینان بوده و به عبارتی دیگر نظام به عنوان تکیه‌گاه عملی وی ارزیابی می‌گردد. در این خصوص باید, راهکار نظام را در خصوص وابسته‌سازی شخص بیشتر ارزیابی نماییم. اگر فرد جوان دانشجو را به طور اخص همچون نیرویی دینامیک جامعه که هنوز جایگاه طبقاتی آن مشخص نشده باشد, در نظر بگیریم؛ این جوان در صورت دست‌یابی به آگاهی لازم در خصوص نظام و ساختار مقابله با آن هر آن احتمال عصیان و شورش وی تخمین‌زده می‌شود, با این وجود اگر شخصی که به سطحی از آگاهی دست‌یابد ولی از شیوه‌های عملی به اجرا گذاشتن آموخته‌های خود محروم باشد, عصیان و اعتراض وی تنها در سطحی محدود بوده و از آنجا که بر راهکارهای گسترش دانستنی‌های خود واقف نبوده, از سوی نظام به راحتی کنترل خواهد شد. بعد از فارغ التحصیل شدن نیز مدت طولانی مدت را تحت نظارت نظام به آموزش‌های عملی دانستنی‌های خود مشغول شده که در این رابطه می‌توان ادعا نمود که زمان فراگیری شیوه‌های عملی و پراتیکی همزمان است با جذب و هضم شدن در ساختارهای اقتدار دولتی اعم از مراکز آموزشی, اداری و نظامی نظام.

البته شایان ذکر است که سیستم آموزشی مبتنی بر تئوری نظام علاوه بر ممانعت از اقدامات عملی از سوی شخص, از فرد شخصیتی همواره گلایه‌مند ساخته است. در واقع هر شخصی که به عنوان روشنفکر شناخته می‌شود, در صورت به بحث کشیدن مشکلات نظام و جامعه تنها به ابراز درد دل‌های خود می‌پردازد و قابلیت تحلیل و ارزیابی علل واقعی و نه ظاهری موضوع را نداشته و از اینرو از ارائه تئوری آلترناتیو مورد نظر نیز درمانده می‌ماند. همچنین انباشت تئوری در فرد از وی آدمکی بادکنکی ساخته که به دلیل حجم بسیار خود و بلندپروازی ناشی از آن از جامعه فاصله گرفته و در اکثر مواقع جایگاه طبقاتی خود را به فراموشی سپرده و گرایشات طبقه خرده‌بورژوا در وی از شدت و حدت بیشتری برخوردار است. در جامعه‌ای که بافت فئودالی در آن همچنان نیرومند بوده, طبقه مذکور که هنوز قادر به گسستن از ریشه‌های فئودالی خود نبوده و با موجی از گرایشات بورژوازی‌ای دینی روبرو می‌گردد با بحرانی روبرو می‌گردد که به غیر از انفصال از جامعه مذکور نتیجه‌ای دیگر برای وی دربر ندارد.

در رابطه با روشنفکر کرد علاوه بر مطالب فوق می‌توان به مواردی دیگر که از سرکوب‌های قومی و مذهبی وی سرچشمه گرفته‌اند نیز اشاره نمود. همچنان که بحث شد شخصیت روشنفکر ایرانی از راهکارهای عملی‌سازی آموخته‌های خود ناتوان بوده و بعد از اتمام دوره وابستگی به نظام و ورود به ساختار اقتدار نظام از مرحله مذکور رهایی پیدا می‌کند؛ وضعیت مذکور برای روشنفکرمأبان کرد بدین‌گونه نبوده و از آنجا که پذیرش آنها از سوی دستگاه اقتدار نظام به دلایل قومی و مذهبی در حد اندکی بوده, قادر به گذار از موقعیت مذکور نبوده و تنها به تئوری‌بافی‌های بسیاری در خصوص وضعیت خود, جامعه و مسئله ملی و جایگاه آن در ساختار نظام می‌پردازد. همچنان که در رابطه با ویژگی روشنفکر ایرانی نیز بحث شد, تئوری‌های ارائه شده نیز از سطح تحلیل چندان دقیقی برخوردار نبوده و بیشتر به بیان شکایت‌هایی در سطح ظاهر وقایع می‌پردازد.

عدم قبول وی از سوی سیستم نیز باعث گردیده به نسبت روشنفکران فارس و آذری, گرایش به مراتب بیشتری به خارج از نظام داشته باشد. کنکاش در نظریات خارج از نظام که بیشتر نظریات غرب بوده, نیز به دلیل تأثیر سیستم «حفظیاتی» بر وی تنها در حد حفظ تئوری‌های غربی باقی مانده و از قابلیت تطبیق آنها با شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه خود نیز ناتوان می‌باشد. عدم تطبیق‌سازی مذکور با واقعیت‌های جامعه کردستان نیز علاوه بر ورشکستگی وی, باعث از دست‌دادن جایگاه اجتماعی وی گردیده و لذا برای دست‌یابی به جایگاهی که بدان امید بسته به آغوش نظام باز گشته و اگرچه در حد انتظارش نیز نباشد در مقامات اداری نه چندان موثر وی جذب می‌گردد.

نمود بارز این مطلب را می‌توان در گرایشات امروزی روشنفکران شرق کردستان به جنوب کردستان مشاهده نمود. جنوب کردستان در حال حاضر به آلترناتیو سیستم ایران مبدل گردیده است. از آنجا که در

رده طبقه خرده‌بورژوای جامعه محسوب می‌گردد و با توجه به خصوصیات این طبقه, حاضر به ریسک کردن نیز نبوده و بدنبال زمینه‌ای حاضر و آماده می‌باشد.

به طور خلاصه می‌توان بیان داشت که روشنفکر کرد دارای شخصیتی بادکرده, خودپسند که بالاتر از جامعه عقب‌افتاده خویش قرار داشته و همواره به دنبال زمینه‌ای حاضر, می‌باشد. دیدگاه خودپسندانه وی باعث گردیده که آلترناتیوهای ارائه شده از سوی اقشار جامعه نیز به مزاج وی خوشایند نیامده و با دیدگاهی تحقیر آمیز بدانها می‌نگرد.

شماره 55 آلترناتیو
1384/1/3

انقلاب خلق‌های ایران, چشم‌براه رهبری‌ای ایدئولوژیک

قتل عام وحشیانه نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی ایران در شهر مرزی ماکو در روزهای 15 و 16 فوریه, واقعه‌ای است که در ماهیت آن می توان ابعاد مختلف جایگاه و نقش کردها در معادلات سیاسی منطقه و نیروهای خارجی حاضر در منطقه خاورمیانه و حقوق بشری که علم آن را برافراشته‌اند را به روشنی دریافت. در خصوص تحلیل این رویداد دردناک می توان به طور اجمالی به سه مورد اساسی اشاره نمود. در وهله نخست سیاستی که از سوی نیروهای ستاتوگرای منطقه, اعم از ایران, ترکیه و سوریه برای چاره‌یابی مسئله کرد پیرو نموده‌اند. همچنین نحوی برخورد محافل بین‌المللی با این قتل‌عام آشکار و مستند و سکوت آنها در مقابل اقداماتی از این دست که در مدت چند ماه اخیر به کرات مشاهده گردیده و نقطه پایانی نداشته است و نهایتا موضع خلق کرد در دیگر بخش‌های کردستان و نیز موضع احزاب کردی, چه در شرق کردستان و چه در دیگر بخش‌های کردستان و در سطح ملی.

قبل از پرداختن به مطالب فوق, اشاره‌ای اجمالی به خواست معترضین شهر ماکو و نحو ابراز اعتراض آنها روشن‌گر حقایقی مبرهن خواهد بود. همچنان که واقفید 15 فوریه, روز دستگیری رهبر کوماکومه‌لانی کوردستان «عبدالله اوجالان» طی توطئه‌ای بین‌المللی در سال 99 برای خلق کرد در هر کجای جهان تداعی «روز سیاهی» است که باید به هر شیوه‌ای محکوم گردد. خلق کرد در این خصوص به چنان سطحی از آگاهی دست‌یافته است که دریابد که ماهیت این توطئه در شخص «عبدالله اوجالان» هویت ایدئولوژیک و اراده وی انکار گردیده و می گردد؛ بویژه در ماه‌های اخیر که کنسپتی همه‌جانبه از سوی قدرت‌های بین‌المللی و حکومت‌های ستاتوگر منطقه علیه این اراده مستحکم آغاز گردیده, حساسیت و عکس‌العمل خلق کرد را به مراتب تشدید نموده و همه نگاه‌های خلق کرد به «امرالی» دوخته شده است. خلق کرد در شرق کردستان نیز با همین حساسیت مسئله آزادی «اوجالان» را تعقیب نموده و برای نیل بدان از هیچ‌گونه تلاشی فروگذار نکرده و نمود بارز آن محکوم کردن این روز سیاه در طی هفت سال گذشته بوده است. در طی چند ماه گذشته نیز با شرکت فعال در «رفراندوم قبول اوجالان به

عنوان اراده سیاسی خود» شکل این تلاش‌ها و اعتراضات دموکراتیک رنگی بارز و نقشی به مراتب موثرتر به خود گرفته است. ماکو و خلق آن نیز از جمله شهرهای شرق کردستان است که در طول این هفت سال همواره انزجار خود را از توطئه بین‌المللی 15 فوریه 99 در سطح چشمگیری ابراز داشته‌اند و در این اواخر نیز شرکت آنها در «رفراندوم رهبری» از سطح قابل تقدیری برخوردار بوده است. از اینرو ابراز انزجاری دوباره نسبت به عاملان توطئه در چنین روزی امری بسیار طبیعی بوده و با مد نظر قرار دادن کلیه احتمالاتی که از رژیم اسلامی ایران برآمده, نسبت به برپایی اعتراض دموکراتیک خود اقدام نمودند.

سرکوب اعتراض دموکراتیک خلق در ماکو و به خون کشیدن آن در واقع ادامه روند چاره‌یابی است که حکومت‌ها و دولت‌های ستاتوگرای منطقه پیرو نموده‌اند. اتفاقات سه دولت ترکیه, ایران و سوریه در طی سال گذشته از یک خط سیر مشخص پیروی نموده و اگرچه در ظاهر تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته باشند ولی از ماهیت یکسانی برخوردارند. تفاوت‌های ظاهری عملکردهای هریک از این رژیم‌ها برخواسته از موقعیت سیاسی و فشارهایی است که در روند تغییر و تحولات خاورمیانه متحمل می‌شوند. استراتژی مشترک هر سه رژیم در وهله نخست مبتنی بر انکار وجود معضل و مسئله‌ای بنام «کرد» می‌باشد. البته این مطلب با توجه به سیاست‌های یک صد ساله هر یک از این رژیم‌ها تداوم یافته و با حفظ چارچوب گذشته درصدد انکار چنین مسئله‌ای و نیز چاره‌یابی آن در محدوده منافع خود می‌باشند. با این وجود انکار هویت ایدئولوژیک و سیاسی «عبدالله اوجالان» به عنوان اراده سیاسی خلق کرد ـ به عنوان کاتالیزوری که همواره خلق کرد را جهت کسب حقوق زایل‌شده و غصب‌شده‌اش به حرکت واداشته ـ در رأس کلیه توطئه‌های آنها قرار گرفته و بر این مبنا هرگونه صدای اعتراضی را که در راستای آزادی این اراده به حبس گشیده باشد با شیوه‌های متنوع سرکوب در نطفه خفه می‌گردد. در این خصوص موقعیت سیاسی و ژئوپولتیک ایران, بر نحوه برخورد و شیوه‌های سرکوب تأثیری بسزا داشته است. وقایع و مشکلات روزانه جامعه ایران و نحوه برخوردهای سران رژیم با آن حاکی از فضای سرکوب و خفقانی است که در درون خود آتش انقلابی مردمی را شعله‌ور می‌سازد ولی با این وجود هنوز این انقلاب, رهبری‌ای ایدئولوژیک برای خود کشف ننموده است. در واقع در قرن اخیر و با توجه به فشارهای دستگاه‌های ایدئولوژیک رژیم حاکم و نیز نیروهای امپریالیستی که در صدد اشاعه بردگی مدرن در قالب «جهانی‌سازی» اقتدار می‌باشند, کشف رهبری‌ای ایدئولوژیک که توانایی پاسخ‌گویی به مطالبات دموکراتیک خلق‌ها را داشته باشد, امری سهل و آسان نبوده و کشف چنین رهبری‌ای از سوی انقلاب به معنای پیروزی حتمی آن خواهد بود. در این رابطه می‌توان به واهمه‌ای که رژیم مذهبی ایران, از خلق کرد و رهبری وی «عبدالله اوجالان» داشته, معنا بخشیده و بر ابعاد پیچیده انکار همه‌جانبه خواست‌های دموکراتیک خلق کرد پی‌برد. پروژه «کنفدرالیسم دموکراتیک» اوجالان, سیستم آلترناتیو جهانی‌ای است

که از ماهیتی شرقی و خاورمیانه‌ای برخوردار بوده و با توجه به بافت اتنیکی و دینی خاورمیانـه از قابلیـت اجرایی برخوردار بوده و گسترش آن به دیگر خلق‌های خاورمیانه و محصور نماندن آن تنها به خلق کرد, از قابلیت برپایی موج نوینی از انقلاب قرن 21 را دارا می‌باشد. در این رابطه می‌توان به جرأت ادعا نمود که «اوجالان» رهبری انقلابی است که خلق‌های ایران توانایی ثبت آن را به نام خویش دارا می‌باشند. لذا بر این مبنا رژیم کلیه امکانات ایدئولوژیک و رسانه‌ای خود را بکار گرفته و درصدد ترور شخصیتی «عبدالله اوجالان» بوده و با واژگون جلوه‌دادن پروژه چاره‌یـابی ایـشان بـرای معـضلات خلـق کـرد, خاورمیانـه و بشریت در صدد به انحراف‌کشانیدن مسیر انقلاب احتمالی در ایران می‌باشند و با سرکوب بی‌رحمانه خلق کرد و به خون کشانیدن اعتراضات دموکراتیک این خلق, بر آن است که سیاست‌های گذشته خود مبنـی بر ایجاد تفرقه میان خلق کرد و نیز خلق کرد و سایر خلق‌های ایرانی, اعم از آذری, ترکمن, بلوچ, عرب و فارس پتانسیل آزادی‌خواهی خلق‌های ایران را که به پیشاهنگی خلق کرد به فعلیت درآمده اسـت را بـه جنگی قومی و مذهبی تبدیل نماید. در این خصوص رژیم مذهبی ایران در طی 27 سال حاکمیت خود از خلاء رهبری موجود به نحو احسن سوء استفاده نموده و در صدد تداوم روند مذکور می‌باشـد. فـشارهای بین‌المللی وارده بر ایران در خصوص پرونده هسته‌ای این کشور نیز به حربه‌ای موثر در راستای این انکـار بدل گردیده و با بزرگ‌نمایی حملات احتمالی نیروهای بـین‌المللـی و در رأس آنهـا آمریکـا و اسـرائیل, پتانسیل آزادی‌خواهی خلق‌های ایران را به قضا و قدری الهی وابسته نموده است. جوسازی‌های رژیم مبنی بر خطر مذکور و ضرورت اتحاد خلق‌های ایرانی نسبت به مواضع دشمنان خلق‌های ایرانی, زمینه را بـرای فدا شدن خلق کرد و به منحرف‌نمودن انرژی پیشاهنگی خلق کـرد در شـرق کردسـتان و غـرب ایـران را مساعد نموده است.

در این رابطه سکوت نیروهای امپریالیستی نیز جهت عـدم بـروز تحـولاتی خـارج از کنتـرل آنهـا بـه وضوح قابل مشاهده است. نیروهای امپریالیستی جهان با ارائه پروژه‌ای تحت عنوان «خاورمیانـه بـزرگ», پازل جدیدی از نقشه سیاسی- جغرافیای منطقه در نظر گرفته‌اند و برنامه‌های یک‌صد سـاله اخیـر خـود را مورد بازنگری قرار داده‌اند. خاورمیانه به عنوان منبعی استراتژیک از لحاظ انرژی و نیز بازار مصرفی خام و نیز منطقه‌ای که از تمدنی تاریخی برخوردار بوده و هرچند کـه در قالـب‌هـای دگماتیـک قـرون گذشـته غرق‌شده, اما هنوز در برابر اقتدارطلبی سیستم جهانی امپریالیسم تسلیم نشده و مقاومت‌های خـونینی را از خود نشان می‌دهد. این مقاومت‌ها هرچند که تلفات خونینی را بدنبال داشته ولی از عمر چندانی برخوردار نخواهند بود. در چارچوب پروژه مذکور تغییر ماهیت رژیم‌های حاکم در منطقه نیـز اسـاس قـرار گرفتـه شده است. البته این تغییرات بوقوع پیوسته باید در راستای اهداف تئوریسین‌های پروژه بوده و لذا تحـولی خارج از کنترل آنها نتایج منفی بدنبال خواهد داشت. در این خصوص هـدف قـرار دادن ماهیـت آنتـی‌ـ

دموکراتیک رژیم‌های منطقه و نیز مبارزه با تروریسم, بهانه‌ای موجه جهت هرگونه اقدام این نیروها جلوه‌گر داده شده و دموکراسی غربی همچون هدیه و یا به عبارتی دیگر بهای منابع غنی‌ای که به غارت خواهد رفت, برای خلق‌های خاورمیانه تقدیم می‌گردد. در واقع نیروهای استثمارگر با برجسته‌سازی حقایقی که خلق‌های خاورمیانه سال‌هاست در برابر آن به مبارزه پرداخته‌اند و وانمود کردن کشف حقیقتی تازه در خصوص ماهیت رژیم‌های منطقه, برآنند که اراده و مقاومت خلق‌های این منطقه را منفعل ساخته و توجیهی برای اقدامات خود ایجاد نمایند.

سکوت نیروهای مذکور در خصوص رویدادهای خونین اخیر در شرق کردستان و بویژه واقعه قتل‌عام خلق در ماکو, بیانگر ترس و واهمه‌ای است که از اشاعه چنین اقداماتی در سطح ایران وجود دارد. بروز چنین اعتراضاتی که ماهیت آن به معنای قبول «عبدالله اوجالان» به عنوان اراده سیاسی خلق کرد و خواست خلق کرد به چاره‌یابی مسئله کرد در چارچوبی دموکراتیک و پیشاهنگی آغاز مرحله‌ای دموکراتیک برای تغییر ماهیت آنتی‌دموکراتیک رژیم اسلامی از سوی خلق کرد می‌باشد. به عبارتی دیگر همان نقطه‌ای که رژیم مذهبی ایران را بر آن می‌دارد که بر حقایق چنین اعتراض و خواستی دموکراتیک سرپوش نهد, نیروهای امپریالیستی را نیز وادار به سکوت می‌نماید؛ برای هر دو سیستم مذکور, اشاعه فرهنگ مقاومت خلق‌کرد در شرق کردستان به سایر نقاط ایران به معنای بروز انقلاب و تحولاتی خارج از کنترل آنها بوده و منافی منافع کوتاه و درازمدت پروژه‌های آتی‌شان. این مطلب را می‌توان از نحوه برخورد دوگانه نیروهای آمریکایی و ائتلاف در خصوص چاره‌یابی مسئله کرد در جنوب کردستان و سایر نقاط کردستان نیز مشاهده نمود. با توجه به تعریفات ارائه شده از ماهیت پروژه آمریکایی خاورمیانه بزرگ, کردها دارای جایگاهی استراتژیک در منطقه می‌باشند و بر این مبنا در ظاهر حمایت‌های بسیاری از احزاب حاکم در جنوب کردستان صورت عملی به‌خود گرفته است ولی همین مطلب در خصوص حرکت آزادی‌خواهی خلق کرد با سردی روبرو گردیده است. به عبارتی دیگر بروز انقلاب و یا حتی کوچک‌ترین تحول خارج از کنترل این نیروها به معنای مواجه شدن با موقعیتی مغایر با برنامه زمانی تعیین‌شده آنها می‌باشد. تحول احتمالی و فعلیت یافتن خواست دموکراتیک خلق‌های ایران به هیچ‌وجه با شرایط امروزی نظام سرمایه‌داری هم‌خوان نبوده و لذا سکوت اختیار کرده و از فضای بسته نظام مذهبی حاکم بر ایران استفاده نموده و از عدم آگاهی سایر خلق‌های ایران از ماهیت اعتراضات و خواست‌های آنها اطمینان حاصل کرده است. نیروهای مذکور به عنوان طراحان توطئه بین‌المللی علیه «عبدالله اوجالان» از همان ابتدا دشمنی خود را اعلام داشته‌اند و خلقی که به حمایت از این اراده و هویت نوین «عبدالله اوجالان» برخواسته نیز همچون شریک جرم وی محسوب می‌گردد. همچنان که در رویدادهای اخیر «گور» و «شمزینان» در ترکیه, خلقی که شاهد ماجرا و ترور دولت بودند همگی به همکاری با تروریسم

متهم شدند, از منظر سردمداران سرمایه‌های جهانی نیز خلقی که در ماکو به شهادت رسیدند, حامیان تروریسم بوده و لذا قتل‌عام آنها به دست هر نوع سیستم یا هر فردی امری مباح است.

در رابطه با اعتراضات 15 فوریه در ماکو اشاره به موضع خلق کرد در سایر بخش‌های کردستان نیز قابل ملاحظه است. ابراز همدردی با خلق به خون کشیده‌شده ماکو, تابلویی همچون رویدادهای 15 فوریه 99 را برایمان ترسیم می‌نماید. خلق کرد, در سطحی وسیع و با حس مسئولیتی در حد سال 99 توطئه و توطئه‌گران را محکوم نمودند و فضایی حاکی از پایبندی به رهبری ایدئولوژیک و سیاسی خود یعنی «عبدالله اوجالان» را برای باری دیگر به نمایش گذاشتند. با به خون گشیده شدن اعتراض دموکراتیک خلق ماکو, در سراسر کردستان صدای حمایت از قربانیان این واقعه شوم برخواست. بویژه در شمال کردستان و جنوب شرق کردستان, عملیات‌های دموکراتیک خلق کرد به اوج خود رسیده و چنین اتحاد و همبستگی‌ای به غیر از محکوم نمودن توطئه بین‌المللی علیه اوجالان در کردستان نمونه‌ای تاریخی نداشته است. اعتراضات اخیر در چنین وسعتی حاکی از سطح میهن‌دوستی است و ملی‌ای است که خلق کرد در سایه رهنمودهای «اوجالان» بدان دست‌یافته است.

با این وجود, موضع برخی از احزاب به ظاهر کردی در این رابطه, بار دیگر حاکی از تداوم منافع تنگ حزبی و حتی وابستگی به نیروهای امپریالیستی و ستاتوگرای منطقه می‌باشد. برخی از این احزاب جهت حفظ ستاتویی که در سال‌های قبل در میان خلق پیدا کرده‌اند, نه تنها از ابراز خواست دموکراتیک خلق در ماکو حمایت به عمل نیاوردند, بلکه عکس آن و حتی در راستای سیاست‌های رژیم به واژگون جلوه‌دادن حقایق پرداختند. مطلب مذکور, بیانگر تداوم ذهنیت و تکرار عملکردی است که در میانه سال‌های 1357-64 در میان خلق کرد در شرق کردستان ترویج نموده‌اند. ذهنیتی که خلق کرد را میان خود تقسیم نموده و بر اساس منافع حزبی خود آنها را بخشی از این خلق ستم‌دیده بشمار می‌آوردند و نیز عملکردی که به جنگ «برادرکشی» ختم گردید و زمینه حاکمیت رژیم مذهبی کنونی را بر خلق کرد و غصب حقوق برحق آنها را مساعد نمود. ذهنیت مذکور که نشأت گرفته از نگرشی عشیره‌ای است به هیچ‌وجه پاسخ‌گوی مطالبات دموکراتیک و ملی خلق کرد در شرق کردستان نبوده و زمزمه تداوم سیرتکرار تاریخی خلق کرد می‌باشد. به عبارتی دیگر همین نگرش مذکور باعث گردیده که تاکنون جبهه‌ای متحد از احزاب کردی از همان اوان پیدایش و مرحله اقتدار آنها ایجاد نگردد. ذهنیت مذکور به طور جدی در برابر خواست‌های ملی ـ دموکراتیک خلق کرد, مانع بوده و در صورت تداوم آن, با توجه به سطح تجربه و آگاهی‌ای که خلق کرد بدان رسیده است, از سوی خلق پشت سرگذاشته خواهند شد. سایر احزاب کردی نیز که دستاوردهای آنها, همواره از سوی خلق کرد در شرق کردستان با افتخار و احترام نگریسته شده است نیز باید دریابند که سکوتی که اختیار کرده‌اند, به هیچ‌وجه در راستای منافع

خلق کرد نمی‌باشد. موضع مذکور که می‌توان آن را همچون امری مطلق از سوی نیروهای امپریالیستی برداشت نمود به غیر از وابستگی‌ای مدرن به نیروهای استثمارگر قرن 21 ثمره‌ای دیگر برای خلق کرد و برای آنها بدنبال نخواهد داشت و این احزاب در مقابل دادگاه تاریخ خلق کرد پاسخ‌گو خواهند بود. دستاوردهای بدست آمده در بخشی از کردستان باید در راستای سایر بخش‌های کردستان نیز بکارگرفته شود و با منطقی حزبی و برپایه ستاتوهای سال‌های گذشته با حکومت‌های ایران و ترکیه و نیز پیروی از سیاست‌های برده‌سازی نیروهای هم‌پیمان به جز جایگاهی سیاه در توطئه‌ای که علیه اراده خلق کرد در حال اجراست, بهره‌ای نخواهند برد. فریاد ماکو, فریاد دموکراسی‌خواهی خلق کرد, خلق آذری, خلق فارس و کلیه خلق‌های خاورمیانه است که از سوی کلیه نیروهای استثمارگر و غاصب و با نمایندگی رژیم ایران به خاک و خون کشیده شد.

شماره‌های 70 و 71 آلترناتیو
2 و 1385/12/15

فدرالیسم # تجزیه طلبی

امروزه شاهدیم که نظام جمهوری اسلامی ایران با مشکلات و معضلات متعددی دست به گریبان می‌باشد بطوریکه روز به روز بر وخامت آنها افزوده شده و نظام را به سقوط از اریکه قدرت نزدیک می‌سازند. تا کنون ترفندهای گوناگون رژیم مانع از سقوط این نظام گردیده است ولی انتخابات مجلس هفتم اثبات نمود که این نظام فاقد هرگونه مشروعیت مردمی بوده و لذا در آینده‌ای نه چندان دور با تحولی ریشه‌ای وبنیادین روبرو خواهد شد و یا آنکه با اصرار بر ساختار فرسوده خود همچون رژیم‌های قبلی ایران به لابه لای صفحات تاریخ منتج شده و به فراموشی سپرده خواهد شد. در چنین وضعیتی مطرح نمودن آلترناتیوی متناسب با ویژگی‌های جغرافیایی، قومی و مذهبی....ایران از اهمیت شایانی برخوردار می‌باشد. از اینرو ارائه تحلیلی گذرا بر ساختار سیستم فدرالی از جهات گوناگون تاریخی، فلسفی ، سیاسی و تطابق آن با ویژگی‌های ایران همچون آلترناتیو پیشنهادی ما خالی از فایده نخواهد بود.

لازمه ارائه آلترناتیو حقیقی و مناسب، شناخت پیشینه و ساختار سیستم کنونی حاکم بر ایران و استخراج نقاط ضعف و فاکتورهای بازدارنده می‌باشد. ساختار کنونی رژیم حاکم بر ایران را می‌توان در ذیل ساختارهای متمرکز و هرمی دسته‌بندی نمود. در راس این هرم و به عبارتی در نقطه تمرکز، ولایت مطلقه فقیه جای گرفته و همچنان که از واژه مطلقه بر و نیز متن قانون اساسی جمهوری اسلامی بر می‌آید از اختیارات نا محدودی برخوردار می‌باشد. ولایت مطلقه با ایجاد نهادهای وابسته به خود و در روندی مشتق‌پذیر حاکم بر آنها تا دور افتاده‌ترین نقاط ایران دارای نفوذ بوده و به واسطه آنها اراده ایدئولوژیک خود را تحمیل می‌کند. از ابتدای استقرار این نظام تاکنون تمام هم و غم آن پیشگیری و برخورد با حرکتهای مردمی پیش‌بینی نشده بوده و از اینرو اکثریت شهروندان ایرانی فاقد صلاحیت نمایندگی چنین سیستمی می‌باشند، بنابرین جهت کاهش ضریب خطا انتصاب کلیه مسئولان در نقاط مختلف کشور از سوی مرکز نظام و مغز متفکر آن صورت می‌گیرد.

اگر چه در حال حاضر زیر نام مردم و تحت عنوان مجلس شورای اسلامی و با وظیفه تعیین خط‌مشی کلی نظام وجود دارد ولی در حقیقت کلیه تصمیمات اساسی و حیاتی کشور از سوی نهاد ولایت فقیه اتخاذ می‌گردد و مجلس ذکر شده تنها شکلی و جهت سرپوش نهادن بر تمرکز شدید موجود می‌باشد. در تاریخ ایران به پادشاهان بسیاری برخورد می‌کنیم که قصد داشتند چنین شیوه متمرکزی را بر اقوام متعدد و

جغرافیای وسیع این سرزمین تحمیل نمایند ولی ناکام ماندند. با ورود ایران به سده بیستم و متأثر شدن از جنگ جهانی اول (18– 1914) ساختار حکومتی جدید و کاملا متفاوتی در مقایسه با نظام‌های پیشین این کشور شکل گرفت، ساختاری که تا کنون نیز دوام یافته و امروزه یکی از متمرکزترین نظام‌های جهان به شمار می‌آید بطوری که محدوده سیاست را پشت سر نهاده و در تمامی اعمال شهروندان دخالت می‌نماید.

پایه‌های استقرار چنین ساختاری با به سلطنت رسیدن رضاخان پهلوی و اقدامات او از جمله مدرنیزه نمودن ارتش یکجا نشین کردن‌عشایر یکدست نمودن فرهنگ‌های ایران و جایگزین کردن فرهنگی فارسی ـاروپایی طرح‌ریزی و عملی گردید. در حقیقت مشکل عمده پادشاهان تمرکز گرای گذشته ایران، جغرافیای وسیع و صعب العبور این کشور بود که امکان کنترل کلیه مناطق کشور را در عین زمان غیر ممکن نموده بود ولی با ایجاد ارتش مدرن این عامل اهمیت قبلی خود را از دست داد. اگر چه رضاخان بر فرهنگ‌های متعدد ایران غالب نگردید ولی توانست با اعمال قدرت نظامی خود تمرکز گرایی مد نظرش را پیاده نماید و با تقسیمات کشوری جدید به شیوه استانی آن را حفظ نمود. شایان ذکر است که هم اکنون نیز جمهوری اسلامی ایران جهت ثبات و دوام سیستم متحجر و تئوکراتیک خود اعمال فشار و زور را در اولویت قرار داده است.

در حکومت‌های متمرکز از آنجا که کلیه تصمیمات کشور و حتی شهرها به دست مأمورین انتصابی دولت اتخاذ شده و اجرا می‌گردد، مردم از مشارکت و کسب تجربه محروم می‌مانند لذا مردم تمایلی به مشارکت نخواهند داشت. چنین سیستمی بنا به دلایل مختلفی از جمله بیسوادی، عدم رشد فکری و آشنایی خلق به حقوق و تکالیف اجتماعی به استقرار سیستمی یک حکومتی و استبدادی سوق داده می‌شود.

با این مقدمه به شناساندن سیستم فدرالیسم همچون نقطه مقابل سیستم تمرکز گرایی خواهیم پرداخت. از دیدگاه جامعه شناسی فدرالیسم تفکر و منشی است در مقابل دیگران و جامعه و شکلی است از اشکال مختلف سازماندهی اجتماع. در حال حاضر بیست کشور فدرال بر 52/82 در صد خاک دنیا حکومت می‌کنند که اکثر آنها از تلفیق چند کشور مستقل در چهار چوبی فدرالی و جهت حصول اهدافی مشترک ایجاد گشته‌اند. تفکر فدرالیسم را می‌توان همچون وسیله و ابزاری تکمیل کننده در کنار دیگر ایدئولوژی‌ها ارزیابی نمود و همچون نمونه بارز آن می‌توان به عملکردش در ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی اشاره نمود.

ساختار فدرالی این امکان را برای هر شهروندی از هر نژادی و یا هر دینی فراهم می‌کند تا در تعیین سرنوشت خود نقش اساسی داشته باشد. این ساختار تجزیه نمودن تمرکز سیستم و تفویض قسمتی از

اختیارات آن به حکومت‌های محلی و ایالاتی را هدف قرار می‌دهد و در واقع از حدود اقتدار حکومت مرکزی کاسته و نهادها و حکومت‌های محلی را کارایی می‌بخشد. در حقیقت یکی از اصول مهم دموکراسی این است که قدرت نبایستی خیلی زیاد متمرکز شود و نهادها و حکومت‌های محلی که در نقاط مختلف پراکنده شده‌اند یکی از مهمترین حافظان اصول دموکراسی می‌باشند.

. این اعمال قدرت‌ها در حالی است که با یکدیگر تناقضی اساسی نخواهند داشت زیرا رعایت همزمان گوناگونی و یگانگی با تضمین همزیستی مسالمت آمیز اجتماع محلی با جامعه ملی دلیل وجودی فدرالیسم می‌باشد و از اینرو است که اعضای تشکیل دهنده کشوری فدراتیو، علیرغم از دست دادن استقلال و قدرت مطلقشان در یکپارچگی جامعه جدید محو نمی‌گردند.

در مورد فدرالیسم تعریفی مشخص و قابل تطبیق با هر یک از کشورهای فدرال کنونی وجود ندارد ولی با توجه به مطالبی که ذکر شد و با مشخص نمودن چهارچوبی کلی در این باره می‌توان گفت که سیستم فدرالیسم ادغامی است از چند دولت زیر سایه دولتی یکپارچه به طوری که چشم پوشی از میزان مشخصی از قدرت فرد به نفع دولت یکپارچه حیاتی می‌باشد. در صورتی که سیستم مورد بحث از چنین ادغامی ایجاد نگشته باشد می‌توان آنرا با ارائه تعریفی نقیض از تمرکزگرایی چنین بیان نمود: عدم تمرکز سیاسی ، اداری و اقتصادی در نهادهای مرکزی و حق اختیارات واحدهای مستقل محلی به عنوان واحدهای حکومتی در کلیه امور محلی از قبیل وضع قوانین محلی (به شرطی که در تناقض با قوانین متحد نباشد) و ایجاد تشکیلات و اداره سازمان‌های محلی ـ جز آنچه به موجب قوانین اساسی حکومت محلی و یا مرکزی منع شده ـ بدون دخالت دولت فدره و با اختیارات کامل و استقلال تام ؛ این نوع عدم تمرکز را می‌توان فدرالیسم نامید.

از آنجا که اکثر کشورهایی که با سیستم فدرالی اداره می‌شوند مرحله‌ای را به نام کنفدراسیون تجربه نموده‌اند ، ارائه تعریفی مختصر از کنفدراسیون ضروری می‌نماید. کنفدراسیون اتحادی است میان چند دولت که بنا بر منافعی مشترک و در چهارچوبی مشخص با یکدیگر متحد می‌شوند. در این شیوه دولت فدره وجود نداشته و هر حکومت در وضع قوانین خود از اختیارات کامل برخوردار است و لذا پایه‌های آن سست بوده و با بروز اختلاف و تغییر منافع منحل می‌گردد. با این وجود کنفدراسیون می‌تواند همچون تجربه‌ای جهت تشکیل دولتی فدرال محسوب گردد.

شاید فدرالیسم پدیده‌ای نو به نظر برسد اما از لحاظ تاریخی دارای پیشینه‌ای طولانی می‌باشد. در سال 1235 میلادی اولین اتحاد سوئیس ـ که یکی از ریشه‌های کنفدراسیون امروزین است ـ از مشارکت سه کانتون به منظور دست‌یابی به صلح داخلی و دفاع در مقابل هابسبورگ‌ها بوجود آمد. در مورد فدرالیسم می‌توان به اتحاد شهرهای یونان به عنوان اولین تجربه فدرالیسم اشاره نمود که در واقع قراردادی بین

شهرهای مستقل برای رسیدن به اهدافی مشترک در مسائل دیپلماتیک، نظامی، تجاری و حتی ورزشی بود. اما در تاریخ تفکرات سیاسی برای اولین بار در قرن شانزدهم میلادی به تشریحی تئوریک و جامع از فدرالیسم برخورد می‌کنیم . این تشریح را به یوهانس آلتوزیوس (1562_1638) نسبت داده و او را به عنوان اولین تئوریسین فدرالیسم می‌شناسند.

همچنان که قبلا نیز اشاره شد در ایران پادشاهان متعددی تلاش نمودند تا سیستمی متمرکز را در ایران پیاده نمایند ولی با ناکامی روبرو ماندند. در واقع ساختار چند ملیتی و جغرافیای ایران سبب شده که از همان اوایل تاریخ ،مدیریتی به شیوه تقسیمات ایالتی غالبیت یابد. کشور از چهار سرزمین اتنیکی ـ قومی اساسی با بنیان تاریخی ومناطق متعددی که در سطح اقلیت‌ها به سر می‌برند، تشکیل شده است. ایالات فارس که مرکز و جنوب ایران را در بر می گیرد و بزرگترین قوم ایران یعنی فارس‌ها از لحاظ تاریخی در آنجا تمرکز یافته و مراکز تمدنی خود را بوجود آورده‌اند. در شمال شرقی آن استان خراسان قرار دارد که از لحاظ تاریخی سرزمین پارت نامیده شده و امروز هویت‌های فرهنگی گوناگونی را در خود جای می‌دهد. به بخشی از شمال غربی، آذربایجان اطلاق می گردد که مسکن مردمانی است که به شیوه‌ای تاریخی شکل گرفته و ویژگی‌های اتنیکی جداگانه‌تری را دارا می‌باشند و به زبان آذری تکلم می‌کنند. مهمترین بخش شمال غربی منطقه‌ای است که در تاریخ کنفدراسیون "ماد" در آنجا تشکیل شده ، گهواره آیین زرتشتی و مزداپرستی بوده و کردها را به عنوان نزدیکترین قوم به فارس‌ها در خود جای می‌دهد. درگذشته سرزمین ماد و امروزه کردستان نامیده می‌شود.

کنفدراسیون ماد اولین تجربه زندگی مشترک قبایل هم نژاد هوری ، گوتی، کاسی ، اورارتو و میتانی و بعدها پارس‌ها و پارت‌ها بود. در این کنفدراسیون اگر چه اقتدار و حاکمیت در دست قبایل ماد (اجداد کردهای امروزین) بود ولی نقش اقوام دیگر ایران زمین نیز در اداره حکومت از اهمیت شایانی برخوردار بوده‌اند بطوریکه تغییر سلطنت از ماد به پارس‌ها را همچون تفویض قدرت از فرد خانواده‌ای به فرد دیگری از همان خانواده به نام کرده‌اند. شیوه حکومت مادها و ادامه دهندگانشان شیوه‌ای ابتدایی از فدرالیسم امروزین می‌باشد.

در زمان هخامنشیان ایران به سی ساتراپ تقسیم می‌شد که هر ساتراپ از خود محل انتخاب می گردید همچنین هر ساتراپ در امور داخلی ساتراپ خود آزاد بود و حتی به نام خود سکه ضرب می‌نمود و در روابط خارجی نیز تا حدودی آزادی عمل داشت. ویل دورانت درباره کوروش (پادشاه هخامنشی) چنین می‌نویسد:" یکی از ارکان سیاست و حکومت کوروش آن بود که برای ملل و اقوام مختلف ..... آزادی عقیده دینی و عبادت قائل بود". در روش مملکت‌داری اشکانیان نیز دو مجلس مهستان خویشاوندان، قدرت شاه را کنترل می‌نمودند و مشروعیت شاه تا زمانی بود که دو مجلس یاد شده

او را تأیید می‌نمودند.در آن دوران ایران به چهار بخش ذکر شده تقسیم می‌شد که بر هر بخش شهریاری حکم می‌راند و مشروعیت آنها در قبال به مشروعیت شناختن شاهنشاه بود.

از نقطه نظر تاریخی تنها دوره ساسانیان با شکوهترین دوره به لحاظ تمرکز اداری محسوب می‌شود ولی در این دوره نیز هر ناحیه بسته به وضع جغرافیایی و مصلحت نژادی و تفاوت‌های زبانی و دینی مستقل و مسئول اداره خود بود . این نواحی هر کدام دارای استقلال نظامی و مالی بوده و تنها می‌بایست در مواقع معین ، مبلغی مشخص را به پایتخت جهت مخارج عمومی بفرستند. از پایان سلسله ساسانیان تا برافتادن قاجاریه در درون حدود طبیعی ایران بیش از یکصد و پنجاه خاندان به پادشاهی رسیده‌اند و از میان آنان تنها می‌توان چهار خاندان سلجوقیان، مغول‌ها، صفویان و نادرشاه را بر شمرد که بر سراسر ایران حکم رانده‌اند با این وجود حکمرانی آنان نیز به شیوه‌ای مطلق به تمرکز گرایی سوق نیافت.

در ابتدای استقرار نظام متمرکز در ایران از آنجا که حجم خدمات و وظایف دولتی کم بود سیستم با مشکلی عمده مواجه نمی‌گردید اما پس از توسعه خدمات عمومی و گسترش آن به سطح کشور در اجرای مقاصد گوناگون ، سیستم متمرکز مشکلاتی ایجاد نمود و به مانعی سر راه توسعه سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی مبدل گردید.در سالهای اخیر در ایران تا حدودی تمرکز زدایی در برخی از نواحی صورت گرفته اما این تمرکز زدایی نه از خصوصیات رژیم حاکم ، بلکه جبری است که ویژگی جغرافیایی و تعدد فرهنگی آن را اعمال نموده است. در حقیقت تمرکززدایی قدرت و توزیع عادلانه قدرت شاخص‌هایی هستند که در جامعه ایران در حال حاضر کمتر معنا و مفهوم پیدا کرده‌اند و این امر به نوع حکومت و ساختار ایدئولوژیک و سیاسی آن برمی‌گردد. دولت کنونی ایران بیشتر به یک دستگاه دیوان سالاری شبیه است که بر کلیه امور حکومت می‌کند و کلیه نهادهای اجتماعی و سیاسی جامعه را غصب نموده است و هر نوع تمایل به تمرکززدایی را برابر با جدایی‌طلبی قلمداد می‌کند.

هرچند انقلاب ایران در برابر تسلیم طلبی شاه و نظام بحران زده شاهنشاهی به شکل واکنشی مردمی رشد یافته و به پیروزی رسید و عدم تحول در ساختار حکومتی جایگزین نظام شاهنشاهی (جمهوری اسلامی) باعث گردید که نظام جدید همچنان در روند دموکراتیزه شدن در جا زند و دست یابی به جامعه‌ای دموکراتیک مشکل بنیادینی ژن باشد و لذا واکنش مردم بار دیگر باعث ایجاد در نظام خواهد شد و بنابرین بنا به پیشینه این سرزمین ، سیستم فدرالی تا حد بسیار زیادی پاسخگوی مطالبات دموکراتیک خلق خواهد بود.

در سیستم فدرالی بر خلاف سیستم متمرکز که قوای سه گانه حکومتی یعنی قوه مقننه ، مجریه و قضائیه در مرکز حکومت بوده و به موجب قانون اساسی تمام اختیارات به حکومت مرکزی داده می‌شود ، تفکیک قوای سه گانه به موجب قوانین ملی و ایالاتی صورت گرفته و اختیارات میان دولت فدره و

ایالت‌ها تقسیم می‌گردد. در این نظام دو قانون اساسی وجود داشته که یکی ملی و عام بوده و هر فرد تبعه کشور فدرال ملزم به رعایت آن می‌باشد و دیگری قانون ایالتی ، که ساکنان هر ایالتی به موجب ویژگی‌های محدوده ایالت خود آن را مشخص می‌نمایند.لازم به ذکر است که قانون متحد که دولت فدره بر اساس آن حرکت می‌نماید باید تا حد ممکن جامع بوده بطوری که هیچ‌گونه تفسیری را بر نتابد.همچنین قوانین هر ایالتی از استقلال برخوردار می‌باشند به شرطی که متون و اصول آن در تضاد با قوانین ملی قرار نگیرد.با توجه به همین مطلب در مورد استقلال ذاتی ایالت‌ها می‌توان چنین اظهار داشت که همگی ایالت‌ها در امور داخلی و امور مرتبط با حکومت فدره و نیز تصمیم گیریها کاملا مستقل عمل می‌کنند با این شرط که به قانون ملی خدشه وارد نکنند.

علاوه بر این در هر ایالتی قوه قانون‌گذاری در ارائه پیشنهاد ، تصویب و یا ابطال قوانین بر پایه قوانین ایالتی و محلی مستقل و خود مختار می‌باشد. در واقع وضع قانون محلی و ایالتی گامی است در راه تطبیق دولت با خواسته‌های خلق و عملی ساختن آنها. از آنجا که این قوانین شامل جزئیات بیشتری از ویژگی‌های منطقه به نسبت قانون ملی می‌باشد ، شخص نقش و اراده‌ی خود را درآن واضحتر احساس می‌نماید.

جدا از مطالب فوق در این نوع از سازماندهی این امکان برای حکومت فدره حاصل می‌گردد که واحدهای ارضی کوچک همانند لابراتواری استفاده نماید و دولت فدره برای اجرای پروژه خود ابتدا آن را در یکی از این واحدها آزمایش نموده و در صورت مثبت بودن ، آن را به تمام کشور تعمیم دهد. همچنین عدم تمرکز قوا در یک منطقه باعث می‌گردد که موانع آزادی‌های فردی محدود گردند. این سیستم توافقی را میان قدرت و آزادی ایجاد می‌کند و در حقیقت به آزادی بهای بیشتری می‌دهد . عدم تمرکز قوا که از خواص اصلی چنین سیستمی است از فشار زیاد کار بر دوش دولت فدره که بویژه در کشورهای وسیع و پر جمعیت اشکالات فراوانی تولید می‌نماید ، جلوگیری می‌کند.

در گزینش نوع فدرالیسم عوامل مختلفی دخالت دارند که به طور کلی می‌توان آنها را در چهار عامل اصلی خلاصه نمود که عبارتند از:

1ـ جغرافیا (وسعت سرزمین)

2ـ اقتصاد (در نظر گرفتن منافع خاص هر قسمت از کشور)

3ـ سیاسی (وجود خطر مشترک)

4ـ انسانی (چندگونگی گروه‌های قومی در داخل یک کشور)

با توجه به این عوامل سه نوع فدرالیسم را از یکدیگر می‌توان تشخیص داد:

1ـ فدرالیسم تمرکزگرا که مبتنی است بر برتر شمردن یگانگی و وحدت سرزمینی و با تضعیف گوناگونی‌های اصلی ، احساس ملی‌گرایی را تقویت می‌نماید. هدف این سیستم منزوی نمودن عناصر جدایی‌طلب و در نهایت خارج کردن آنها از صحنه سیاست می‌باشد. در حقیقت این سیستم با برتر شمردن قانون ملی بر قانون ایالتی در راستای حکومتی متمرکز گام برمی‌دارد.

2ـ فدرالیسم تمرکز زدا که هدف اساسی آن برقراری موازنه بین آزادی و قدرت است. این شیوه تا فرا سوی سیاست پیش می‌تازد و همه اعمال بشر را شامل می‌شود.

3ـ فدرالیسم متعادل که طرز تفکر هواداران نوین حکومت قانون مبتنی بر آن است. در واقع پاسخی است به صورت آشتی دادن تمرکز و خودمختاری و ایجاد تفاهم میان یگانگی و چندگونگی.

ختم کلام اینکه جدایی‌طلبی در فلسفه فدرالیسم که مبتنی بر حفظ گوناگونی در عین یگانگی است به هیچوجه همخوانی نداشته و حتی در پاره‌ای از کشورها پاسخی است برای مشکل همزیستی ملیت‌های مختلف در داخل یک کشور. تطبیق مطالب ذکر شده با موزائیک فرهنگی ایران و جغرافیای وسیع آن ما را به این حقیقت سوق می‌دهد که ایران عرصه مناسبی جهت پیاده نمودن سیستم فدرالیسم می‌باشد. در هر صورتی اراده خلق بر هر تصمیم و نظری ارجحیت دارد.

ولاتی آزاد

بهمن‌ماه 1383

عراق؛ ائتلافات و انتخابات

انتخابات اخیر عراق که جهت مشخص نمودن اعضای مجمع ملی عراق صورت گرفت از بسیاری جهات به نسبت انتخابات قبلی صورتی دیگرگونه داشته است. انتخابات اخیر افزون‌تر از خلق‌های عراق, برای نیروهای آمریکایی و نیز دولت‌های ستاتوگرای منطقه حائز اهمیت می‌باشد. در واقع مدل آمریکایی "عراقی فدرال", گامی جهت عملی شدن پروژه خاورمیانه بزرگ بوده و از این رو واکنش مخالفان این پروژه را متقابلاً برانگیخته است. به عبارتی دیگر کشور عراق جولانگاه آمریکا و دولت‌های منطقه بوده و بازتاب عملی جنگ سردی است که میان دول مذکور وجود دارد. در این خصوص تنوعات اتنیکی ـ قومی, مذهبی و دینی این کشور فاکتورهای تعیین کننده‌ای می‌باشند که از سوی هریک از این کشورها به عنوان برگ برنده مورد استفاده قرار می گیرند. پیروزی آمریکا و برقراری فرمالیته دموکراسی بورژوازی, بیانگر تکمیل فاز نخست پروژه مذکور و کارایی مدل فدرالیسم به‌عنوان آلترناتیو دولت‌های اسلامی, کمالیستی و بعثی, ایران, ترکیه و سوریه خواهد بود؛ شکست آمریکا در روند مذکور به منزله تداوم و عمیق‌تر شدن کائوس منطقه می‌باشد. شایان ذکر است که هر یک از این دول به‌صورتی غیر مستقیم و با هدایت ائتلاف‌های موجود در عراق بر روند انتخابات و تحولات عراق و متقابلاً خاورمیانه تأثیرگذار می‌باشند.

چهره متفاوت این انتخابات را می‌توان با توجه به دعوت همگانی کلیه گروه‌ها, اقوام و مذاهب به شرکت در انتخابات بهتر درک نمود. حضور ائتلاف سنی و نیز موافقت کلیه گروه‌های سنی‌مذهب به شرکت در انتخابات و شاید جبران نتایج حاصله از عدم حضور آنها در دو دوره انتخابات پیشین, حاکی از پذیرش شکست صدام حسین و تحولات سیاسی عراق از جانب دولت‌های عرب سنی می‌باشد. علاوه بر سنی‌ها, ائتلافات مطرح دیگری نیز در این انتخابات مشارکت نموده‌اند؛ 1ـ ائتلاف یکپارچه عراق که در آن دو حزب عمده شیعی « حزب الدعوه و مجلس اعلای انقلاب اسلامی » به رهبری ابراهیم جعفری و عبدالعزیز حکیم به چشم می‌خورند. همچنانکه در طی دو انتخابات قبلی و انتخابات اخیر نیز مشاهده شد, جمعیت شیعی عراق تمایل بسیاری به شرکت در انتخابات از خود نشان داده‌اند. این ائتلاف اکنون در دستگاه اقتدار سیاسی عراق تا زمان مشخص شدن دولت آینده, پست نخست وزیری را در دست دارد. این ائتلاف تمایل شدیدی به سوی مواضع جمهوری اسلامی ایران داشته و درصدد بنیان نهادن دولتی مذهبی ـ شیعی به شیوه ایران می‌باشد و در این خصوص ادله‌ای نیز از سوی مخالفان آنها ارائه گردیده که موقعیت آنها را با خطر روبرو ساخته است.

همچنین عدم پشتیبانی آیت‌الله سیستانی ـ مرجع تقلید شیعیان عراق ـ از هیچ یک از ائتلاف‌های سیاسی بر کاهش آرای این گروه شیعی بی‌شک تأثیرگذار خواهد بود.2ـ کنگره ملی عراق به رهبری چلبی و لیست ملی عراق که ایاد علاوی رهبری آن را بر عهده دارد از مواضعی لیبرال‌ـ سکولار برخوردار بوده و مجموعه‌ای از گروه‌های شیعی, سنی و ترکمن می‌باشند. در خصوص دو لیست لیبرال مذکور باید به این مطلب اشاره نمود که رهبران هر دو ائتلاف مذکور از جوی که بی‌اعتباری ابراهیم جعفری را به‌دنبال داشته و نیز مواضع تندروانه وی به نحو احسن استفاده نموده‌اند.3ـ ائتلاف هم‌پیمانی جنوب کردستان به رهبری مسعود بارزانی و جلال طالبانی. لیست مذکور اگرچه به کسب آراء در سطح عراق چشم‌داشتی نداشته اما به کسب آراء مطلق در جنوب کردستان به خود اطمینان دارد. البته افشای فساد اداری و اختلاس‌های دو حزب مذکور در ارکان اقتدار سیاسی در کردستان و عدم ارائه پاسخی منطقی از سوی مسئولان هر دو حزب, احتمال کاهش آرای آنها را قوی‌تر نموده است. شایان ذکر است که عملکردهای آنتی دموکراتیک این دو حزب, پیدایش آلترناتیوی موثر را کاهش داده و کلیه انتخابات صورت گرفته را به خیابانی یک‌طرفه برای خلق کرد در جنوب کردستان تبدیل کرده که ترس از تکرار تاریخ همواره آنها را وادار به مشارکت نموده است.

نقطه برجسته و خطرناک این انتخابات آن است که هر یک از ائتلاف‌های مذکور در گفتار بر یکپارچگی و وحدت عراق تأکید می‌ورزند اما اقدامات عملی و تأثیرات آنها سبب ایجاد تفرقه‌ای شدید میان جمعیت این کشور گردیده و در صورت عدم جایگیری هر یک از این ائتلاف‌ها و بویژه ائتلاف شیعی و سنی در دستگاه سیاسی آینده, حرکت به سوی جنگ داخلی و تجزیه تسریع خواهد گردید. هر چند جهت جلوگیری از بروز چنین امری تدابیری همچون اعطای کرسی به احزاب و ائتلافاتی که در سطح عراق و یا منطقه حد نصاب مجمع ملی را کسب کرده‌اند, نیز اتخاذ شده باشد ولی اقدام مذکور به هیچ‌وجه پاسخگو نخواهد بود. از اینرو می‌توان چنین تخمین نمود که آمریکا با توسل به هر راهکاری خواستار پیروزی ائتلاف‌های لیبرال‌ـ سکولار و تشکیل دولتی غیر مذهبی بوده تا از این طریق زمینه برای مشارکت و سکوت اشخاص و جناح‌های مختلف فراهم گردد.

شماره 65 آلترناتیو
1384/7/29

دشمنی‌های دیرین
و نقطه مشترک امروزی ایران و ترکیه

سفر اخیر وزیر امور خارجه دولت احمدی‌نژاد «منوچهر متکی» به آنکارا و نشست با دولت‌مردان ترک حاکی از منافع مشترکی می‌باشد که ایران را در طی دو سال گذشته مجبور به اتخاذ سیاستی مغایر با آنچه در چند دهه و حتی چند قرن اخیر داشته کرده است. جمهوری اسلامی ایران و ترکیه به عنوان دو مدل حکومتی برای کشورهای خاورمیانه همواره بر مواضع ایدئولوژیک ناهمگونی اصرار نموده‌اند که در طی دو دهه اخیر عامل اساسی سردی روابط دیپلماتیک دو کشور بوده است. با این وجود مداخله آمریکا در عراق و تلاش برای حفظ اقتدار سیاسی از سوی دو کشور باعث ایجاد همگرایی در اتخاذ سیاست‌های منطقه‌ای مشترکی گردیده است.

در طی کلیه دیدارهای مقامات این دو کشور, چاره‌یابی مسأله کرد در حیطه کنترل آنها و نیز مقابله با پروژه میان مدت آمریکا مبنی بر تاسیس دولتی کردی همواره در دستور کار مباحث و مذاکرات آنها قرار داشته است. در این خصوص فعالیت‌های PKK و سایر احزاب کردی‌ای که از پشتوانه‌ای خلقی برخوردار بوده و در عملکردهای خود از پارادایم و راهکارهای ارائه شده از سوی عبدالله اوجالان پیروی می‌نمایند حائز اهمیت ویژه‌ای می‌باشند. این احزاب که برخاسته از توده‌های خلق در هر چهار بخش کردستان بوده و طبق سازماندهی‌ای کنفدرال با هم در ارتباط می‌باشند با اتخاذ مواضعی مستقل در معادلات سیاسی منطقه, خود به وزنه‌ای تعادلی مبدل شده‌اند که تاثیرات آنها بر روند ایجاد تحولات دموکراتیک در منطقه غیر قابل اغماض می‌باشد. دست‌یابی به موضع امنیتی مشترک میان کشورهای ایران, ترکیه و سوریه در خصوص مقابله با سیاست هماهنگ اتخاذی این احزاب از جمله نقاط مشترکی است که حتی مقدم‌تر از پرداختن به شیوهای برخورد و مقابله با ایجاد دولتی کردی در عراق قرار گرفته است. ایجاد دولتی کردی در عراق بر محوریت احزاب و نیروهایی غیر خلقی که هنوز قادر به حل و فصل مناقشات عشیره‌ای و طریقتی خود نبوده‌اند, چندان مسأله ساز نبوده و این دولت‌ها با اتخاذ تدابیری مختلف از قبیل ایجاد امکانات اقتصادی و رفاهی بیشتر قادر به کنترل گرایشی اینچنینی خواهند بود.

در این خصوص ایران و ترکیه به علت داشتن مرزهای کوهستانی طولانی با یکدیگر و نیز فعالیت احزاب و نیروهای حرکت آزادیخواه خلق در این مناطق تأکید و اصرار بیشتری بر دست‌یابی به موضع و راهکاری عملی در مقابله با احزاب مذکور داشته و مرحله تازه‌ای از همکاری‌های امنیتی را آغاز نموده‌اند. در مرحله مذکور ـ که می‌توان ریشه‌های توافق در رابطه با آن را به یک سال گذشته و سفر رجب طیب اردوغان به تهران جستجو نمود ـ نخست سیاست ترور شخصیتی "عبدالله اوجالان" به عنوان تئوریسین سیستم کنفدرالیسم خلق‌ها و بنیانگذار کنفدرالیسم دموکراتیک کردستان مبنا قرار گرفته شد. در طی یک سال گذشته, دولت ایران با تکیه بر رسانه‌های وابسته به خود در صدد قبولاندن اکاذیبی همچون کمالیست بودن این رهبر انقلابی بوده و در این خصوص از خلاء ضعف شناخت علمی خلق کرد در شرق کردستان بهره‌برداری نموده است. سیاست مذکور در ترکیه با تشدید انزوای تحمیل شده بر اوجالان و مانع‌تراشی بر روند ملاقات هفته‌ای ایشان با وکلایش به مدتی بیش از شش ماه صورت عملی به خود گرفت.

در اقدام دوم کنسپت مذکور با عقد پیمان‌نامه‌های مرزی, عملیات‌های نظامی مشترکی را با ارتش ترکیه در خاک خود به اجرا گذاشته است و بدین شیوه در صدد پاکسازی نیروهای فعالیتی PJAK در مناطق مختلف شرق کردستان و بویژه منطقه مرزی مشترک میان ایران و ترکیه می‌باشد.

در مرحله سوم با سرکوب خلق کرد در مناطق کردنشین درصدد سرکوب خواست‌های دموکراتیک خلق کرد بوده و در این رابطه سیاست ترور دولتی را که سال‌هاست به صورت ترور سفید ـ ایجاد زمینه گرایش جوانان به مواد مخدر و اعتیاد ـ به اجرا درآمده است را وارد فاز جدیدی نمود که می‌توان آن را به عنوان ترور سیاه نام نهاد. دستگیری فعالان سیاسی پیرو خط‌مشی "عبدالله اوجالان" و نیز به‌شهادت‌رساندن جوانان کرد در مهاباد, سقز و سنندج بدون هیچ‌گونه بازخواستی از عاملان آنها همزمان با برملاشدن سیاست ترور دولت در شمزینان که مدت‌های مدیدی است در ترکیه به صورت پنهانی پیرو گردیده است, شاهدی بر وجود هماهنگی لازم در برخورد با نیروهای دموکراتیک خلق کرد می‌باشد.

پیام احمدی‌نژاد به دولت اردوغان مبنی بر تقویت همه جانبه روابط با همسایگان و بویژه ترکیه در واقع تقویت همکاری میان دو کشور در رابطه با راهکارهای کاهش تاثیرات حرکت آزادیخواهی خلق کرد به رهبری "عبدالله اوجالان" و روند تصفیه آن می‌باشد و در این خصوص دو کشور علی‌رغم تناقضات ایدئولوژیکی بسیاری که در میان‌شان وجود دارد, ضرورت اتخاذ مواضعی مشترک و اقدامات امنیتی هماهنگ و همه‌جانبه‌ای را با یکدیگر احساس نموده‌اند.

شماره 64 آلترناتیو
1384/7/14

مسخ شدن در خیال و توهمی واهی

حمله نیروهای نظامی اسرائیل به لبنان که در ظاهر به بهانه آزادسازی دو نظامی این کشور که از سوی نیروهای حزب‌الله ربوده شده‌اند، بحث‌های جنجال برانگیزی را که حاوی ابهامات بسیار می‌باشند، به دنبال داشته است. با این وجود وقایع چند روز اخیر را می‌توان بخشی از پروژه توسعه‌طلبی آمریکا تحت عنوان پروژه خاورمیانه بزرگ و حفظ موقعیت و ستاتوی دولت‌های اقتدارگرا منطقه و در رأس آنها ایران و سوریه برشمرد. تغییر جبهه جنگ میان این دو خط‌مشی از عراق به جنوب لبنان تبعات بسیار مخرب‌تری به نسبت نیروهای غربی برای رژیم‌های سیاسی ایران و سوریه به دنبال دارد چراکه هر دو رژیم در حمایت خود از حزب‌الله بر سر دو راهی‌ای قرار گرفته‌اند و این مطلب از یک‌سو منجر به تضعیف موقعیت آنها در میان اسلام‌گرایان رادیکال منطقه و جهان گردیده و نیز به افشاء ماهیت شعارهایی مبنی بر حفاظت از جهان اسلام و برچیدن اسرائیل از روی زمین در صورت عدم اقدام قاطعی علیه نیروهای اسرائیلی منتهی خواهد شد؛ از دیگر سو اقدام آنها نیز به بهانه تکمیل کننده ای در راستای تسریع روند مداخله‌ای خواهد بود که با جنگ در عراق در صدد به تعویق انداختن آن می‌باشند.

در وضعیت مذکور ترکیه نیز به عنوان یکی دیگر از کشورهایی که در صدد حفظ موقعیت فعلی خود می‌باشد، قصد دارد از آب گل‌آلود ماهی گرفته و حمله اسرائیل به جنوب لبنان جهت باز پس‌گیری نظامیان خود را ـ که به سطح کل لبنان کشیده شد ـ همچون توجیهی جهت ورود به جنوب کردستان و نابود ساختن نیروهای PKK مستقر در آنجا مطرح نماید. توجیه مذکور از ابعاد گوناگونی قابل توجه است؛ در خصوص راهکار نظامی ترکیه و احتمالا ایران شایان ذکر است که تجربه بیش از دو دهه جنگ با نیروهای گریلا نشان داده است که راهکارهای نظامی جهت تصفیه گریلا به هیچ‌وجه چاره‌یاب نبوده و در این خصوص حتی تجارب عملیات‌های نظامی ترکیه در سال‌های 92،95 و 97 در جنوب کردستان نیز با شکست و سرافکندگی نیروهای ترک منجر شده است. علاوه براین مطلب ترکیه از این حقیقت غافل مانده ـ و یا آنکه قصد دیگری دارد ـ که نیروهای PKK تنها در جنوب کردستان مستقر نیستند و این نیروها در هر چهار کشور اصلی منطقه خاورمیانه و بویژه ترکیه مستقر می‌باشند و کشته‌هایی که دولت‌های ترکیه و ایران در طی عملیات‌های نظامی مشترک و مستقلشان از نیروهای مدافع خلق HPG متحمل شده‌اند، در عمق خاک کردستانِ زیر سیطره این کشورها بوده و لذا توجیه نابودی گریلا در جنوب کردستان به هیچ عنوان منطقی نمی‌باشد. همچنان که نیروهای HPG نیز اعلام داشته‌اند، در صورتی که

نیروهای نظامی ترکیه وارد جنوب کردستان شوند، جنگ دفاع مشروع را به مناطق مرمره و ایجه ـ مناطق صرف ترک‌نشین ـ خواهند کشاند. ماهیت گسترش عملیات‌های نظامی به جنوب کردستان، نخست با هدف سرباز زنی از سیاستی است که در سال 1923 و با توجه به منافع نیروهای امپریالیست و در راس آنها انگلیس در قالب «خط‌سور» بر ترکیه تحمیل شده و زمینه استعمارطلبی و اشغال جنوب کردستان را مسدود نموده است. همچنین تداوم سیاست انکاری است که ترکیه به عنوان پیشاهنگ آن در منطقه شناخته شده و آن نیز همانا سیاست انکار و امحاء خلق کرد است و جنوب کردستان و حکومت فدره آن نیز هرچند که از نقاط ضعف و انتقادپذیری در راستای پیرو نمودن سیاستی ملی برخوردار باشد، با این وجود بخشی از کردستان است که سیاست انکار و امحاء خلق کرد به صورتی آشکارا در آن برچیده شده است. علاوه براین مطلب در درون جناح‌های سیاسی ترکیه نیز کشمکشی سخت بر سر اقتدار در جریان است که در نتیجه روبرو شدن با معمای چاره‌یابی مسئله کرد ماهیت دولت و سایر احزاب فاشیستی موجود در این کشمکش را به صورتی بی‌پرده آشکار ساخت؛ حوادث شمزینان و حمله به دادگاه عالی بخشی از جنگ اقتدار مذکور را تشکیل می‌دهند. لذا با توجه به نمونه‌های تاریخ معاصر ترکیه می‌توان دریافت که محاوله مسئله کرد به ارتش سرپوشی بر بوی تعفنی است که ساختار سیاسی ترکیه در سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای و تلاش برای تداوم سیستم کنونی خود برداشته است.

امروزه ترکیه به مانند سال‌های آغازین تأسیس جمهوری بر دو راهی‌ای و شاید بهتر است بگوییم بر سه‌راهی‌ای قرار گرفته است و تاحدودی نیز بر آن است که سیاستی دوجانبه را در برابر خطوط استراتژیکی که در منطقه مطرح می‌شوند درپیش بگیرد؛ همچنان که در فوق بدان اشاره شد، ترکیه در صدد است در جناح رژیم‌های ستاتوگرای منطقه ـ ایران و سوریه ـ کرسی خود را حفظ نماید و در این راستا با پیشاهنگی در کنسپت امحائی که علیه خلق کرد آغاز نموده است، مشارکت و همیاری آنها را جذب نموده است. از سوی دیگر با عقد تفاهم‌نامه استراتژیک برخوردی موازی با کلیه سیاست‌های جهانی و بویژه منطقه‌ای آمریکا، در صدد حفظ کمک‌های مالی و نظامی است که در طول سده گذشته دریافت نموده است. از بعدی دیگر ترکیه با خط سومی نیز روبرو است که تاکنون حاضر به قبول وجود قاطع آن نبوده است؛ خط سوم که می‌توان گفت خط‌مشی رهبر آپو (عبدالله اوجالان) و چاره‌یابی دموکراتیک مسئله کرد و گذار به جمهوری دموکراتیک و پذیرش ملتی دموکراتیک به جای دولت ـ ملت ترک می‌باشد؛ خط‌مشی که به طور قاطع پتانسیل دموکراتیک خود را در طی سرهلدان‌های (تظاهرات‌های) نوروز امسال و رفراندوم رهبر آپو به اثبات رسانده است. ترکیه در جهت مقابله با پتانسیل مذکور گام‌های ارتجاعی بسیاری را پیرو نموده است که به عنوان نمونه می‌توان به افزایش بیش از حد

عملیات‌های نظامی این کشور ـ علی‌رغم بدهی‌های فراوانی که تقریبا معادل 400 میلیارد دلار را به دنبال داشته است ـ و تصویب قانون ضد تروریسم که به طور قطع ضد خلق کرد می‌باشد، اشاره نمود.

عدم موفقیت دولت ترکیه در کنسپت نوین خود علیه خلق کرد باعث گردید که رژیم مذکور وضعیت موجود در خاورمیانه را فرصتی مغتم شمرده و جهت مقابله سیر صعودی حرکت آزادی‌خواهی خلق کرد و دستاوردهای بدست آمده و نیز کسب مهره‌ای تعیین کننده در سیاست منطقه به تکاپوی اشغال جنوب کردستان بیفتد. تکاپویی که بیشتر به مسخ شدن در خیال و توهمی واهی، بیشتر از واقعیت شبیه است.

شماره 72 آلترناتیو
فرودین‌ماه 1384

اعتیاد و زوایای پنهان آن

اگر چه امروزه مبحث اعتیاد و سوء مصرف مواد مخدر به مطلبی لوس در رسانه‌ها و ستون پرکن روزنامه‌ها و مجلات مبدل گشته است، ولی هنوز حاوی زوایای پنهانی است که سرپوش نهادن بر آنها به بهانه سیاه‌نمایی و خدشه‌دار کردن حیثیت اجتماعی، مانعی در راه چاره‌یابی این معضل حاد به شمار می‌آیند.تحلیل و تشریح این زوایای پنهان گامی خواهد بود در راستای پیشگیری از اشاعه و ترویج این معضل که گریبان جامعه و بویژه جوانان را گرفته است، چرا که آمار نشان می‌دهند که 76/93 در صد از معتادان موجود در ایران حداقل یک بار سابقه ترک داشته‌اند و لذا پیشگیری اقدامی عقلانی‌تر به نظر می‌رسد. از اینرو تأکید بر عوامل گرایش به مصرف و تدخین این مواد را همچون هدفی اساسی قرار داده و در این راستا نقش حکومت حاکم را نیز ارزیابی می‌نماییم.

تحقیقی که در شهر تهران صورت گرفته نشان می‌دهد که گرایش به مصرف تریاک بیشتر از مواد مخدر دیگر موجود در جامعه می‌باشد؛ نقطه مهمتری که این تحقیق مشخص می‌نماید تغییر در الگوی مصرف بویژه در میان جوانان و نوجوانان می‌باشد. مصرف قرص‌های نشات آور در میان قشر جوان آنچنان رواج یافته که اندک اندک تبدیل به فرهنگ و کلاسی در پارتی‌های جوانان گشته‌اند. در واقع مصرف این مواد مدت کوتاهی است که در جامعه بازتاب یافته و از آنجا که مصرف آنها راحت بوده و اکثر خانواده‌ها نیز از خصوصیات آنها بی اطلاع هستند، رونق بسیاری یافته‌اند.

درباره علل گرایش به مصرف مواد مخدر و قرص‌های نشات‌آور، موارد متعددی شناسایی گشته‌اند که منشأ اکثر آنها را محیط خانواده تشخیص داده‌اند. از جمله این موارد می‌توان به تغییرات مکرر در خانواده، تحصیلات اندک والدین، بی‌انگیزگی، عدم سخت‌گیری خانواده نسبت به مصرف این مواد، مختل بودن الگوی ارتباطی در خانواده، فقدان مهارت‌های تربیتی والدین و غیره.....

شکی نیست که موارد ذکر شده، گرایش به مصرف مواد اعتیادآور را در میان افراد و بویژه جوانان برمی‌انگیزند ولی این مهم را نباید از قلم انداخت که جامعه نیز همچون خانواده دوم فرد در ارتباطی متقابل با خانواده، این عوامل را تشدید کرده و بر آنها دامن می‌زند.در واقع حقایقی همچون ارزانی مواد اعتیادآور، فقر موجود در جامعه، تراکم جمعیتی و نبود فضای تفریحی لازم و غیره ... از جمله عواملی هستند که به طور مستقل از درون جامعه سر برآورده و بر شدت عوامل یاد شده می‌افزایند.

دیدگاه جامعه و رژیم حاکم نسبت به مقوله اعتیاد و برخورد آنها با قربانیان این معضل در حل و چاره‌یابی بنیادین این مشکل از اهمیت فوق العاده و تعیین کننده‌ای برخوردار می‌باشد. در نظام حکومت اسلامی به مبحث مواد مخدر و اعتیاد به آن همچون جرمی سرف قضائی نگریسته شده و زوایای بیمارگونگی آن و اینکه اعتیاد نوعی بیماری جسمی و روانی است به باد فراموشی سپرده شده است. چنین دیدگاهی تنها در صدد مجازات فرد معتاد بوده و در واقع با تهدید به مجازات در صدد پیشگیری بر می‌آید و از اینرو دلایل گرایش به مصرف این مواد برای آن از اهمیت چندانی برخوردار نمی‌باشند. در واقع همین نگرش سبب گشته که روند مصرف مواد مخدر از سال 67 به بعد سیر صعودی به خود گرفته و در کنار آن میانگین سنی مصرف کنندگان نیز در حال کاهش باشد. البته جامعه نیز این طرز برخورد را قبول نموده و آنرا پشتیبانی می کند و با طرد فرد معتاد به عنوان انگل جامعه بر مشکلات روحی او افزوده و او را در غرق شدن سریع‌تر در این منجلاب یاری می‌رسانند. ریشه چنین برخوردی را می‌توان در نگرش رژیم حاکم جستجو نمود که با گناهکار جلوه دادن فرد معتاد او را نجس معرفی می‌نماید و همچنین عدم آشنایی جامعه در مورد علل گرایش به چنین موادی از سوی اقشار گوناگون و بویژه جوانان کاملا واضح می‌باشد. در حقیقت دستگاه‌های اطلاع رسانی عمومی که اکثرا در انحصار رژیم بوده از این لحاظ دارای ضعفی غیر قابل اغماض می‌باشند. این دستگاه‌ها و در راس آنها رادیو و تلویزیون که با سرمایه‌های ملی گردانده می‌شوند بدون ارائه برنامه‌های منظم و هدف‌دار در رابطه با چنین مقولاتی و تنها تاکید بر برنامه‌های درآمدزا این مهم را که می توانند نقشی اساسی در آموزش جامعه و اقشار متفاوت آن را بر عهده بگیرند، به باد فراموشی سپرده‌اند.

بر اساس یک تحقیق انجام شده بالاترین ارقام گزارش شده از سوی نوجوانان مورد مطالعه اعتیاد 61/53 درصد مشکلات، 84/33 درصد تفریح، لذت و تسکین و 35/38 در صد پیشنهاد دوستان را عامل اعتیاد خود عنوان می کنند.

آمار ذکر شده حاکی از آن است که سیاست و برخورد برنامه ریزان رژیم در ضمینه کاهش مشکلات جوانان و ایجاد امکانات تفریحی و نیز آموزشی از عمق کافی برخوردار نبوده و جدی گرفته نمی‌شود. چنین می‌نماید که تغییر سیاست‌ها و برنامه‌های رژیم در این رابطه نقطه امیدی جهت کاهش گرایش به مصرف این مواد در میان جوانان باشد، ولی آیا رژیم در راستای چنین تغییراتی قدم بر خواهد داشت؟!

در شرایط کنونی سیستم حاکم در تلاشی سخت برای بقای خود در برابر هرگونه تغییر اعمال شده از خارج به سر می‌برد. سیستم دینی حاکم بر ایران با اصرار بر ارزش‌های اسلامی جامعه در سالهای گذشته موفق به مقابله با تهاجمات فرهنگ‌های غیر اسلامی بود ولی در شرایط کنونی و با برملا شدن چهره واقعی

این نظام هیچ‌گونه جایگاهی در جامعه نداشته و لذا پشتوانه مردمی را نیز از دست داده و مردم را نیز همچون دشمنی برای بقای خود نگریسته و لذا در صدد منفعل نمودن پتانسیل دگرگون کننده جامعه و مخصوصا جوانان این عامل خطر را برطرف نماید.

مساله مبارزه با مواد مخدر نیز در این دایره از اهمیت شایانی برخوردار می‌باشد چرا که فرد معتاد از بی انگیزگی و بی ارادگی رنج می‌برد و توانایی آن برای شرکت در مسائل پیچیده سیاسی آنچنان ناچیز بوده که زیانی به ساختار نظام نمی‌رسانند.

ایجاد امکانات تفریحی مطابق با خواست جوانان نیز از نظر مسوولان رژیم سوق دادن نظام به سوی رفرم طلبی و باعث مطرح شدن پارادوکس‌های ایدئولوژیک نظام با جامعه بوده و لذا در تضاد با منافع سیستم می‌باشد.

از طرفی دیگر در بخش‌هایی از ایران بویژه کردستان اشاعه مواد مخدر در میان جوانان کرد از جمله سیاست‌های اساسی رژیم به شمار آمده و در سطحی گسترده پخش این مواد افیونی را عاملان آن بر عهده گرفته‌اند. حتی در این مناطق دیگر جرم بودن پخش و مصرف این مواد نیز به زیر سوال رفته است چرا که هیچ اقدامی از طرف رژیم حتی در راستای جرم بودن آن صورت نمی‌گیرد.

از این رو است که آمار مصرف مواد افیونی در میان جوانان با چنین سرعت سرسام آوری رشد می‌یابد، چرا که مانعی را در مقابل خود مشاهده نمی‌کند. به امید اقدام نظام موجود نشستن سرابی بیش نبوده و تنها راه حل بسیج همه جانبه خلق از طریق نهادهای غیر دولتی و مستقل در برابر گسترش این معضل و عاملان گسترش این معضل می‌باشد.

شماره 54 آلترناتیو
1383/11/22

شمه‌ای از آنچه که نامش می نهند، زندگی من

چند سالی است پیش خود فکر می کنم که شمه ای از زندگی خود چه در داخل سیستم حاکم بر ایران در دو دهه 80، 90 و نیز سازمان پ ک ک را که هم اکنون نیز ادامه دارد را بر باریکه راه های روی کاغذ حک کنم و سرانجام این فکر را با این جملات در عرصه کاغذ به حرکت وا داشتم . با این وجود نمی دانم دقیقا از کی و کجا شروع کنم. شاید بهتر باشد که هر آنچه به مغز خطور می کند به مانند خاطراتی ناب بر باریکه راههای یادگار بماند، پلاتفرمی آزاد برای شناختن من ، من ، مانی کیاکسار.

خاطرات کودکی تلقینی هستند از لحظه‌های شیرین و تلخ که با هم ترکیبی بوجود می آورند. به نام کودکی ولی افسوس که از آن همه لحظات حال حاضر تنها، مانی را می بینم با یک دست لباس کردی که از دامن های کهنه تاناکورای مهاباد دوخته شده اند. فراموش نکنیم که در آغاز چنین قرار گذاشتیم که خاطرات ناب و خالص باشند. نمی دانم او به مدرسه می رود یا نه؟ اما از هیکلش پیداست که هنوز ده ساله نشده است. عکس از او را چند سال پیش نزد خود داشتم با لباسی کردی و کلاهی از جنس پشم بز و پستانکی در دهان . به نظر من هیچ به مانی امروزی شباهت ندارد، به جز چهره زرد رنگش . برگردیم به همان مانی ده ساله و شاید هم کوچکتر که به خاطر وادار کردن پدرش برای خرید این لباسها چشمانی از اشک ، به سرخی افق گراییده بود و اکنون از لذت دستیابی به مقصود در پوست خود نمی گنجد. اما یاد نرود لبخندهای "استاد جعفر" و "خدیجه خانم" هم که از برق چشمهای پسرشان به زور شکفته می شوند هم جای خود را دارند. بیچاره استاد جعفر الان در دلش می گوید چطور از زیر بار نسیه دوخت این لباسها بیرون بیاید. وضع خدیجه خانم هنوز بدک نیست و لبخندهای پسرشان ، آبی که روی آتش کرایه خانه ریخته می شود.

بارها خدیجه خانم از وضع نابسامان اوایل زندگیشان برایم گفته بود. یک بار برایم تعریف می کرد که مانی بهانه خرید بولدزر اسباب بازی را گرفته بود و استاد جعفر هم با نسیه آن را برایش خریده بود و هنوز هم پول آن پرداخت نشده.

می توان گفت مانی یک ناز پرورده است که از همان ابتدا در جو خانواده و با شنیدن اولین سرودهای پخش شد ه از رادیوهای کردی مخالف رژیم تئوکراتیک ایران با نغمه های کرد بودن آشنا می شود و از نغمه سلاحها، تخم آزادیخواهی در نهادش کاشته شدند.

خانواده مانی را می توان ترکیبی از خانواده فئودال – خرده بورژوا به شمار آورد. خانواده ای که استاد جعفر تمثیل شخصیت فئودال را دارد و به دلیل بی سواد بودن و نیز پسر خانواده، آغایی که چیز چندانی را از پدر به ارث نبرده است بر عهده گرفته و این نقش را به خوبی بازی می کند و درعین حال به دلیل پنج کلاس سواد خدیجه خانم ، نقش خرده بورژوای خانواده را نیز را به او محاوله کرده است. ولی بی انصاف نباشیم که استاد جعفر براستی برای تأمین آینده پسرش از هیچ چیزی دریغ نمی کند و از هر راهکاری برای تغییر آینده او استفاده می کند و همواره این گفته را در گوش فرزندانش زمزمه می کند" روله بخوینه، هه ر که س نه خوینه، نوکه ری خه لکه" (پسرم ، درست را بخوان والا باید نوکر بیگانه باشی) با این وجود دیالوگ های مانی و استاد جعفر حتی تا آخرین لحظاتی که با هم نیز بودند بر این اساس بود که باید نوکری در دنیا وجود نداشته باشد ولی با این وجود در نقطه خدمت به خلق هیچ گاه به موضعی مشترک دست نیافتند، شاید هم استاد جعفر از ترس عشق به فرزندش همواره ساز مخالفت را در این رابطه می زد .

شاید چند روز دیگر بتوانم نامه ای را از مانی برای پدر و مادرش بگیرم و آنرا برای شما بخوانم البته با اجازه مانی ، چرا که این آزادی عمل را به من داده که هر آنچه به من می دهد بخوانم ـ البته او می داند که امکان من و شما برای رساندن نامه به دست استاد جعفر و خدیجه خانم خیلی بیشتر از آنها نیست.

مصاحبه:

الان برای من بهترین فرصت است که از مانی بپرسم چرا دست از قلم برداشت و اسلحه را جایگزین آن کرده است.

نویسنده : مانی چرا قلمت را غلاف کردی وبه جای آن اسلحه به دوش گرفتی؟

مانی : من قلم خودم را غلاف نکردم و درست برعکس، قلم من ازقبل خیلی تیزتر شده و درست شاهرگ سیستم رو برای بریدن هدف قرار داده . قبلا قلم در خدمت سیستم تئوکراتیک ولایت فقیه بود و الان درست بالعکس . البته باید گفت که قلم من از همان ابتدا سرعصیان داشت و به عنوان مثال می توان به عباراتی که تحت عنوان شعر که بر پیکر کاغذ حکاکی می کردم و هیچ ربطی به شعر هم نداشتند ، اشاره کرد. من شخصا هیچ گاه با سیستم سرسازگاری نداشتم و متعاقبا من و همینطور قلم من به دنبال عشق به آزادی بود و الان نیز همچنان به دنبال گمشده اش است.

نویسنده: و این اسلحه چی؟!

مانی : در جایی مثل خاورمیانه که تنها گلوله حرف می زند ، اسلحه زبان قلم به حساب می یاد. قلمی که اسلحه در کنارش نباشد زود و بی سروصدا خفش می کنند. برای درک بهتر مطلب اجازه بدهید من از شما یک سوال بپرسم.

نویسنده: بفرمایید.

مانی : وظیفه قلم چیه؟!

نویسنده: قلم بازتاب دهنده افکار نویسنده بر روی صفحات کاغذ و راهی برای گسترش آن میان تک تک افراد جامعه می باشد.

مانی: خوب، یک نویسنده اگر عصیانگر باشد، یا بهتر بگم یک انقلابی باشد، افکار این شخص چه چیزی را تداعی می کنن؟!

نویسنده: رفیق مانی! انگار جای من به عنوان مصاحبه گر با شما عوض شده . بهر حال ، یک انقلابی می تواند با مبنا قرار دادن افکارش، در صدد تغییرسیستم حاکم و عادات اجتماعی محیط اطرافش باشد.

مانی: یک سوال دیگر ، آیا به نظر شما فکر به تنهایی قادر به ایجاد تغییر و تحولات در سطح تغییر سیستم خواهد بود.

نویسنده: البته که نمی تواند.

مانی: نکته اساسی در پاسخ به سوال شما نیز در همین پاسخ کوتاه شما نهفته است. چرا اسلحه؟ ما به عنوان افرادی " آپوچی " تئوری و فکری جدید و هم عصر را برای منطقه و حتی جهان ارائه داده ایم – البته اساس تئوری متعلق به رهبر آپو می باشد و ما دنباله روی او می باشیم. با وجود این ما تنها به طرح مبانی تئوریک خود اکتفا نکرده ایم و با فرموله کردن در صدد عملی نمودن آن نیز می باشیم. با توجه به اینکه فکر فرموله شده بیانگر ایدئولوژیی منحصر به آن فکر بوده، ما نیز دارای ایدئولوژی مختص به خود هستیم. در وضعیت کنونی جهان –اگر چه از سپری شدن زمان ایدئولوژیها و بسط و گسترش دموکراسی سخن به میان می آید –ایدئولوژیهای موجود بی وقفه در تلاش برای بقای خود هستند. حتی گفته "پایان عصر ایدئولوژیها "، تلاشی است که از سوی نظام سرمایه داری جهانی برای تداوم حیات خود باب روز شده است. چرا که فرق اساسی میان انسان و حیوان در بود و نبود ایدئولوژی است.

در عرصه کنونی ایدئولوژی "آپوچی" نیز به عنوان ایدئولوژیی نوپا با حملات همه جانبه سایر ایدئولوژیهای موجود که این ایدئولوژی را نیز آلترناتیو خود احساس می نمایند، مورد هجوم واقع شده است و از این رو ضرورت دفاع از خود و افکار خود به وسیله این سلاح امکان پذیر خواهد بود.

همچنان که ذکر شد این اسلحه جهت دفاع بکار برده می شود ، چرا که " آپوئیسم" تفکری که است که ریشه در خلق دارد و از آنجا که از بطن خلق برخواسته ، از سوی خلق نیز مورد قبول واقع می شود.

این سلاح تنها در برابر سیستمهای مهاجم و افراد آن به کار گرفته می شود و تا زمانی که حتی یکی از چنین سیستمهایی وجود داشته باشند، این سلاح پاره ای از تن من خواهد بود. امیدوارم جواب خود را گرفته باشید. افکاری درست که از قلمهای آزادیخواه تراوش نمی شوند . در جهان امروز تنها با گرمی گلوله ها مورد استقبال قرار می گیرند، از اینروست که قلمهایمان را مسلح کرده ایم .

نویسنده: با تشکر از فرصتی که در اختیار مان قرار دادید.

سر فصلی تازه

درتلاشی که برای شناخت خود از ابتدای ملحق شدنم به حزب شروع کرده ام ، امروز به طور خود خواسته ای خود را مورد بازخواست قرار دادم و سعی بر آن نمودم که در تحلیل شخصیت مانی درس عبرت هایی برای کل سازمان استخراج نمایم. با عرض پوزش یک لحظه خودم را با مانی اشتباه گرفتم و ... در واقع آنقدر به شخصیت احساس نزدیکی کردم که خودم را فراموش کردم. شاید این امر چنین برداشت شود که من دارای کاراکتری دوگانه می باشم و به زبانی دیگر با دو رویی برخورد می کنم، اما باید اذهان کنم که چنین نیست و شخصیتی که دارای ابعاد خیره کننده بسیاری است که اشتیاق به وصال آن یک لحظه از من جدا شدنی نخواهد بود. (البته مانی تا دست یابی به این معیارها و ویژگیها دارای نقاط مشترکی با من می باَشد و سرچشمه اجتماعی و خانوادگی ما هم عین هم می باشند. به عبارتی دیگر مانی همزاد من است!)

برای روشن تر شدن این مطلب ، جهت عدم ایجاد برداشتی نادرست از شخصیت مانی بهتر است که در این رابطه نظر مانی را هم جویا شویم.

نویسنده : مانی! در یک جمله می توانی خودت را معرفی کنی؟

مانی: بیان این مطلب که یک شخص کیست و به خصوص این شخص خود به ابعاد درونی خود پرداخته و آنرا تحلیل نماید بسیار مشکل است. در این رابطه می توان به این گفته رهبر آپو اشاره نمود که "سعی کنید خود را بشناسید" در واقع این گفته دارای پیشینه ای تاریخی می باشد و در این رابطه افراد بسیاری در تلاش برای شناخت خود بوده اند. اما درمورد مانی و تولد او باید بگویم که مانی فرزند شناختی است از شخصیت رهبر آپو و متعاقب آن شناخت شخصیتهایی همچون شهیدان کمال پیر، حقی قرار، مظلوم دوغان، عگید و بریتان و زیلان و ... مانی همانند یک شخصیت کرد در تلاش برای دستیابی به معیارهای برجسته این اسطوره ها بوده و به عنوان یک انقلابی در تلاشی مستمر است. با این وجود مانی بر آن است که پیشاپیش از خود و یا اینکه از همزاد مانی انتقاداتی به عمل آورد تا در شناخت راهی که

حیات وی بدان ختم می شود، آگاهی بیشتری پیدا کنیم. ـ البته اگر زمان و فرصت ممکن پیدا شود ـ بهر حال مانی شخصیت یک کرد شرق کردستان را تمثیل می نماید که در صدد دستیابی به معیارهای یک اسطوره است و در این راه رهبری و شهیدان جنبش پ ک ک را الگو قرار داده است.

امروز بحث از بیماری روانی همه گیری می شود، بیماری ای روانی که جامعه کردستان ، شرق کردستان و در این میان بویژه قشر جوان و بخصوص دختران بدان گرفتار آمده اند. اما براستی آنچه که تحت عنوان بیماری روانی مورد تحلیل قرار می گیرد، بیماری است؟! مانی در این رابطه چنین می گوید...

در واقع آنچه بر آن بیماری نام نهاده می شود نه بیماری، درست عکس آن ، مطلوب ترین خواسته روحی انسانی می باشد. وضعیت اسفباری که جامعه کردستان با آن روبروست از ریشه های متعددی نشأت می گیرد ولی به عنوان عامل اصلی آن می توان به گمشده ای ذهنیتی اشاره نمود. همچنان که در دفاعیات رهبر آپو آمده است، خلق کرد به عنوان خالقان راستین اولین تمدن بشری طرز زندگی را برای بشریت به ارمغان آوردند که بعدها و همگام با ظهور سیستم اقتدار طلب و طبقاتی و درعین حال حرکتهای اپوزیسیون که تمثیل آنها را پیغمبران و بربرها (قبایل بربر) بر عهده داشته اند، به بهشت موعود هر یک از ادیان مبدل شد با این تفاوت که این بهشت، همانا طرز زندگی "کلانی" اجداد کرد بوده که به آسمانها منتقل شده است.

تأثیر جستجوی بهشت گمشده در میان کردها نیز از نیروی قوی ای برخوردار می باشد این تأثیر علی رغم گسستی پنج هزار ساله همچنان از نیروی بالقوه برخوردار می باشد ولی به دلیل اغراقهایی که در طول زمان در آن ایجاد شده از شفافیت برخوردار نبوده و لایه های گرد و خاکی به سنگینی صدها تن را بر خود تحمل می کند.

با این وجود این اشتیاق همچنان زنده باقی مانده و امروزه در قالب بیماری ای روانی- البته از دیدگاه سیستم اقتدارگرای حاکم- خود را بروز می دهد. اگر این بیماری و یا بهتر بگوییم این حالت را از دیدگاه ذهنیتی متأثر از ایدئولوژی رهبر آپو تحلیل نماییم ، این حالت ، خواست و جستجوی آزادیست ولی چون انفصالی از منشاء آن پدید آمده به حالت سردرگمی بروز می نماید. در واقع سیستم حاکم که پایه های آن بر اساس ذهنیت مرد سالار بنیان نهاده شده، بر آن است که این خواست آزادی را به انحراف کشانده و آن را در قالب بیماری ای معرفی نماید. به عنوان مثال می توان به خواست و مقاومت قبایل بربر اشاره نمود. همچنان که رهبر آپو نیز به درستی به این مطلب اشاره می نماید، قبایل بربر عنوانی است که از سوی سیستم حاکم به قبایلی اطلاق می شوند که بر جوهر ذهنیت مادر محور خود اصرار می ورزند و در مقابل سیستم مذکور از خود مقاومت نشان می دهند. بربر عنوانی است منفور جهت رذیل نمودن قبایل انقلابی . بربر عنوانی است برای ترغیب فرد انقلابی به گسست از جوهر راستین خود. در همین چارچوب بیماری

روانی جامعه کرد ، جستجویی است برای یافتن دوباره جوهر ذاتی خود، آزادی، برابری و ایدئولوژیی بر محوریت زن- مادر.

کوهستان؛ مترادف آزادی

براستی انسان موجودی عجیب است. بارها مشاهده شده که فردی برای دستیابی به هدفی از وجود خود مایه می نهد ولی با دست یابی به هدف ، آن هدف برایش بی معنا و بی ارزش می آید. شاید تا حدودی بتوان این واقعیت را چنین توجیه نمود که هدف مورد نظر از چنان جذابیتی که در وهله نخست تصور نموده برخوردار نبوده است. اما نکته حیرت بر انگیز در اینجاست که آیا آزادی هدفی است که چنین نگرشی در مورد آن نیز صادق باشد. مگر از تلاش برای دستیابی به آزادی هدفی والاتر و مقدس تر وجود دارد؟! به نظر من تنها هدفی که ارزش زیستن و مردن را داراست، آزادیست. آزادی واژه ای است که ریشه آن به دوران انسان بودن انسان- دوران نوسنگی –می رسد. از این روست که در طول عمر پنج هزار ساله سیستم اقتدارگرای مرد سالار ، هر عصیان و انقلابی بر مبنای دستیابی به آن بوده است ولی از آنجا که کلیه عصیانها و انقلابها تا به امروز قادر به گذار از سیستم راهبان سومر نبوده اند آزادیی را که در طی تلاشهایی خونبار کسب نموده اند را بیهوده انگاشته و همچنان به دنبال آزادی بوده اند.

مانی نیز از آن دسته افرادی است که به دنبال آزادی است و بر همین مبنا کوهستان را برگزیده است. در حقیقت او نیز به مانند جدش "زردتشت" و پیامبر به بلندای کوههای میزوپوتامیا کوچ نموده تا در آوای کوهستانها به تکامل دست یابد و آزادی را بازیابد.

خوب به یاد دارم زمانی را که مانی برای اولین و آخرین بار تصمیم خود را برای دستیابی به هدفش که همانا آزادی بود گرفت. دیوارهای زندان یا بهتر بگویم سلول انفرادی که چندان با هم فاصله نداشتند بر او فشارهای سنگینی را وارد می کردند . نفس کشیدن در فضای مذکور برایش بمانند نوشیدن جام شوکران بود. ولی بیشتر از فضای سلول آنچه او را بیشتر آزار می داد شناخت عمیق دلیل دستگیری بود. بارها با خود تکرار می نمود که اگر فرصتی کوتاه برای رهایی از این چهار دیواری مهیا شود، اولین کار تلاش برای شناخت فکری خواهد بود که به خاطر آن به این دخمه افتاد.

امروز این شناخت تا حدودی هر چند اندک حاصل شده است. آن فکر رهبر آپو بود و تلاش برای شناخت آن تنها در کوهستانهای مهد تمدن جامعه بشری میسر است. به عبارتی شناخت فکری فارغ از سیستمهای اقتدار طلب سومری تنها در کوهستانهای دور مانده از دست آنها میسر است. فکر رهبر آپو

یعنی آزادی و آزادی را در کوهستان باید جستجو نمود. کوهستان آزادیست و طالب آزادی محافظ کوهستان خواهد بود.

عهد با رهبری را مانی امروز و بار دیگر چنین تجدید خواهد نمود که به مانند،" خومبابا" بر آن خواهد بود که از کوهستان و آزادی محافظت نماید. تا در لحظه دیدار با راهبر آزادی قادر به پاسخ گویی باشد. به امید آن روز و پیروزی کلیه فرزندان خلف " خومبابا" .

عشق چیست؟!

عشق چیست؟! شاید پاسخ به این سؤال راهگشای بسیاری از مشکلات جامعه بشری باشد. شاید این پاسخ _ اگر پاسخی وجود داشته باشد و اینکه بهتر بگویم اگر جوابی کامل وجود داشته باشد _ از نظر برخی گزافه ای بیش نباشد، اما باید اعتراف نمود که چنین است. نگرش به عشق در چارچوب تنگ " عشق نان و آب نمی شود" سهل انگاری را نیز به دنبال خواهد داشت. علاوه بر آن محصور نمودن این واژه مقدس که امروزه به آدامس دهان اکثریت مبدل شده به روابط جنسی عرض اغراض فجیع در راستای نابودی جامعه و فرد است . در حقیقت تعاریف ارائه شده از عشق در جامعه و نیز سیستمهای موجود ذهن را در قالبهای خود حبس نموده و امکان شناختی کامل تر و معرفتی والاتر را مهیا نمی سازند.

چند سطری در رابطه با عشق به تحریر در آمد ولی افسوس که به غیر از چند اشارتی کوتاه و اندک و در حقیقت لفاظی ای ، پاسخی به اصل سوال داده نشد. در واقع برای تعریف درخت به جای شروع از ریشه و تنه به برگهای درخت و خزان آنها مشغول گشته ام. احتمال می رود که چنین برداشت شود که نمی داند عشق چیست؟! و در رابطه با آن به چرت و پرت بافی مشغول است، شاید هم چنین باشد، اما مطمئن هستم که می دانم عشق چیست، ولی .... ولی ترس در هنگام پاسخ تمام وجودم را فرا می گیرد که قلم زنی را مشکل می سازد. شاید بتوان این ترس را چنین تحلیل نمود _ هر چند که به قیمت گرانی نیز تمام شود _ تو اگر می دانی عشق به چه معنا است چرا معیارهای آن را عملی نمی سازی؟! به عبارتی ترس از پراکتیک.

پاسخ را با پاسخی دیگر جواب می دهم. مانی چگونه با عشق آشنا شد؟ چشمانش به چمنزاری می مانست که سپیده دم بر شبنمهای آن دریایی از نور را تداعی می نمود و در اعماق دریای سبز، مانی با ریشی بلند به نظاره نشسته بود. نشسته بود و می نگریست. بوسه ای سرد بر دستانی سردتر و بیتی شعر.... آن قهقهه کبک خرامان حافظ " که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود" و در نهایت تصمیمی تاریخی و شاید نیز گریزی تاریخی از غل و زنجیرهای گسترده در هر کجا . بارها خواسته بودم از گونه های شرمناک

صاحب آن چشمان تنها بوسه ای فقط یک بوسه برگیرم ولی هر بار مرددتر از بار دیگر از خواست خود منصرف شدم. براستی جرأت نداشتم و یا اینکه از حقیقتی ناچیز آگاه بودم؟! ندایی درونی هر بار می گفت این دفعه نیز صبر کن، صبر... لذت!!! گرفتن گونه های شرمگین بارها و بارها تا لبه ی ازدواج مرگبار مرا سوق داد ولی دوباره ندایی دیگر و صبری دیگر. حقیقتی در کار است. حقیقت ! خوب به یاد دارم زمانی را که کودکی بیش نبودم و در خیالات کودکی خود می پنداشتم که اگر در آینده _ یعنی زمانی که مرد شدم _ یک پری از آن من شود برای آنکه چیزی از زیبایی او کم نگردد به او نزدیک نخواهم شد و حتی به او دست نخواهم زد.

ولی مانی اکنون همان کودک با همان رویاهای کودکانه نیست و مردی است در جستجوی عشقی گمشده . عشق های آدامسی مزه ای تلخ دارند بویژه از روزی که کتاب پیری فرزانه را خواندم قادر به فریب خود نیست که آدامس دهنم شیرین است نه تلخ. ندای درونی با پشتوانه آپو بر زبانش جاری می شود و ریشش روز به روز بلند تر می شود. فرودستی زن و آغاز جامعه طبقاتی ، استعمار و امپریالیسم، خلقی ستم دیده و غاصبانه ناحق و ... حقایقی که پرده از تلخیهای روکش دار بر می گیرند. روزبه روز می خواند و در مقابل عجز و ناتوانی خود ریش خود را بلندتر می کند. ندای درونی مانی نیرو گرفته و می خواهد خداوند چشمان را نیز با خود شریک نماید ولی هر بار فاصله میان او و مانی عمیق تر می گردد.

چشمان سبز در مقابلش نشسته و مانی به نظاره نشسته. با خود فکر می کند که آیا این چشمان با من هم داستان است. بوسه ای سرد بر دستانی سردتر از او و آن بیت شعر و در نهایت از آنچه می توان آنرا نام نهاد عشق فئودالی ، عشق کاپیتالیستی و شاید هم آدامسی گسست. عشق یعنی آزادی ، یعنی با آزادگان یکی شدن و ...

هرگز از مرگ نهراسیده ام
گر چه دستانش از ابتذال شکننده تر بود.

مردن پایان است یا سرآغازی نو؟ این سوال را می توان در زمره اساسی ترین سوالاتی دانست که هزاران سال است. اندیشه آدمی را به خود مشغول کرده است. مردن و دوباره زنده شدن که "قیامت" بر آن نام نهاده اند و ترس همیشگی از صورالسرافیل. بایستی نقاب از چهره این ترس همیشگی برداشت. در پس این سوال "زندگی" فراموش شده است، انسان برای چه چیزی زندگی می نماید؟ زندگی برای زندگی و نهایتا مردن؟! زندگی ای که از نخستین دقایق تولد کودکی ، وی را به یدکی و یا بهتر بگویم به ابزاری بی روح برای تداوم خود مبدل می سازد. چنین زندگی ای خود مرگی است خاموش و لذا برای

سرپوش نهادن بر بوی گندیده این جنازه های تلمبار شده آدمی ، امید حیات و زندگی ای نو در دنیایی نو داده می شود.

آنچه که بدین زندگی معنا می بخشد، زندگی برای جهانی بی روح که برای ایجادجهانی آزاد است و مردن در این راه روحی است که به کالبد خسته این جهان آزاد دمیده می شود.

در جهانی که چپاول و یغما گری همه گیر شده و انسان بودن پشیزی نمی ارزد مرگ آنچنان خوفناک و هراسناک جلوه داده شده که هر فردی هستی و زندگی را تنها با بودن خود معنا می بخشد، عشق به بشریت و آزادی به بودن حرف خود شخص تعمیم داده شده و در لوای این تعمیم ، چهره راستین جهان موجود به فراموشی سپرده می شود. زندگی را عرصه کارزاری ساخته اند که قوی ، ضعیف را خواهد خورد. همگی به این جمله پایانی می اندیشند. اگر خورده شدم ، چه خواهد شد؟

تا زمانی که این طلسم همچنان باقی بماند. زندگی تنها و تنها مقاومت است، نه زندگی زندگی سیستمی است که انسانهای برده برای تداوم آن همدیگر را در آرناها تکه پاره می کنند. بایستی بشریت را از خواب پنج هزار ساله بیدار نمود که. زندگی برای زندگی است نه انتظار مرگ. زندگی آرنای انسانهایست که قوی ضعیف را تکه پاره کند. زندگی نه تنها مقاومت، بلکه مقاومت در برابر این زندگی است و مرگ در حین مقاومت روحی است که به کالبد خسته زندگی دمیده می شود. به یاد آنانی که برای زندگی ای آزاد مقاومت کردند.

زندگی و نقش زرین

لحظه ها درگذرند و تنها خاطراتی هستند که بر جای می مانند. قبلا در خصوص لحظه ها و خاطرات تعریفی به دست داده بودم . لحظات قطعاتی از مدار زمان و بی بازگشت و خاطرات، مجموعه ای از قطعات یا بازه های زمانی با پشتوانه فکر و اندیشه ای تکرار شدنی.

امروز نیز این لحظات در گذرند اما با این تفاوت که شاید دیگر نتوان چنین لحظات و خاطراتی را بازیافت. پارسال خاطرات انباشته‌ای بودند از اندیشه‌هایی که مبارزه با خط‌مشی خیانت را مبنا قرار می داد و سال گذشته حال و روحی دیگر گونه، مرحله گذار از اندیشه خیانت به خط‌مشی راستین رهبری و امسال خاطرات رفقایی که در اوج اندیشه پیروزی و اراده پولادین به کاروان پیروزی ملحق می شوند.

آری، امسال سال خاطرات شهداء است و ژوئن ماهی پر از خاطرات آنان که با هم لحظات را آفریدند و اکنون به جز درماندگی قلم من که این لحظات را به تصویر بکشم، چیز دیگری باقی نمانده.

خاطرات ، اندیشه های حک شده در گذشته، حال و آینده و لذا اراده ای استوار؛ بابستی دیگر بـار بـا آن روح و اشتیاق آنان مرا دوباره زنده سازد.

"شهادت"، لحظه ای است از زندگی که چه وقت ؟ کجا؟ و چگونـه؟ آن مـشخص نیـست. زنـدگی ، انقلاب و مقاومتی است که هر آن امکان کامل شدن سه مجهول را بر می تابد و مبارز کسی که هر لحظه و خاطره خود را بر این اساس نظم می بخشد که بار دیگر نقش زرین بر پیکره ی تـاریخ خلقـی فرامـوش شده یا جنسی فراموش شده بیاد آید.

این مطلب نه "فلسفه مرگ" که "فلسفه زندگی" است . زندگی هدفمند مبارزه تا آخرین لحظه که سـه مجهول کامل شوند و خاطره ای دیگر و اندیشه ای دیگـر و بـاری تکـراری دیگـر در لحظـاتی دیگـر تـا فرارسیدن پیروزی ، پیروزی...

30 ژوئن _ قلعه
2006

مجموعه نوشته‌های

همرزمان شهید مانی

کیاکسار

جهت بزرگداشت یاد و

خاطره وی

شرافتمندانه
به سوی کاروان آزادی شتافتی

واقع امر به ما نشان داده که بدون تقدیم شهید نمی توان هیچ گامی در جهت پیشرفت زندگی اجتماعی ـ سیاسی برداشت. مهر بردگی بر پیشانی ها چنان عمیق است که برای پاک کردنش باید از جان گذشت. شجاعت، تحمل و رنج می طلبد. مبارزه برای آزادی در کردستان بجز این نمی تواند باشد. بدون انجام این امر، نمی توانید به جامعه ای با هویتی ملی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، انسانی مستقل و متعلق به خویش دست یابیم. حتی وخامت امر در کردستان ژرف تر از این می باشد. در نظام برده داری، بردگان را به کار اجباری وا می داشتند، در حالی که در شرایط کنونی کردستان، کردها را از هر چه کار است باز می‌دارند. چه کار تولیدی، فکری، اقتصادی، سیاسی و ... . تنها چیزی که کرد را لایق آن می بینند مرگ است. بهترین الگوی کرد برای آنها، کرد مرده می باشد. تنها با زیردستی می توانند به اربابان نزدیک شوند. آن هم از نوع مرگی که اگر به عنوان سرباز و یا مزدور در جنگ کشته شوید قهرمان می‌شوند و آنگاه اربابان از کردها بعنوان خدمتکاری صادق یاد خواهند کرد و قهرمان های مرده می‌شوند. از نظر اقتصادی نیز تنها راه تأمین زندگی روزمره قبول زیردستی می‌باشد.

بالاترین درجه ای که می توانند به آن ارتقاء یابند و تا حدودی رفاه اقتصادی داشته باشند" تاجر مرگ" شدن است. بی دلیل نیست که تجارت مواد مخدر تا این حد در بین کردها رایج شده است. در این مورد می توانند مهارت های خود را بالا ببرند و وارد" بازار مرگ" شوند. پول هنگفتی بدست می آورند. اما برای خرج آن باید منبع اقتصادی آن را آشکار سازند. شانس سرمایه گذاری ندارند. برای استفاده از نعمات تجاری مرگ باید به اندازه ای که خود از آن استفاده می برید به اربابان نظام رشوه بدهند تا کمی خوش گذرانی های شان را ندیده بگیرند. اگر از حد خود تجاوز کنند مجازات خواهند شد. که یا حبس ابد و یا چوبه اعدام در انتظار شان خواهد بود. سپس اربابان شان از مبارزه با مواد مخدر و مفاسد اجتماعی لفاظی‌هایی ارائه خواهند داد و جامعه شناسان توصیه هایی خواهند کرد و ملاها در نماز جمعه وعظ هاخواهند کرد. جنازه‌شان را در میدان به نمایش می گذارند.

میهن ما را به زندانی تبدیل کرده با خطوطی که روی نقشه ترسیم شده است، تو کدام طرف خط هستی؟! فلش به آن طرف دیگر خط ایران، ترکیه، عراق و یا سوریه قرار دارد. کردستانی وجود ندارد. اگر در ترکیه باشی حق بر زبان راندن کلمه کردستان را نداری، اگر در ایران هستی، کردستان ایران و همچنین عراق و سوریه . ادعایی خلاف این را با لشکر کشی ها جواب می دهند. ترکی که از هر لحاظ وابسته به غرب است، عربی که شعور و اراده ی ملی را کسب نکرده و گوش به فرمان آمریکا است و فارسی که با توصل به اسلام عربی قرون وسطی، سعی در تجدید حیات فرد دارد و در واقع همگی کشورشان تحت اشغال فکری، فرهنگی است و یوغ بردگی و بندگی غرب را به گردن دارند، برای ما هیچ حقی قائل نیستند. این واقعیت تلخ جامعه کرد را نشان می دهد که حتی حقوقی در حد بردگان هم ندارد. پیمان "لوزان" که کردستان را به اینان پیشکش کرده و منکر کردها می باشد، خود پیمانی غربی است که مرگ کردها را خواستار است و چنان گردابی است که ترک، عرب و فارس از بردگی خود و نیز کردها بی خبر هستند.

از هر بعدی که به مسئله بنگریم نتیجه حاصله این است که برای کردها از میان زیردستی‌ها، این نوع را می پسندند. برای کردها هیچ جایگاهی قائل نیستند. در این اواخر بارزانی و طالبانی به کردها مژده داده و می گویند: آمریکا پشتیبان خلق کرد است، ما را متفق خود می داند، ما هم مثل ترک ها می توانیم به واشنگتن برویم، درد دل و شکایت های خود را به گوششان برسانیم. در واقع آنها نزد آمریکایی ها به منزلتی در حد بردگی ارتقاء یافته اند. اربابی بهتر از بعثی ها پیدا کرده اند. به جای چهار ارباب، یک ارباب، در پروژه کردستان بزرگشان وجود دارد. ما در مقابل این جار و جنجالها و زندگی مرگ بارکه آنها برای ما بوجود آورده‌اند هرگز تسلیم نخواهیم شد. آنان می گویند یا بردگی یا مرگ، ما نیز می گوییم یا زندگی ای آزادانه یا مرگی شرافتمدانه. ما نه بردگی را قبول خواهیم کرد و نه زیردستی را. ما خط‌مشی مبارزاتی را انتخاب کرده ایم.

ایستار ما تحول ساز و انقلابی است. رهبر آپو با سوأل "چگونه باید زیست؟" گذشته کردها را مورد بازخواست قرار داده و خط‌مشی مبارزاتی آن را تعیین کرده است. پیوستن و مشارکت در مبارزات پاسخی به این سوأل می باشد. رفیق "مانی" شخصیت میلیتانی است که در قبال چنین بازخواستی خودسازی کرد. در یکی از نوشته هایش بنام "مصاحبه با مانی" این واقعیت به وضوح دیده می شود. پدر نجار در آمدی بخور و نمیر دارد و توصیه می کند که مانند وی به این اوضاع نیفتد. او می‌گوید: باید به دانشگاه بروی و در آنجا آینده ای برای خود بسازی. رفیق مانی با داشتن شک و تردید به آینده آن به دانشگاه می رود. با وارد شدن به محیط دانشگاه درک می کند که آینده‌ای وجود ندارد و او نیز به ارتش بیکاران خواهد پیوست. برای کسی که در تکاپوی زندگی است، قبول این امر غیر ممکن است. با نظام

آموزشی به چالش افتاده و متوجه تخریبات نظام اداری تئوکراتیک می شود. پی به نصیحت‌های پدر می برد. نیاز مبارزه را احساس می‌کند . گرایش های انقلابی در او شکل می گیرند و به جستجوی افکار و راهکارهای انقلابی می پردازد. در دانشگاه با افکار آپوئیستی آشنا می شود و به پی ریزی نقشه مبارزه می پردازد. اما آن را نیز نا کافی دانسته و به صفوف گریلا می‌پیوندد. در رشته ریاضی تحصیل کرده و دانشجوی موفقی بوده است. بنابراین پیوستن به صفوف گریلا یک انتخاب آگاهانه می باشد. آری، مبارزه هیجان انگیز است و زندگی می آفریند.

با پیوستن به صفوف گریلا و آشنایی با شیوه زندگی گریلایی، بیشتر به واقعیت زندگی گذشته خود و جامعه پی می برد. در گفتگویی درونی، خود را به شدت مورد موأخذه قرار می‌دهد و مانی را خلق می کند. شخصیتی میلیتان و پایبند به مبارزه خلق و رهبری رشد می‌یابد. سعی در تعریف و تمجید بی دلیل او نداریم، بلکه می خواهیم گذشته خود را مورد بازخواست قرار داده تا خود سازی برای خویش بودن را بیاموزیم. زندگی یک مبارز را بعنوان الگویی برای مبارزه ارائه می کنیم. این لازمه پایبندی به رفاقت؛ مبارزه و رهبری و خلقمان است. پایبندی ما نشانگر شناخت ما از مبارزه و مانی ها خواهد بود. گذشته مانی واقعیت گذشته و حال جامعه کرد می‌باشد. باید زبردستی کردها را مورد بازخواست قرار داد. این مانی ها بودند که روی پلید فلسفه و ذهنیت زبردستی را که بر جامعه کردها سایه افکنده بود و هر روز آنها را که با مرگ روبرو می‌ساخت، را با مبارزه خود افشاء نموده و به شدت در هم کوبیدند. پس باید مانی ها را شناخت، چون که هنوز این مبارزه ادامه دارد. آری، شناخت انقلاب رستاخیز کرد که PKK به انجام رساند، برای ما اهمیت بسیاری دارد.

چنانچه برخی ها می پندارند، انقلاب رستاخیز تنها شمال کردستان را در بر نمی‌گیرد. شرایط زندگی اجتماعی جامعه کردها در کل، در سراسر کردستان با زبردستی عجین بود. احزابی قبل از PKK ظهور کردند و مبارزاتی را سازماندهی نمودند، اما چرا نتوانستند مبارزات خود را به سطحی ملی ارتقاء دهند؟ زیرا از درک واقعیات جامعه کردها ناتوان بودند. محدود به چند شهر ماندند. چرا کردستان را بسان ملک پدری بین خود تقسیم کردند؟ زیرا توانایی سازماندهی مبارزه ملی را نداشتند.

پیش از ظهور PKK کردها وجود داشتند اما کرد وجود نداشت. کردها در نطفه که به زیردستی محکوم شده بودند و شانسی برای تولد نداشتند. PKK شرایط رستاخیز را مهیا ساخت. فرهنگ ملی با مبارزه بوجود آمد. این فرهنگ که از خودسازی و طرح شخصیتی اجتماعی شکل می گیرد، در وجود میلیتان‌های PKK نمایان می شود. شخصیت میلیتان، الگویی حقیقی، برای جامعه ملی در اطراف مبارزه پدید آودره است.

رفیق مانی، با دستیابی به شخصیتی ملی و PKK ای نمونه ای زنده است. در هر فرصتی این شخصیت را به جامعه خواهیم شناساند. برای شناختن مبارزان باید اهداف و آرمان هایشان را شناخت. باید شرایط مبارزه را شناخت، آنگاه می توان به عظمت این شخصیت‌ها پی برد. با تعریف و تمجید نمی توان شخصیت مبارزان را شناخت و تعریف کرد. این یک در روابط رفاقتی PKK و پایبندی به آن نمی گنجد. بر عکس آن، ما اهداف و آرمان های شهدا مان را در پی گرفته و مبارزه شان را تعالی خواهیم بخشید. شهادت مرگی معمول نیست و بخصوص در کردستان ضربه ای است بر فلسفه مرگ و فرهنگ عزا، شیون و نوحه. بنام "کمون جوانان" با خاطره رفیق شهیدمان "مانی کیاکسار" تمام شهیدانمان را یاد کرده و راه مبارزه‌شان را زنده خواهیم ساخت. سوگند یاد می کنیم: میراثی را که از شهیدان گرفته ایم، در راستای خط‌مشی مبارزه PKK و رهبر آپو رشد و تعالی دهیم. این یک به ما روحیه می بخشد و اعتماد کامل داریم که تاریخ ملعون زیردستی را شکست داده و خلقمان طعم پیروزی را خواهد چشید. هیچ دشمنی رحم و عاطفه را در اشکهایی که از گونه هایمان سرازیر می‌شود هرگز نخواهد دید. عواطفی که ما در مبارزه داریم، به استقلال اراده و آزادی خلقمان خواهند انجامید. این عواطف همیشه جوانان کرد را بر محور خط‌مشی مبارزاتی نگاه خواهند داشت و در عملکردهایمان نمایان خواهند شد و عملکرد ما نشان خواهد داد که "شهید همیشه زنده است" و خواهند دید که شهید نمی میرد. از این رو جوانان کرد را به مبارزه در همه عرصه ها و بخصوص مشارکت در پیوستن به صفوف گریلا فرا می خوانیم.

زنده باد رهبر آپو

شهیدان نمی‌میرند

زنده باد PKK

کوردیناسیون کمون جوانان

شهدای بزرگوار نوید بخش حمله ایی تاریخی خواهند بود و رفیق مانی! تمثیل گر روابط سازمانی و پیشاهنگی مرحله بود

امسال، یادمان شهداء و سال به اوج رسیدن معنا و مفهوم مقدس این سمبل آزادی خلق کرد خواهد بود. شهادت در واقع بیان آزادی در برابر خفقان و اعاده زندگی ای شرافتمندانه است. خلق کرد هم از آن نادر خلقهاست که در طول ادوار تاریخی بی نصیب از دستاوردهای شهدای انقلابی مانده و به جز یاد و خاطره ای از آن قهرمانیها چیزی از این ارزشها بر جای نمانده است. تعرض به خاک، میهن و شرف خلقمان در بحبوحه تاریخی، همیشه زمینه ای برای تهاجم، غارت، چپاول و ناامیدی بازکرده و جامعه ای مفلوک و بیچاره را بدون پایبندی به ارزشهای شهیدانی که بر احقاق حقوق انسانی و دمکراتیک اصرار ورزیده اند ، بوجود آورده است و علی‌رغم همه قهرمانی‌ها و جانفشانی‌ها در برابر دشمنان همچنان گیج و مبهوت نظاره گر دستانی از غیب مانده است ولی چرا؟ شاید شهادت را به عنوان یک تقدیر در زندگی خویش پذیرفته اند و یا به بیانی دیگر تسلیم این سرنوشت شده اند. جایی که از آن سلطه و تحاکم و استثمار برخیزد در مقابله با آن هم جوانه های قهرمانی، استقامت و رستاخیز نیز خواهند رویید. بوی تعفن زور و حاکمیت بر کردستان و جامعه، آن را مبهوت ساخته است. از طرفی خیانت، به بخشی از زندگی انسانهایش مبدل گشته و از طرف دیگر قهرمانی و شهادت. ظهور و رستاخیز حرکت آزادیخواهی خلق به پیشاهنگی PKK بیانگر این حقیقت اند. این است که رهبری هم به صراحت بیان می دارند که PKK حزب شهداست.

راه PKK راه شهداست، راه استقامت در کوهستان، شهر و زندانهاست. و این راه تنهاترین راهی است برای رسیدن به رهبریت PKK. عقیده و باور ما در پناه مبارزه ای که تحت نام کردستان، خلقمان و انسانیت به انجام رسانیده ایم، توسعه یافته است.

مبارزه را تا به امروز گسترش داده ایم و کسانی نیز امروزه در سایه تداوم بخشیدن و اصرار بر خط مشی استقامت و پایه داری زندگی می کنند. بدون شک این یک پیروزی است. پیروزی است برای بدست آوردن زندگی شرافتمندانه.

مقاومت و پایداری، تعلق خاطر به زندگی است و زندگی تنها با آن معنا می یابد. خلقمان متحمل بزرگترین استقامت‌ها در طول ادوار تاریخ گشته است و این نمودی از یک فرهنگ نیرومند تاریخی است. شهدای پ.ک.ک، زنده‌اند و زندگی می‌بخشند و جاودانند و استقامتشان پیروزی است.

همچنانکه رهبری بیان داشته‌اند؛ "PKK حزب شهداست". PJAK نیز از بدو تاسیسش با نثار خون جوانان رشید و قهرمان خلقمان در شرق کردستان در پاسخ به توطئه بین‌المللی علیه رهبر آپو و تقدیم شهادت‌هایی در این راستا نمودار این حقیقت و راستی است که آزادی و برابری بدون بدیل نبوده و برای احقاق حقوق برحق خویش متحمل بزرگترین بدیل‌ها نیز خواهیم شد. این دستاوردهای جنبش آزادی‌خواهی کردستان که امروز بسان آینه‌ای تداعی‌گر و بازتاباننده یک زندگی باشرف برای خلقمان بوده، همه و همه مدیون استقامت و پیشاهنگی شهدایی است که در راه آزادی، برابری و برادری خلق‌ها به افتخار شهادت نایل آمده‌اند.

رفیق مانی، جوانی تحصیل‌کرده و از خطه شرق به صفوف مبارزه‌خواهی کردستان PKK ملحق شده بود. نشاط، شور و شعف جوانی این رفیق پیشاهنگ در روابط سازمانی و حیات حزبی؛ بیانگر این بود که تشنه حقیقت است. تشنه بود و می‌خواست عطش خویش را از سرچشمه زندگی سیراب سازد. با چنان ولعی به دنبال حقیقت بود که اولین قدم‌هایش را در زندان برمی‌دارد. زندانی که دشمنان خلقمان به خیال خویش آنرا به گورستان بدل ساخته بودند، رفیق مانی آنرا در شخصیت خویش در هم می‌شکند و به کانون آموزش، آموزش حقیقت ملی و شناخت شخصیت فرد کرد مبدل می‌نماید. حتی اولین روابط را با رفقای حزب در زندان با ایستار محکم و باشهامتش، آغاز می‌نماید. رفیق مانی در جریان تدارک مراسمی جهت یادبود قتل‌عام حلبچه و گرامیداشت یاد و خاطره شهدای آن فاجعه انسانی، بدست نیروهای امنیتی رژیم اسلامی ایران دستگیر و روانه زندان شده و نزدیک یک ماه را در زندان سپری می‌کند. هیچ‌گاه ساکت ننشسته و در برابر خفقانی که رژیم حاکم گردانیده بود سرتعظیم فرونمی‌آورد. بدنبال حقیقت خویش بود، مانی! آزادی خلق و برابری را خواهند بود و در کنار آن هم دست به آماده‌کاری و فعالیت‌های ورزشی، علمی و هنری در سطح دانشگاه می‌زند. شخصیتی سازمانی بود و بدنبال عشق راستینش، یعنی؛ سازماندهی توده‌های خلق بود. اهمیتی بیش از اندازه به کار سازماندهی می‌داد و همیشه درصدد این کار برمی‌آمد. شخصیتی شناخته شده هم در دانشگاه و هم در میان صفوف مبارزه بود. رفیق مانی اگر چه مدت مدیدی از آمدنش به میان صفوف مبارزه آپوئیستی نمی‌گذشت ولی

شور و اشتیاق وافرش بر تداوم خط‌مشی مبارزاتی چنان شخصیتی از او ساخته بود که انگار فرمانده‌ای کارکشته است. زمانی که تصمیمی دال بر متحقق ساختن کاری می‌نمود، تا سرحد توان با اصرار و اراده‌ای مصمم تلاش می‌کرد تا آن را به منصه ظهور رساند. اصرار و پایبندی اش به مبارزه او را از دانشگاه به کوههای سر به فلک کشیده کردستان کشانید. خط مشی مبارزاتی و اصول سازماندهی احزاب کردی شرق کردستان را به وضوح درک کرده بود و عدم ناکار آمدی و پیروزی در رسیدن به هدف را بی سازمانی و خط‌مشی فکری‌شان تشخیص داده بود. می خواست تداوم دهنده خط مشی شهدایی باشد که بنام کردستان مبارزه کرده اند. ولی هیچگاه نمی خواست در اغفال برنامه های ناسنجیده و تحلیلاتی که بدور از رئالیته‌ی خلقمان می باشد، بماند. این جا بود که از دیار شهید قاضی محمد برخواست و قلم دانشجوئی اش را به نشانه تصویری حک شده بر روی صفحه زمان و به پاس استاد نقاشمان، مانی؛ مانی آسا راه سرزمین خدایان را دربر می‌گیرد و به صفوف مبارزه ملی ـ دمکراتیک و آزادیخواهی خلقمان در کردستان می‌پیوندد.

رفیق مانی، از طرز فکر و روابط سازمانی نیرومندی برخوردار بود. چیزی که تا به حال سازمان ما را نیز نیرومند ساخته است، همین عمل است. بدون شک بر این امر نیز واقف بود. به همین خاطر سعی می نمود که تا حد امکان بر سطح روابط سازمانی خویش بیفزاید. بر اساس بسط و گسترش چنین خصوصیتی که در شخصیت خویش بنیاد نهاده بود، اصول و معیارهای کلکتویویسم مدیریتی و اجرائی در امورات کار سازمانی و حیاتی را بسان یک لازمه به کار می بست و آنرا به اجرا در می آورد. شیوه و اسلوب و خطابتش آنچنان جهت دهی مینمود که تمامی اطرافیان را به امر واقف می ساخت که دیالوگ و مجادله در خصوص موضوعات و ارائه نظریات متفاوت می تواند مثمرثمر باشد و در حل مسائل راه گشا باشند و این گونه تبادل نظرات را شرط اساسی پیشرفت و تحقق اهداف مبارزاتی در عین انجام کار محوله بود این کارش باعث می شد که از تک روی بپرهیزد و به تک رویهای شخصی اجازه سوء استفاده را نمی داد. از مهارت عجیبی در ایجاد و برقراری روابط سازمانی برخوردار بود که بلااستثناء با تمامی رفقایی که در کنارش و در عین فعالیت مشغول به کار بودند ایجاد رابطه می کرد. این کاراکتر شخصیتی‌اش هم بنا به خصوصیات و علاقاتی بود که به سازماندهی می داد. به صراحت می توان گفت یک انقلابی نمونه از لحاظ سازماندهی بود. با رابطه ای که برقرار می ساخت در واقع زندگی می بخشید و به چنین زندگی ای که در سایه روابط سازمانی ایجاد می شد احساس فخر می کرد. روابط سازمانی شرط هستی یافتن و بقاء زندگی سازمانی است، چنانچه کوچکترین خلاء در به جای آوردن روابط سازمان، روابط جلساتی و تصمیم گیریها بوجود آید، باعث بروز ضعف و تلفات سنگین در زندگی خواهند شد. همیشه می گفت "در مرحله ای که بودن و نبودن یک خلق مطرح می باشد حتی یک رابطه کوچک می تواند گروهی را

نجات دهد". بنابراین پایه و اصول پیروزی در برابر دشمن را شرط به جای آوردن معیارها و روابط سازمانی می دانست و مدام بر این امر اصرار می‌ورزید.

رفیق مانی، روابط سازمانی فرد و نظام سازماندهی را ملاکی برای ابراز علاقه فرد نسبت به انقلاب می دانست و به همین خاطر عامل اصلی شکست و ناکامی احزاب شرق کردستان را در این امر و عدم ابراز علاقه امروزین جوانان و ملحق نشدنشان به صفوف این احزاب را به این امر مهم مربوط می دانست.

شخصی که روابط وسیع سازمانی را اساس می گیرد. بدون شک در مسیر صحیح قرار داشته و یک انقلابی نیرومند است و بهترین معیار برای شناخت یک انقلاب هم سطح پیشرفت سازمانی است.

این خصوصیاتی که رفیق مانی بعنوان کاراکتر و پرنسیپ شخصیتی خویش برگزیده بود به خاطر مشارکت صحیحش در حزب بود. رفیق مانی از همان اوایل ملحق شدنش به حزب به درک عمیقی از دردها و آلام خلقمان واقف آمده بود. به این دلیل نمی توانست سکوت اختیار کند و زانوی غم بغل گیرد و گوشه نشینی در کنج عزلت را اختیار کند. عصیانگری آگاه و زیرک بود. در برابر کوچکترین مسئله‌ای صاحب نظر و از عکس‌العملی عجیب برخوردار بود و در صدد بر می‌آمد تا که عکس‌العملش را به شیوه‌ای سازمانی بیان نماید. اقناگری ماهر و چیره دست بود. شاید به خاطر همین هم بود که می توانست با هر کسی رابطه برقرار سازد. به جدیت سازمان پی برده بود و می خواست که همیشه جدی باشد و با جدیت زندگی و رفتار نماید. این عمل وی در زندگی باعث و بانی پیشرفتش در مسیر زندگی انقلابی اش بود. PKK به خاطر جدی بودنش امروز به این درجه از اعتماد و باور معنوی رسیده است و به خاطر همین جدیتش است که دوست و دشمن جدی اش می گیرند. پیشاهنگی رفیق مانی به خاطر جسارت، فداکاری و روشنفکریش بود. هر روزش را مورد بازخواست قرار می داد و با این طرز و شیوه عمل خود را برای فردای دیگر حاضر می کرد. نکته سنج و تیز بین در امورات سازمانی بود به همین خاطر کوچکترین و جزءترین حرکات خویش و رفقا را تحت کنترل قرار می داد و نکاتی را که برخلاف شیوه فلسفی زندگی جنبش بود موشکافانه تحلیل و مورد انتقاد قرار میداد. این کارش را از حس مسئولیت پذیری در قبال سازمان، خلق و دستاوردهای انقلاب و شهیدان به انجام می رساند.

رفیق مانی، در عین اینکه خود یک روشنفکر انقلابی بود، ولی هیچگاه از انتقاد نمودن روشنفکران چشم فرو نبست و با زبان قلم، افکار و دیدگاههای تنگ نظرانه ملی گرای، عشیره گرای و به اصطلاح افکار نشأت گرفته از سیستم سرمایه داری را بشدت به باد انتقاد می گرفت. سطح درایت این رفیق انقلابی جهت حصول به مدارج اعلای شخصیتی یک انقلابی به حدی از کمال رسیده بود. مشارکت زود هنگامش به محض ملحق شدن و جای گیری اش در ارگان مطبوعاتی PJAK نیز به خاطر همین بینش انقلابی و شخصیتی ایشان بوده است. حتی در دوران تحصیلات دانشگاهیش نیز همیشه در جستجوی

شخصیتی نوین و زندگی ای نوین بر می‌آید، آن هم بسان یک جوان و بسان فردی از یک ملت رنج کشیده و زجر دیده. این است که سلاح به دست می گیرد تا سکوتی را که قلمهای منجمد شده نمی توانند افکار مرتجع سیستم ددمنش استعمار و سلطه‌گری را در هم شکند به لرزه درآورد. به قصد ملحق شدن به صفوف مبارزاتی PKK ندای همرزمان و رفقایش را پاسخی می شود و با آگاهی از خط‌مشی حرکت مانی گونه، کوله بار سفر بر می بندد و خویش را در رسیدن به آزادی در فلسفه آپوئیسم غرق می سازد و با برگزیدن نام مانی به سطحی از درک و نگرش ایدئولوژیکی و سازمانی حرکت می رساند.

رفیق مانی، فرزند رنج و کار بود. چونکه از همان دوران کودکیش و به خاطر اینکه پدرش را از میراث خانوادگی محروم ساخته بودند، طعم زندگی ای با رنج و مشقت را چشیده و به همین دلیل هم هیچگاه دوست نداشت که بدون رنج و تلاش به مرتبه‌ای دست یابد و حتی از اشخاصی که خود را پیشرفت نمی دادند و فاقد دستاوردی بودند، متنفر بود. چونکه می دانست که PKK سازمانی است که با رنج و دشواری به این مرحله رسیده و به همین خاطر حزب کار است و بنابراین سازمانی است که مقدس و پیروز است. این طرز فکرش در قبال کار از او شخصیتی ساخته بود که هیچ زمانی از کار خسته نمی شد و همیشه بدنبال کار بود. تنبلی را دوست نمی داشت و از اشخاصی که بی کار بودند و در قبال دستاوردهای سازمانی با احترام برخورد نمی کردند متنفر بود و برایشان ارزشی قائل نبود. جوان بود، چونکه تشخیص صواب و ناصواب را داده بود و بر این مبنا نیز، کار را سرلوحه زندگی و حیات حزبی خویش قرار داده بود.

مهمترین معیار برای شناخت یک انقلابی، بدون شک توسعه روابط سازمانی، پیشبرد روابط سیاسی و ایدئولوژیک می باشد و یک انقلابی کسی است که با تلاش بسیار در این مورد آموزش می بیند. شکست دشمن نیز تنها از طریق روابط سازمانی و توسعه سازماندهی و به جای آوردن ملزومات آن امکان پذیر خواهد بود. روابطی که بدین شکل صورت می پذیرند نیز تنها از طریق رفاقتهای سازمانی و صمیمی تحقق می‌پذیرند.

رفیق مانی، بنا به کاراکتر ورزشکاری خویش و احترامی که نسبت به رفاقت قائل بود، بعدی فراتر به این امر بخشیده بود. شخصیتی که زندگی و انسانی نوین را در سر می پروراند، قدر مسلم هم در پی رفاقتهای بی‌پایان یا آنچه ما به آن "هه‌ڤالتی" می‌گوییم. به حقیقتی از خویش رسیده بود که می توانست خویش را به محک آزمایش بگذارد. بله، مانی؛ از خویش گذشت و به خلقش ملحق شد. هر گاه که با خویش به جنگ بر می خواست، میدان را خالی نمی کرد و نمی باخت. این خصوصیت یک ورزشکار انقلابی است و در همان جایی که احتیاج بود،حاضر می شد. جنگجوی میدان و یک مبارز

انقلابی راه آزادی بود و می بایست که حریفش را نقش بر زمین می ساخت. انقلابی ای تا این حد پایبند به دستاوردهای انقلاب رستاخیز خلق و از آگاهی و دانایی وی به مقوله ملی نشأت گرفته و می گیرد.

رفیق مانی به یک خودسازی حزبی رسیده بود. بدین خاطر شخصیتی ملی و فداکار بار آمده بود. چنانچه به این درجه از خود سازی حزبی نمی رسید نمی توانست این چنین پیشاهنگ مرحله باشد. مرحله ای که دشمنان خلق و حرکت آزادیخواهش را با تشدید و تداوم و گسترش سطح توطئه بین المللی در صدد نابودی خلقمان و رهبری بر آمده اند را بر عهده میگیرد. در چنین برهه ای حساس، اهمیت مرحله را احساس کرده و اصرار بر خط مشی بریتان، کمال پیر و زاگرس را مبنای کاری خویش قرار می دهد و راهی می شود که می بایست جای خالی شهیدان هیرش کارزان و دلخواز بینگول را پر می کرد. رفیق مانی! عاشق بود، به خاطر همین هم هر گاه که سخنی بر زبان می راند، اولین تکیه کلامش رفتن به شمال کردستان و جای گرفتن در میان خلقمان در آن بخش از کردستان، بود. انگار که سالهاست منتظر چنین لحظه ای است و بدین خاطر زنده است. این احساس و این شوق دیدار از سرزمینمان را تنها یک عاشق می‌تواند داشته باشد. عشق مانی همچنان که خویش نیز بیان می دارد. عشق به ملت (خلق) بود و می گفت که ما سالیان سال است که در فراق دیدن خلقمان بدور مانده ایم. رفیق مانی را چه کسی عاشق ساخته بود؟ این را نیز هم به صراحت بیان می کرد و می گفت که رهبر آپو، عشقی را که از جامعه کرد رخت بر بسته بود جانی دوباره بخشیده و رفاقتی را که هیچ معنا و مفهومی نداشت، در کالبدش روحی دوباره دمیده است. این عشق، عشق دوباره زیستن در سرزمین مادری است و در پناه رسیدن به عشقش نیز به درجه شهادت نائل می آید.

شخصیتی بسان رفیق مانی هر چند که مفاهیم ملی را تا عمق وجود درک کرده بود، ولی هیچگاه به این بسنده نمی نماید و در جستجوی راهی برای گذار از یک مرز بر می آید. او همه مرزهای میان انسان‌ها را درنوردیده بود. PKK نیز فراتر از بعد ملی خویش حزبی سوسیالیست است و شخصیتهایی که در آن عضو می‌شوند، چنین اهدافی را دنبال می کنند. حتی مبارزه PKK مبارزه‌ای فراملی است. این است که PKK را به عنوان تروریست بین المللی بنام می کنند. بدین خاطر جای گیری و مشارکت و حس مسولیت پذیری احتیاج به تحمل و رنجی انقلابی دارد که این نیز با شخصیت رفیق مانی همخوانی نزدیکی داشت.

آپوئیسم و جنبش آزادیخواهی خلق کرد دو مولفه لاینفک برای شخصیت نوین کرد و هویت او محسوب می شود. شخصیتی نوین تنها در سایه تلاشی انقلابی میسر خواهد گشت. شخصیت شهید مانی اسوه ای بود در میان انبوه جوانان شرق کردستان که از سرچشمه زندگی آب حیات می نوشد و سیراب می گردد. از مکتب انسان ساز آپوئیسم و فلسفه زندگی، شیوه زندگی کردن را یاد می گیرد. مانی ای که

درد جامعه را تا عمق درون لمس کرده بود، نمی توانست تحمل کند و نظاره گـر بمانـد. تمـامی سـعی و همتش در حیات حزبی، چه در ارگان مطبوعاتی و چه هنگامی که وظیفه دار و یا حتی بدون وظیفه بـود، وظایف انقلابی خویش را به جای می آورد. این رفیق پیـشاهنگ قبـل از شـهادتش نیـز بـه عنـوان عـضو کوریناسیون جوانان شرق کردستان نیز برگزیده شد و در این مقطع زمانی نیز احساس مسولیت انقلابـی را درک کرده بود. تنها هدفش در عین انجام کار و تلاشهای بی وقفه اش اشـاعه و بـسط و گـسترش افکـار رهبری در میان جوانان و خلق بود. از اینکه شبها دیر هنگام به خواب برود و یا اینکه بـا یکـی از رفقـا بـه بحث و گفتگو بپردازد نه غمی به ابرو می آورد و نه اینکه اظهار ناراحتی می نمود. اگر انسانی تا این حـد عاشق نباشد، نمی تواند این قدر به کار اهمیت دهد. زندگی و نان و آبش، نوشتن و خواندن افکار رهبری بود. عاشق بود مانی. عاشق رهبری و تفکرات بی مرزش. این عشق مانی، عشق بزرگی بود که نه در مکان و زمان محصور خواهد شد و نه به شخصی بخصوصی مرتبط خواهد شد. این عشق، عشق بـه زنـدگی،بـه وطن ، رهبری و شهیدان بود و عاقبت در مسیر عشقش، جاودانه به کاروان عاشقان راه آزادی پیوست.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

زنده باد، شهداء راه آزادی

زنده باد، رهبر کوما جواکین کوردستان KCK (اتحاد جوامع کردستان)

هیویدار دارا

مـــانـــی
چگوارای شرق

در هر جایی از دنیا هستند کسانی که خواستار تغییراتی در ساختار سیستم‌های حاکم بر مردم می‌باشند و در همه جا این اشخاص را روشنفکر می‌نامند. روشنفکران با طرح برنامه‌هایی خواستار گذار از سیستم‌های موجود می‌باشند. اما روشنفکری، تنها ارائه طرح، پروژه و تئوری نیست. در قرن گذشته صدها روشنفکر تئورسین پا به عرصه وجود گذاشته‌اند و هر کدام با بیانیات پرشور و هیجان خود خواستار طرح زندگی‌ای نوین برای مردم بوده‌اند. طراحان این پروژه‌ها همانند مردان پشت میکروفن زیستند. آنها ده متر دور از تریبون کار دیگری از دستشان ساخته نیست. به عبارتی موجودات سیاستمداری هستند که در چهاردیواری جبر تاریخ نه فعل و نه فاعلشان معلوم است. در ایران از این طبقه مردان و زنانی بسیار در حال فعالیتند که با طرح‌های دوم خردادی خواستار شکوفا نمودن استعدادهای سیاسی، اجتماعی خود بودند. اما تنها با شعار "این زنده باد و آن مرده باد" کار به پایان رسید و سطح تغییرات تنها با چند کتاب، نمایشنامه و چند فیلم کمدی خاتمه یافت و چون فرصت را به غنیمت نشمارده بودند با یک حمله همه کیش و مات شده و دوم خرداد ناقص بدنیا آمده، زوال یافت! تغییر و تحول در ایران را دانشجویان به ادبیات سیاسی این کشور اضافه نمودند و فلسفه تریبونیسم را بجای انقلاب بکار برده و فیلم و نمایشنامه را به جای مبارزه. در این جا می‌توان سوالی مطرح کرد که آیا وضعیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایران را می‌توان با این طرح و پروژه‌ها به سوی دموکراسی‌ای که دولت و اجتماع را در خود بگیرد هدایت کرد؟

مسلماً جواب منفی است؛ چون شکست این جنبش روشنفکری را همه به وضوح مشاهده کردیم. اگر چه تمام آن اشخاص دارای اندیشه‌ای پاک بوده و با فداکاری تمام شروع به این کار نموده بودند اما فقدان منطقی صحیح مبارزاتی آن اندیشه‌ها را با بن‌بستی بزرگ مواجه ساخت. درکی ناصحیح از مشکلات سیاسی در ایران و عدم راه‌حلی مناسب، برای خاتمه یافتن این جنبش کافی بود. در آخر کار، به جای اعمال تغییرات به بخشی از خود دولت تبدیل شدند. چون محدوده فکری آنها فراتر از تفکرات و ذهنیت دولت نبود. تاثیرات بسیار محدودی را بدنبال داشت. این گونه برخورد می‌شد که "اگر موفق

شوند خوب است، اگر نشوند اشکال چندانی ندارد". دانشجویان موفق نشدند و قابلیت ارائه راه‌حل جداگانه‌تری را نیز نداشتند. زیرا دیگر این روشنفکران تریبونی توان و حوصله انقلاب، مبارزه، زحمت کشیدن ونبرد را نداشتند و ندارند. اما برخی از دانشجویان نیز راه‌چاره را تنها در طرح رفرمی ارائه شده، ندیدند و در افکار خویش مصمم‌تر از آن بودند که رفرم را با قمار سیاسی دوم خرداد قاطی کنند. "بشود یا نشود" فلسفه‌ای بسیار پیش‌پا افتاده‌تر از آن است که مبدائی داشته باشد. اگر خواستار تحولاتی اساسی بودند بایستی با اعتراضات کوچک پا به عرصه‌های بزرگتری می‌نهادند و این واقعیت ناگوار فضای سیاسی ایران را درک می‌کردند که با چنین اعتراضاتی نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. مشکل ایران تنها مشکل سیستم سیاسی حاکم نمی‌باشد بلکه اساسی‌ترین مشکل، ذهنیت حاکم بر جامعه بوده که نتیجه بر دوش کشیدن بیش از 27 سال، بار هولناک ذهنیت قرون وسطاییست. همین تفکرات با تمام قدرت در منفعل کردن احزاب سیاسی اوایل انقلاب اسلامی و بعد از آن موثر بود، به شکلی که در سالهای گذشته، دیگر صدایی علیه جمهوری اسلامی به گوش نمی‌رسد.

با تاسیس چند کانال تبلیغاتی و رقص، تا چه اندازه می‌توان ذهنیت حاکم بر جامعه را تغییر داد؟ البته تلاش تمام مخالفین برای ایجاد تحولات در همان سیستم است اما مبارزه‌ای این چنینی و نداشتن خط‌مشی مبارزاتی که بتواند جوابگوی چاره‌یابی مشکلات باشد، نتایجش از این که هست بهتر نخواهد بود. نخبه‌های سیاسی ایران تنها در چارچوب یک مشت اعتراضات سیاسی و عقاید فلسفی کار می‌کنند و بعد از کمی فشار پا به فرار نهاده و در آمریکا بدون هیچ برنامه‌ای، حیات سیاسی خود را بدرود می‌گویند و انگار که مخالفت همینقدر و به همین شکل امکان‌پذیر است. اما چگونه می‌توان جامعه کنونی ایران را به مبارزه دعوت نمود؟

PJAK که بهره‌مندی از تفکرات و اندیشه‌های رهبر آپو در سال 2003 پا به عرصه مبارزات سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی گسترده‌ای علیه رژیم ایران نهاده تحولات عظیمی را در متدهای مبارزاتیش بوجود آورده است. در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهی در عرصه ایران، می‌توان گفت که برای اولین بار است که حزبی با چنین خط‌مشی ایدئولوژیکی‌ای پا به عرصه فعالیت می‌گذارد. PJAK مسائل دینی، مذهبی، اتنیکی، فرهنگی، اقتصادی و ... ایران را بسیار فراتر از دیگر جنبش‌ها و ایدئولوژی‌ها تحلیل نموده و فراتراز تغییراتی سیاسی در ایران، درصدد ایجاد تغییر و تحول ذهنیتی خلق‌ها می‌باشد و فلسفه "تا خلقی آگاه نداشته باشی، تحرکی جدی نیز نخواهی داشت" در این عرصه شروع گردید. این جنبش با تحرکات خود در چند سال گذشته توانست انسان‌های زیادی را با ایدئولوژی آپوئیستی و خط‌مشی مبارزاتیش آشنا سازد و کادرهای بسیار لایقی را به جامعه تحویل دهد که جهت درک واقعیت‌های جامعه در حال مجادله می‌باشند و هر روز بیش از پیش خواستار هماهنگی شخصیت خود با معیارهای ایدئولوژیکی آپوئیستی

می‌باشند. این کادرها کسانی هستند که تمام وقت خود را صرف دست‌یابی به آزادی می‌نمایند و تحلیلات بسیار ارزنده‌ای را در مورد مسائل شخصیت، فرد، خانواده، جامعه و سیستم ارائه داده و با مقاومت، پایداری و جدیت خود، توانسته‌اند که سطح فعالیت‌های سازمانی و تنظیماتی خود را به درجه‌ای برسانند که صدها تن از جوانان، داوطلبانه به صفوف گریلا ملحق شوند. رفیق شهیدمان؛ رفیق مانی کیاکسار یکی از آن جوانانی بود که با اهداف و آرزوهای بزرگ پا به عرصه مبارزات آزادی‌خواهی نهاد.

وجود مسائل فوق‌الذکر و بخصوص معضلات روشنفکری، فقدان خط‌مشی صحیح مبارزاتی، نبود خط مقاومت مشترک مبارزان ایرانی که از اساسی‌ترین مشکلات به حساب می‌آید و تحلیلات و ارزیابی‌های این موضوعات به عنوان یک دانشجوی روشنفکر، رفیق مانی را به عرصه مبارزات آزادی‌خواهی با پیشاهنگی PJAK سوق داد. وی در مدت کمی توانست بسیاری از مشکلات خود را از لحاظ شخصیتی تحلیل و چاره‌یابی نماید و از حالت یک روشنفکر تریبونی به یک انقلابی واقعی مبدل گردد. رفیق مانی قلم و کلاشینکف را در هر دو دست داشت و هر دوی آنان را هم دوست داشت. در کارهای مطبوعاتی PJAK با جدیت و رغبتی بی‌نظیر سعی در درک صحیح مسائل ایدئولوژیک و متدهای عملی آن می‌نمود. همچنان که خودش هم می‌گفت : "ما دانشجو بودیم و آزادی را در چند کلمه خلاصه می‌کردیم و افکارمان بسیار کوچک بود و گاه‌گاهی این فکر نمی‌توانست که حتی مشکلات خودمان را نیز حل و فصل نماید. یک دانشجو که بایستی مغز پیشرفت جامعه باشد، به دنبال خواسته‌های کوچکش می‌باشد. حتی مخالفت مد زور شده بود. چقدر مخالف باشی بیشتر انقلابی شده‌ای. اما من که به کارهایمان نگاه می‌کردم می‌دیدم که مخالفتی هم وجود نداشت و تنها برای همدیگر تئوری‌بافی می‌کردیم و نه در مورد جامعه و نه سیاست تحلیلات چندانی هم نداشتی. اما بعد از اینکه با ایدئولوژی آپوئیسمی آشنا شدم، روحی تازه در من دمیده شد و در حال حاضر با این تفکرات تمام مشکلات ایدئولوژیکی، اجتماعی و سیاسی ایران را تا حد زیادی درک می‌کنم و بخوبی بر این امر واقفم که اساسی‌ترین مشکل جامعه، مشکلات و مسائل ذهنتی جامعه می‌باشد و تا کاراکتری مبارز و مقاوم همطراز با این ایدئولوژی درست نشود، کار به جایی نخواهد رسید".

رفیق مانی برای کارهای دوران دانشجویش متاسف نبود، بلکه تاسف وی از این بودکه در آن زمان چنان افکاری نداشته تا بتواند کارهای بزرگی انجام دهد. بدینگونه با پیوستن به صفوف گریلا هم از لحاظ تئوریک و هم در عرصه عمل، به یکی از جوانان مبارز و فرهیخته آپوئیستی مبدل شد. با ارائه کتاب دفاع از یک خلق در سال 2004 از جانب رهبر آپو و مطرح نمودن بسیاری از مسائل علمی، فلسفی، تاریخی و اجتماعی در این دفاعیه، بسیاری از کادرهای سازمانی از درک صحیح آن ناتوان مانده بودند. در این

کتاب مسائل فوق و واقعیت های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خلق کرد به شکلی بسیار متفاوت از متدهای کنونی و بسیار ریزبینانه و موشکافانه ارزیابی شده است. طبیعی‌است که درک این دفاعیه برای کسانی که اطلاعاتی کافی در مورد مسائل تاریخی، فلسفی و ... نداشته باشد، کار چندان ساده‌ای بنظر نمی‌رسد. رفیق مانی که بر این مسائل تاحدی واقف بود، توانایی درک و ارزیابی موارد موجود در دفاعیه را داشت و گاهاً تحلیلاتش برای همه موجب تعجب بود. این یک واقعیت است که اگر یک روشنفکر برخوردار از تفکراتی درست و خط‌مشی صحیح نباشد، توانایی مبارزه در مقابل سیستم‌های حاکم را نخواهد داشت و جامعه را بسوی نابودی خواهد کشید که رفیق مانی کاملا بر این موضوع واقف بود.

رفیق مانی در هر زمان و مکانی برای انجام هر کاری آماده بوده و می‌توانست در مدت بسیار کمی قدرت خود را در فراگیری کارهایش نشان دهد. در مطبوعات PJAK قلمش همیشه مسائلی را به تحریر در می‌آورد که می‌توانست برای جامعه بسیار مثمر ثمر واقع شود و در نوشته‌هایش سعی داشت که شوق و هیجان را به خواننده منتقل نماید. با اصرار فراوانش در زندگی، به انسانی بلندپرواز با افکاری بزرگ تبدیل شده بود. می‌گفت: "به من نگویید که مانی دگماتیک است، بگویید که در اثبات واقعیت‌ها رادیکال می‌باشد". این گفته‌هایش همیشه بیانگر حقیقت یک مبارز در تمامی عرصه‌ها بود. وی در هر کاری رادیکال بوده و حاضر به قبول کوچکترین اشتباه دور و برش نبود و با انتقادهای کارسازش همیشه رفقا را دعوت به بیشتر کار کردن می‌نمود. هر روز تاثیرات خط‌مشی آپوئیستی در خصوصیات وی برجسته‌تر می‌گشت. با تمام قدرت برای پیروزی این خط‌مشی مبارزه می‌کرد. این نمونه یک روشنفکر واقعی می‌باشد که تغییرات را نه در چند تئوری بلکه در کوه‌ها و مبارزه با قلم و اسلحه انتخاب کرد و هر کسی دیگر هم اگر خواهان تغییراتی در جامعه خویش باشد اگر بدینگونه برخورد ننماید به انقلابی‌ای مدگرا مبدل می‌گردد که مخالفت را تنها ابزاری برای مشهور شدن بکار می‌برد و به این شیوه نه قدرت تغییر و نه قدرت مبارزه را پیدا خواهد کرد. رفیق مانی با آنکه به دانشجویی و ادامه تحصیل بسیار علاقه‌مند بود اما برای میهنش و درک واقعیت‌های جامعه و مبارزه، همه چیز را بکناری نهاد و تمام زندگی خود را برای مبارزه صرف نمود. آری اینجاست نقطه درک حقیقت، نقطه تلاش برای پیروزی و نقطه فدا کردن جان در راه مبارزه آزادی‌خواهانه. او دیگر در فکر ترمهای زمستانی و تابستانی و نمره‌های بالا در دانشگاه نبود زیرا در کوهستان‌های کردستان عالی‌ترین نمره‌ای که می‌توانست کسب کند شهادت بود. او دیگر در فکر پاس نمودن واحدهای دانشگاهی و گرفتن مدرک لیسانس ریاضی ـ فیزیک نبود بلکه او خواستار مدرکی بود که هر کس را لیاقت آن نشاید و این مدرک، مدرکیست که به زندگی یک انقلابی در دل خلق خویش، جاودانگی می‌بخشد و آن هم شهادت است.

رفیق مانی بعد از تلاشی وافر در راه درک صحیحی از خط‌مشی آپوئیسم، راه مطبوعات را به فرماندهی در کله‌ره‌ش تغییر داد و وظیفه‌ای که به او محول شده بود و با تمام وجودش به انجام می‌رسانید و در کله‌ره‌ش در مدت کوتاهی توانسته بود نمونه بارز یک مبارز و سرمشق واقعی یک مرد انقلابی شود. در نهایت نمونه خوبی بود برای تمامی روشنفکران و دانشجویان ایرانی که به آنان نشان دهد که مبارزه بایستی اینچنین باشد و اگر کسی خواهان مبارزه‌ای جدیست، تنها راه همین است ...

آرام پیر

شهید "مانی"
یک "اسوه" است

نزدیک به دو سال و نیم از آشنایی من با رفیق مانی می گذرد. در دوره فعالیتی مطبوعات ایشان را شناختم. فصل زمستان را در مطبوعات با هم گذراندیم. قبلا نیز وی را دیده بودم ولی در فصل زمستان فرصت کافی برای شناخت ایشان بدست آوردم. برای شناخت رفیق مانی می توان از بسیاری جهات شخصیت انقلابی این شهید را تحلیل نمود. از لحاظ ایستار انقلابی با موضع گیری هایش و مشارکت در فعالیت ها و همچنین برخوردهایش در زندگی متمایز تر از انسانهای دیگر بود. شهید مانی با امیدواری و پافشاری و نحوه ایستار و مشارکتش به هر انسانی روحیه و هیجان می بخشید. در مدت دوره فعالیت مطبوعات،من خود، شخصا از شهید مانی روحیه می گرفتم و در کار طولانی مطبوعاتی با ایشان هرگز خسته نمی شدم. در این مدت نیز یک دوره آموزشی را با هم گذراندیم که از لحاظ فکری دارای دیدگاه‌های ژرف درباره موضوعات جداگانه بود. انقلابی ای راستین بود که رویدادها و پیشامدها را در موقع خودش تجزیه و تحلیل می کرد. درسهایی که از جنبش آپوئیستی یاد گرفته بود و با برخوردهای همه‌جانبه‌اش یک شخصیت آپوئیست را از خود ساخته بود. شهید مانی برای فعالیت های شرق کردستان دارای نیرویی عظیم بود که در بسیاری از جهات جوابگوی فعالیت‌ها می بود. هر چند مدت زیادی نبود که به حزب ملحق شده بود ولی ایستار انقلابی وی بیانگر این بود که می‌تواند در آینده‌ای نه چندان دور به پیشرفتهایی در سطوح بالاتر نائل شود. قدرت فکری (تفکر) وی بیشتر توجهم را به خود جلب می کرد. قدرت تحلیل وی سبب می شد که مسائل را ابژکتیو ارزیابی کند. در بحث ها و گفتگوهایش در دوره آموزشی زمستان هم این موارد بیشتر نمایان می شدند. قدرت ادراک و اقناع بخصوصی داشت که می توانست اطرافیان را متقاعد سازد. یکی از مواردی که باید به آن اشاره کرد این است که رفیق مانی همیشه با کوله باری از پروژه و طرح های مختلف پا به عرصه کار می‌گذاشت. زندگی وی نظم خاصی داشت و تمام برنامه هایش تنظیم شده بودند. از صمیم قلب برای انجام هر کاری آماده بود و می توان گفت به نوعی خود را پایبند به مبارزه می دانست. در همه کارها بخصوص در کار مطبوعات بنابر خواست و اراده

خویش و داوطلبانه در آن مشارکت می جست. کارهایش را دوست داشت و از آنها شور و هیجان می گرفت. وجود اهداف والا و مشارکت پرنفوذ وی به آفرینش این ویژگی ها یاری می کرد به همین خاطر هر جا که می بود بسیار تأثیر گذار بود. بسیاری موارد سکوت اختیار می کرد ولی در آن سکوت به ژرفای سطوح فکری عالی تری می رسید. با بحث کردن با وی می توانست فهمید که انسانی ژرف نگر و صاحب اراده و نیرو است. رفتن رفیق مانی از بین ما به منزله از دست دادن مبارزی بزرگ و صاحب اراده و تفکر است. وقتی خبر شهادت وی را شنیدم، هر چند بسیاری از رفقا از شهادت وی متأثر شدند ولی برایم باور کردنش سخت بود. شهادتی زود هنگام بود. رفیق مانی پروژه هایی که برای PJAK و شرق کردستان داشت، نیمه تمام ماندند. وقتی برای انجام کاری می رفت، بدون تردید آن را به انجام می‌رساند. چون هم صاحب نظمی ذاتی (جوهری) بود و هم مسئولیتی بزرگ بر دوش داشت. قبل از اینکه مسئولیتی را بپذیرد، بعنوان یک کادر (مبارز) می دانست چه کاری انجام دهد و چه نوع مشارکتی داشته باشد. از این لحاظ بسیار مسئولیت پذیر بود. بعد از اینکه مسئولیتهایی به وی سپرده شد، از نظر شرایط سیاسی ـ نظامی در شرق کردستان آنطور که باید، توانست تا زمانی که شرایط ایجاب کند مسئولیت خود را به بهترین نحو به انجام رساند. این ویژگی وی و احساس مسئولیت، باعث می شد که به مرکز توجه رفقایش تبدیل شود. رفیق مانی هم در کارهای مطبوعاتی و هم در کارهای عملی برای همه رفقا اسوه و الگو بود. در عین حال سرشار از ایمان انقلابی بود. اهدافی بزرگ در سر می پروراند و برای رسیدن به آنها همواره در تلاش و تکاپو بود. این ویژگی های وی متفاوت بودن وی را در زندگی بصورت بارز نشان می داد. ارزیابی شخصیت رفیق مانی راه را بر الگو قرار دادن این خصوصیات باز می کند. وقت برایش ارزش خاصی داشت. نمی خواست اوقات خود را به بطالت بگذراند. هرگاه بحث از مبارز بودن و انسانی صاحب اراده شود می توان رفیق مانی را نمونه‌ای بارز برای خود به شمار آورد. هر چند می‌خواهم ولی نمی‌توانم در تعریف شخصیت وی فکر و احساس خود رابطور کامل بر زبان بیاورم. موشکافانه و حساس مسائل را ارزیابی می‌نمود. به همین خاطر در انتقاداتی که از اطرافیان خود می کرد، آنگونه عمل نمی‌کرد که در اطرافیان حس ناراحتی یا تحقیر ایجاد شود و از نظر روانی درک وسیعی از انسان‌های دوروبر خود داشت.

شخصیت متفاوتی از لحاظ فکری، معنوی و روحی و... داشت. انسان از همنشینی با وی لذت می برد. در بحث هایش انسان را مجذوب می‌ساخت. یعنی این توانایی را داشت. نیمه‌ای از توانائی‌هایش در او مستتر بود. چون انسانی ساکت بود باید در دنیای وی نفوذ می کردی و وی را می شناختی و می فهمیدی. رفیق مانی دارای شخصیتی ایدئولوژیک و سازماندهی شده بود. هم دارای برخوردی سیاسی و هم اهل عمل بود. در زمینه مبارزه‌گری آپوئیستی خود را اقناع کرده بود و می‌توانست هر نوع فداکاری هم کند. در رفاقت الگو بود. بیهوده حرف نمی زد. همانقدر که حرف می زد در پراکتیک نیز آن را عملی می

ساخت. مبارزه در زندگی را شناخته بود. مدتی سردبیر مجله بهار زن بود. وقتی رفقا وی را پیشنهاد کردند، فکر کردم که آیا می تواند این کار را انجام دهد یا نه؟ بخصوص برخوردهایش با زنان اخلاقی بود. پس از مدتی که در مجله کار کرد فهمیدم در ارتباط با مسئله روابط مابین مردها با زنان نیز بسیار متفاوت است. عاری از خصوصیات فئودالی مردها بود. سردبیری مجله را مسرورانه قبول کرد و هر چقدر از دستش برمی آمد، در زمینه خط‌مشی ایدئولوژیک زنان ژرف نگر بود و توانست با رفقای زن رفاقتی صمیمانه برقرار کنند. در برابر نواقص رفقای زن نیز سکوت نمی کرد.

روزی مقاله‌ای در مورد زیبایی نوشته بود. می گفت: انسان زیبا کسی است که نه از لحاظ ظاهر بلکه از لحاظ باطن زیبا باشد. زیبایی، چیزی که انسان می بیند نیست، باطن است. هر انسانی با کارهایش زیبا می شود. از آن به بعد وی را بهتر شناختم و واقعا از دیگر رفقا متمایز بود. می گفت اگر رفقای زن به من اعتماد کرده‌اند و من را به عنوان سردبیر انتخاب کرده اند باید لایق و شایسته آنها باشم. هر چقدر در مورد وی حرف بزنم کم است. هدفهایش مرزی نمی شناختند. اگر به این زودی های به درجه شهادت نایل نگشته بود، می توانست به پیروزی ها و پیشرفتهای زیادی در آینده دست یابد. از لحاظ مبارزه انقلابی خود مصمم بود و می توانست پیشرفت کند. برای اینکه می خواست آزادی داشته باشد مبارزه‌ای بی پایان کرد. از هیچ مانعی نمی ترسید و مصمم و با اراده بود. یاد و خاطره آن شهید برای پایبندی و ادعای بیشتر در زندگی باید الگو و اسوه باشد و آرزوها و راه وی را ادامه دهیم. بعنوان یکی از رفقای وی شیوه زندگی وی را برای خودم الگو قرار می دهم.

گلستان دوغان

از باغ‌های نور
به سوی گلستان آزادی

وقتی انسان‌ها نام خود را انتخاب می کنند، باید گفت: بر اساس آنچه بدنبالش می گردند، به تعریفی از خود دست می‌یابند. در حالی که در باغ روشنایی به دنبال حقایق بود و وقتی نور حقیقت را در PKK یافت، با تصمیمی که برای PKK ای شدن گرفت، نام مانی را بر خود نهاد. تلاش های مانی‌وارش در یافتن انوار حقیقت در تابلوهای عشق، امیدی که به بازگشت الهه مادر به سرزمین مقدس داشت، زیباییش و صداقتش را، مبارزه‌اش در رسیدن به دنیایی پر از برابری ها را می شد در برق چشمانش و خیال آزادیش و کاوش‌هایش دید. اگر بخواهیم در مورد رفیق مانی چیزی بنویسیم؛ باید به آسمان ستاره‌ها برویم. با زحل در آسمان شب‌های پر ستاره پرسه زده و از یک یک آنها حقیقت را بپرسیم. رفیق مانی کدامین نور را می جست؟ راز این واقعیت، راز پل میان باغ‌های نور و باغ آزادی چیست؟ رفیق مانی که در حال عبور از این پل بود، با ستاره‌ای بر روی آسمان می‌نوشت با کمک علم بر سختی های راه آزادی، انسان بدان دست می‌یابد. وقتی با رنگ‌های باغ‌های نور در باغ آزادیش نقشی زده بود که در خیال‌های آزادی‌خواهش به ارتباط مبارزه و آزادی پی برد. او دیگر فرزند خوشبخت خورشید گشته بود. نیروی هیچ یک از خدایان نمی توانست قدرت نور مانی و روشنایی را که او عاشقش شده بود، ظلمانی کند. چون می‌دانستند که در فلسفه زندگانی پر از خوشبختی باغ آزادی مانی، همه خیالاتش در همان سرزمین ها به حقیقت می پیوندند. راز رفیق مانی و همه قهرمانانی که در جستجویشان، خود به پل میان باغ‌های نور و باغ آزادی تبدیل شدند در همین جاست.

رفیق مانی را در آگوست 2004 در PJAK شناختم. PJAK در آن دوره کم کم دست به سازماندهی خود زده بود. رفیق مانی با ایستار انقلابیش، روزانه و در فرصت‌هایی که گاها در جلسات سازمان می یافت، در چارچوب پارادایم نوین رهبری و مانیفست "دفاع از یک خلق" به بررسی مشکلات پرداخته و بر این اساس به موضعی کاملا شفاف دست یافته بود. بدون در نظر گرفتن تعارفات و قید و بندهای شخصی صاحب موضعی آشکار در برابر هرگونه خیانت بود. با دوری جستن از روابط تنگ‌نظرانه و خطرناک و موضع گیری در برابر خط‌مشی خیانت، به ایستاری انقلابی در تمامی زمینه‌ها دست یافته بود.

علی رغم اینکه مدت زیادی از پیوستنش به حزب نمی گذشت، اما از نظم و انضباط سازمانی در حدی عالی برخوردار بود و توانسته بود که مبانی سازمانی را در شخصیت خود بجای آورد. به شکل‌گیری عوامل انحراف شخصیتی در خود هیچگاه فرصت بروز نداد. با اعتقاد به اینکه انقلاب وجدانی و ذهنی خواهد توانست خیانت را درهم بشکند، بدون افتادن در سیاهی و تاریکی، در راه آزادی گام بر می داشت و او آزادی و انسان‌سازی را فقط خط‌مشی رهبری می دید.

رفیق مانی از دوست داشتنی ترین رفقا بود. وظایف محوله را با حداکثر مسئولیت پذیری به انجام می رساند. برای او کار و فعالیت هیچ مرزی نداشت. هم بخوبی از عهده کارها بر می‌آمد و هم توانایی مدیریتی بالایی داشت. نسبت به رفقای زن بسیار محترمانه برخورد می نمود. نقطه بارزی که در شخصیت رفیق مانی دیدم، اعتقاد به ایدئولوژی رهایی زنان بود و آنرا راه رهایی و رسیدن به آزادی خود می‌دانست. همیشه می گفت: باید با چنین هنری با زنان برخورد نمود. هنر چه اندازه ظریف است، زن هم به همان اندازه از ظرافت برخوردار است. مردی که خواستار برقراری روابط با یک زن باشد، باید در برابر وی از موضع انسانی و اخلاقی مشخص و شفافی برخوردار باشد. زن به مردی که فاقد ایستار مشخص است نباید اطمینان پیدا کند. این دیدگاه رفیق مانی در همه بحث هایش بازتاب می یافت. از زنان کلاسیک و عقب مانده متنفر بود و در برابر آن‌ها همیشه در حال مبارزه بود. به همین خاطر در نظر وی زنی که در PKK رشد می یابد، می بایستی از هر لحاظ زنی کامل باشد و اگر هم برخورد و رفاقت صحیح با زنان وجود داشته باشد، باید بر اساس روابط و دوست داشتنی انسان‌ها باشد که رهبر آپو آنرا بنیان نهاده است. عشق مزدورانه‌ای را که کاپیتالیسم به انسانها تحمیل می کند را همیشه رد می کرد. برای او اولین وظیفه ی یک میلیتان PKK خود را به خلق قبولاندن و دوست داشته شدنش بود. در حالیکه در مورد شخصیت میلیتانی رفیق مانی می نویسم، نمی خواهم و نمی‌توانم شهید زاگرس را هم از یاد ببرم. هر چند که هر دو رفیق دارای خصوصیات جداگانه‌ای هم بودند، ولی در برخی موارد آنچنان شبیه یکدیگر بودند، که انگار سیبی را دو نیم کرده باشند. هر دو علی رغم اینکه تازه به حزب ملحق شده بودند ولی جستجویشان برای آزادی، اهداف والایشان، اصرارشان بر تکامل شخصیت سازمانی و استقرارشان در راه مبارزه باعث شد که این دو لاله بدون هیچ تردیدی در تصمیم شان بر PKK ای بودن بتوانند به اسوه مبارزه در زندگی تبدیل شده و در دل همه رفقا جای بگیرند.

بله؛ ای عاشق حقیقت، آزادی و عدالت، رفیق مانی! تابلوهایی را که در باغ نور و نقش هایی را که در باغ آزادی حک کردی، در خاطرمان خواهد ماند. تو در قلبمان همانند سمبل امید و پیروزی جای خواهی گرفت. کسی تو را فراموش نخواهد کرد.

در دلمان محبت

در امیدمان علاقه
و در دل خلق عشق را تداعی کردی
افق سرخ رویمان
بی پایان
فراموش نشدنی
به سان مبارزی
روشن همانند هدف
زیبا همانند آزادی
ای هـەڤاڵ! تابلویی را که با قلم آزادی نقش بستی، در خاطرمان خواهد ماند.

" لیلا دجله"

"PKKحزب شهداست"

در طول تاریخ خلق کرد PKK اولین جنبشی است که از میان خلق سر بر آورده و تمام ایدئولوژی و اهدافش را بر مبنای رسیدن به اهداف مردمی ارگانیزه نموده است و در این راه از هیچ فداکاری دریغ نورزیده و هزاران شهید را نثار خلق نمود. خلق کرد که حقایق زندگی و حیات و دیالکتیک PKK را درک کرده، با تقدیم هزاران جوان مصمم و با اراده، بسوی آزادی گام برداشته و در این راه کوچکترین ترددی به راه نداده است. رفیق شهید" مانی کیاکسار" یکی از جوانانی بود که شور و هیجان جوانی در وی سبب شد تا که در مسیر آزادی گام بردارد و انقلاب و زندگی انقلابی را تجربه کند و انقلابی بودن را شیوه زندگی خود قرار دهد. وی از دیار هیمن و هژار آمده بود. شخصیتی از منطقه موکریان، که تاریخ آن با تاریخ ماد و زرتشت پیوند خورده است. منطقه ای که ادبیات ملی در آن جایگاه ویژه ای دارد و استادانی همچون هیمن، هژار و ماملی را در دامان خود پرورش داده است. طی تاریخ پیشرفت ذهنیت سیاسی کردها، انسانهای والا مقامی را در دامان خود پرورانده و میهن هزاران شهید گمنام گشته، خاکی که دشمن هزاران بار در آن پا گذاشت تا که خلق آنرا بی هویت و ناامید سازد تا جوانانش دیگر با نام آزادی را بر زبان نرانند. اما در هر زمانی جوانانش پاسخ ردی را به خواسته دشمن داده و برای احقاق حقوق خود از هیچ گونه فداکاری ای دریغ نکرده اند و در هر برهه ای از تاریخ ندای آزادی را سر دادند.

" مانی کیاکسار" از چنین خاکی سر بر آورده بود. نام خود را از تاریخ گرفته بود؛ از پیامبر نقاش " مانی". وی که پی برده بود برای ایجاد شخصیتی نو و با اراده باید تاریخ را سرمشق خود قرار دهد، به جستجوی نام آوران تاریخ، مخصوصاً تاریخ کرد پرداخت. شخصیتی را که می بایست انتخاب کند باید با فکر و شخصیت وی همخوانی داشته باشد. می بایست که هم تاریخ را متجلی سازد و هم با زمان حال مطابقت داشته باشد و هم فکر وی را در بر گیرد. به همین دلیل وی، نام " مانی" را برای خویش برگزید که هم هدف والایی را در سر می پروراند و هم شخصیتی با خصوصیات انقلابی را تداعی می‌کرد. او سرزمین زرتشت را بعنوان سنگر مبارزه برگزید.

مانی پیامبر سنتزی از فرهنگ شرق و غرب را آفرید. پیام آور صلح و آشتی بود. مبارزی اومانیست (انسان دوست) بود. اراده آزاد را مبدأ حرکت خود قرار داده بود. زن را به مانند یک انسان و صاحب اراده می پسندید. در مبارزه آزادی به استقبال سختیها، مشقتها و مرارتها می شتافت. در عصر برده داری و

حاکمیت خداشاهان، نماینده برحق اراده آزاد بود. زور و استثمار را قبول نداشت و در برابر آنها ایستادگی می نمود و فلسفه " خود را بشناس" را مبنای مبارزه خود قرار داده بود.

چنین فلسفه ای برای شخصیت جوان "مانی" جذاب می نمود. اما می بایستی که تنها به جذابیت آن اکتفا نکرده، بلکه اندیشه و نوع شخصیت آنرا در معاصر بازآفریند و در عرصه های عملی محور اصلی قرار دهد. وی که از همان دوران کودکی به خواندن و نوشتن خو گرفته بود و به مطالعه بر روی موضوعهای مختلف می پرداخت، با رفتن به کلاسهای درس اکتفا ننموده و به مطالعه ی کتابهای غیر درسی مبادرت ورزید و با "فلسفه" آشنا گشت. در دوران جوانی، خود به این واقعیت پی برده بود که بدون داشتن افکار و ذهنیتی فلسفی، نمی توان به شخصیتی که خواهان آن بود دست یابد. به همین دلیل به تفحص در کتابهای فلسفی مبادرت ورزید. وی که در سنین کودکی با رنج و مشقت آشنا شده بود، به این واقعیت پی برده بود که "نابرده رنج گنج میسر نمی شود". در جستجوی رنج بود که فلسفه و ایدئولوژی مارکسیسم را سناخت و درصدد بود که در طول دوران زندگیش پرولتری انقلابی باشد. تنها شناخت این فکر وی را اقناع نمی کرد. می دانست که اندیشه مارکسیسم و پرولتر بودن با واقعیت کردستان نمی تواند همخوانی مطلق داشته باشد و باید بدنبال سنتزی بود که بر مبنای حقایق، تاریخ و فرهنگ کردی باشد. جستجوهای ایدئولوژیک ـ فکری خود را ادامه داد و در ادامه این راه، ایدئولوژی و فلسفه حقیقی کرد یعنی "آپوئیسم" را شناخت.

تازه این ایدئولوژی را شناخت، که توطئه بین المللی علیه رهبر خلق کرد" رهبر آپو" بوقوع پیوست و وی فعالانه در قیام‌ها و تظاهرات شرق کردستان مشارکت نمود. در این قیام‌ها بود که تضادهای شخصیتی وی شکل تازه ای بخود گرفته و به اوج خود می رسند. دیگر زمان آن رسیده بود که می بایستی راهی برای خود انتخاب کند، یا بر مبنای ایدئولوژی PKKزندگی و شخصیت خود را از نو سازماندهی می کرد و یا اینکه راه دیگری را برای خود انتخاب می کرد.

هرچه بیشتر در افکار آپوئیستی تعمق می کرد، بیشتر به حقایق نزدیک می شد. وی که دارای شخصیتی حقیقت گرا بود و از واپسگراییهای اجتماعی و عادات و سنن فرسوده به تنگ آمده بود، بدنبال بازیابی شخصیت حقیقی خود، راهکار ارائه شده از طرف PKKرا برای خود مناسب دیده و در پی آزادی روانه گشت.

دیگر تمام عرصه های زندگیش برای وی میدان مبارزه ای بود که می بایستی با واپسگراییهای آن مبارزه می کرد. می بایستی اهمیت راهکار مبارزاتی خود را به گوش تمام یاران و دوستانش می رسانید تا که آنان را از بن بستهای زندگی برهاند، با اطرافیانش به مبارزه برخاست و آنها را به راههای نوینی فراخواند. در نظر داشت تا هر آنچه را که وی در فکر و شخصیت خود بدانها دست یافته بود، به دیگران

بیاموزاند و این زمانی بود که وی در دانشگاه در میان دانشجویان به تحصیل می پرداخت. در محیط دانشگاه بود که پدیده جوانی را بهتر تحلیل نمود و جنگ ویژه تبلیغاتی سوء را که سیستم تئوکراتیک حاکم علیه جوانان براه انداخته بود را به روشنی درک کرد. می دید که سیستم حاکم با انواع راهکارهای سلطه طلبانه سعی در بی اراده نمودن و به کنترل در آوردن پتانسیل جوانی دارد و می‌خواهد آنانرا آنچنانکه منافع سیستم خواستار آن است، شکل دهی شخصیتی نماید. با آشکار شدن این موارد برای وی، در برابر آنها موضعگیری نمود و به مبارزه‌ای همه جانبه علیه آنها پرداخت. تا حدودی به نتیجه رسید، اما با گذشت زمان به این نتیجه دست یافت که تنهایی نمی تواند تمام موانع را از سر راه بر دارد و در همان حال این مبارزه، نیروی فکری و شخصیتی بیشتری را می طلبید. می بایستی برای خودسازی شخصیتی، از محیطی که در آن قرار دارد ببرد و وارد محیط تازه ای با خصوصیات و معیارهای زندگی جداگانه ای شود.

محیطی که در آن همه چیز معنایی داشته باشد. هر کلمه و هر عملی معنای مخصوصی را ابیان نماید. محیطی که در آن بتوان شخصیتی مبارز را از نو سازماندهی کرده و بسوی اهداف والای انسانی رهنمون ساخت و مطابق آن افکار و شخصیت را شکل داد. محیطی که اراده و شخصیت آزاد را هدف خود قرار داده باشد. در جستجوی اندیشه از محیط دانشگاهی سیستم حاکم جداگشته و وارد دانشگاه انسان‌ساز آزادی گشت. دانشگاه انقلاب را برای خویش بر گزید و شروع به خودسازی شخصیتی نمود. استارت این کار نیز با شناخت دوباره مورد بررسی قرار داد و به نتایج مهمی دست یافت. درک کرده بود که دشمن خواهان بی هویت نمودن جامعه است و شخصیتی قدرگرا را ترویج می دهد که خود را تنها در برابر دولت و اهداف مسئول بداند و جامعه را هیچ انگارد و وظایف خود در برابر فرد فرد جامعه را به جای نیاورد و بی ارادگی و از خود بیگانگی را اشاعه می داد. انسان را نه همچون یک انسان، بلکه بمانند یک برده به حساب می‌آورد و از وی می خواهد که برده وار بدنبال آن روان باشد.

حال که "مانی" نیروی فکری وی به حدی رسیده بود که بتواند این حقایق را درک کند می بایستی شخصیتی جایگزین خود می گشت. می بایستی که الگو و نمونه هایی از شخصیتهای آزاد و با اراده را سمبل خود قرار داده و با مبنا قرار دادن شخصیت و شیوه مبارزاتی آنها، به بازسازی شخصیتی خود بپردازد. بر این اساس نیز با درس گرفتن از تاریخ اراده ساز PKK، انسانهای مبارزی همچون" حقی قرار ، عگید ،کمال پیر، مظلوم دوغان، سما، بریتان، زیلان و..." را سر مشق خود قرار داده و الگوهای رفتاری و مبارزاتی آنها را مبنای مبارزات خود ساخت. به این ترتیب توانست در مدت زمان کوتاهی، شخصیتی مسئولیت‌پذیر، فداکار و با جسارت را در خود بوجود آورد و این بار خود به نمونه ای واقعی از یک مبارز راستین آپوئیستی تبدیل شد و در بخشهای جداگانه ای در حزب به فعالیت پرداخت. هم در بخش جوانان

و هم در بخش مطبوعات به ایفای نقش می پرداخت. در این راستا نیز می خواست که به یک روزنامه نگار جوان انقلابی تبدیل شود. هم شور و شوق جوانی و هم نیروی فکری و جستجوگر یک روزنامه نگار را با هم تلفیق نمود و با جدیت هر چه تمامتر به این کار مشغول بود و می خواست که شخصیت یک روزنامه نگار انقلابی را در عرصه عمل برجسته نماید. به همین دلیل نیز تمام روزنامه نگاران و روشنفکران جامعه را مورد انتقاد قرار می داد و آنان را بسوی اهداف انقلابی رهنمود می‌ساخت. با عزمی راسخ و ایستاری ایدئولوژیک و جسارت خاص به خود، بسوی آینده گام برمی داشت. در طول دوران مبارزاتیش تردد را به دل راه نداد و همیشه برای انجام هر کار و فعالیتی آمادگی خود را اعلان می‌نمود. تنها هدفش رسیدن به یک شخصیت واقعی بود و می خواست که به سنتز یک انقلابی راستین در شرق کردستان تبدیل شود. برای این منظور نیز از هیچگونه فداکاری دریغ نمی ورزید و تمام آنچه را که در دوران زندگی انقلابیش آموخته بود به دیگران می‌آموخت. متواضع بودن در هر فعالیتی را برای خود مبنا قرار می داد و در این راستا دیگران را نیز تشویق می نمود تا که آپوئیست بودن واقعی را نمایندگی کنند. خود را در برابر خلق و تاریخ مسئول می دید و در نظر داشت هر آنچه را شایسته خلق است، به خاطر خلق انجام دهد. اهداف والایی در سر می پروراند. با دیگران به بحث می نشست و تمام وظایف رسیدن به یک هدف والا را در عمل به انجام می‌رساند. انسان بودن واقعی و اومانیسم را تجربه کرده بود. درد و آلام خلق را به بهترین نحو درک کرده بود و آماده بود که برای رسیدن به آزادی و رهایی از بردگی هر آنچه را در اختیار دارد، فدا نماید حتی زندگی و جانش را.

چون می دانست که با شهادت می توان زندگی آزادانه را آفرید. بدنبال زندگی آزادانه روانه گشت و سرانجام به کاروان شهدای خلق پیوست و چگونه زیستن را به دیگران آموخت. وی به سمبل تبدیل شده و سرمشق جوانانی است که اهداف والایی در سر می پرورانند و در جستجوی آزادیند. یاد و نامش گرامی باد.

هیرش ئامەد

رفیق مانی
جویای حقیقت بود

زماینکه انسان جویای حقیقت خویش است، همانند سیمرغ افسانه‌ای تا رسیدن به مقصود از پرواز باز نمی‌ایستد. جستجوی حقیقت خویش برای انسان کرد نیازمند پروازی پر آوازه است، پروازی که رهایی بخش می باشد. زیرا انسان و جامعه کرد چنان به اسارت بند و زنجیرهای زندگی تعیین شده توسط استعمارگران در آمده‌اند که در لبه پرتگاه مرگ قرار گرفته‌اند. هر انسان کرد نیز به این هاله ظلم و ستم که وی را احاطه کرده پی می برد، مگر آنکه کور باشد، لال باشد، نشنود و بردگی را به آزادگی ترجیح دهد. پس فلسفه پرواز در جامعه ای که تارهای استعماری و استثماری توسط خدایان تمدن به دور آن تنیده شده و از لحاظ اجتماعی در باتلاق ذهنیتی فئودال ـ عشیره ای فرو رفته، در حکم عصیانی آگاهانه است که انسان را از لبه پرتگاه به سوی حقیقت سوق می دهد.

PKK قله پرواز انسان‌های کرد بسوی آزادی است که نمونه آزادانه زیستن و حقیقت جویی‌اش در تاریخ، بویژه تاریخ کردستان دیده نمی شود. انسان‌های کرد در عصر ما تنها با روح آپوئیستی و PKK یی بودن به پرواز در می‌آیند و این واقعیتی است که بارها از سوی رفقای شهید به اثبات رسیده است.

رفیق مانی کیاکسار در جامعه کرد، محتاج پرواز PKK ای گونه برای برخاستن بود، و چه زیبا معنا بخشیده بود به گفته رهبر آپو که می گفت: "انسان ها بر لبه پرتگاه به پرواز در می آیند." زندگانی رفیق مانی در جامعه سنتی کرد بسان هر انسان کرد دیگری آکنده بود از نابرابریها، تضادها و تبعیضات ملی ـ طبقاتی و نیز رویارویی با محدودیت های ناشی از ذهنیت عشیره ای ـ فئودالی. حتی رفیق مانی بیشتر از هر کس دیگر و از نزدیک با آداب و رسوم پس مانده فئودالی و آغا ـ رعیتی آشنا شده بود. اما شخصیت مطالعه گر و کنجکاوش و ذهنیت روشنگرش، وی را از نگاهی نافذ به مسائل و رویدادهای جامعه برخوردار کرده بود. این نیز وی را بسوی عصیانی آگاهانه و افکاری انقلابی رهنمون ساخت. چنین راهی را نیز در اندیشه های رهبر آپو و PKK جستجو نمود.

معیار یک سازماندهی خوب را در تجمع های عمومی سازمان دانسته و هر گونه نواقص سازمانی را بدون هیچ ابائی، بی باکانه به انتقاد می گرفت و خود انتقادی نیز به انجام می‌رساند. از دیگر خصائص رفیق مانی آن بود که؛ با وجود اینکه در عنفوان جوانی بود و در این دوران به صفوف مبارزه ملحق شده بود، ولی صاحب بینشی آموزنده و تساهل آمیز با دیگر رفقا بود و بدون مدنظر قرار دادن تفاوتهای سنی و فرهنگی در صدد جذب و کمک به همرزمانش بر می آمد و جهت ارتقاء و توسعه، مبدأها و اصول سازمانی تلاش می ورزید.

هرگاه که به یا او می افتم، خاطرات آن دوره برایم تداعی می‌شوند. آن هنگام که با صلابتی آن چنانی در برابر مجسمه رفیق عگید راه می رفت که انگار می‌خواست بگوید من هم می خواهم عگیدی دیگر باشم. قد و بالائی بلند و سربه فلک کشیده بسان انقلابیون سربلند چنان گام بر می داشت که زمین به خاطر این چنین فرزندی از دیار خدایان شرمگین بود. با کلاه کج چگوارا و نگاههای نافذش چنان می‌نمود، گویی ارنستو چگواره بار دیگر در سرزمین الهه‌ها به نبرد با ظلم بر خواسته است. به تفکری عمیق رسیده بود و انسان را به فکر وامی‌داشت. معیارهای یک انقلابی را که تواضع، پاکدامنی، حسن‌نیت و فداکار بودن را دارا بود. رفیق مانی اهمیت فراوانی به جوانان به ویژه، جوانان تحصیل کرده می داد و از آن روی که آنان نیروی دینامیک تغییر و تحول در جامعه‌اند در صدد بود پتانسیل آنها را در راه ترقی خط مشی مبارزه برای کسب هویت جوانی به کار گیرد و هر چه در توان داشت صرف سازماندهی جوانان می کرد. رفیق مانی به عنوان روشنفکری انقلابی قلمش را در راه شناساندن و استمرار این نیروی دینامیکی به کار می گرفت و این خصوصیت منحصر به فردش باعث متانت و عظمت او می شدند.

رفیق مانی، شخصیتی بود که هرگز از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی کرد و تحت هر شرایطی، مسئولیتش تمام و کمال به انجام می رساند. آن روح و احساس مسئولیت عظیمش را در فعالیت هایش نمایان می ساخت و بر این امر نهایت اصرار را داشت. رفیق مانی یاد تو جاودان خواهد ماند و راه تو روشنی‌بخش راه ما خواهد بود.

روحت شاد و راهت پر رهرو باد.

فرزنده منزور

قامت ایستاده

در میان همهمه، هیاهوی سالن و رفت و آمدها با قیافه نحیف و لاغرش، بیشتر سعی می نمودکه خودی نشان دهد، خیلی نظرم را جلب کرده بود. احساس می کردم که انگار سالهاست با کوهستانهای سر به فلک کشیده کردستان همدردی نموده. چهره صمیمی و پرپشت و رفتار باوقار و متانتش خبر از تجربه های چندین ساله می داد در حالیکه هنوز یکسال از مشارکت فعالش در صفوف گریلا نگذشته بود. 2004 بعد از کنگره اول PJAK، اولین دیدارمان بود که همدیگر را می شناختیم.

با وجود آنکه از هر لحاظ، امکانات و زمینه هر گونه زندگی مرفه و ادامه تحصیل در سطح بالا را داشت، اما دانشگاه را رها کرد، به آن بسنده نکرده و به دنبال حقیقت آپوئیسم، کوهستان را بر تجملات شهری ترجیح داد.

شور و هیجان و گرمی برخوردهایش امیدبخش آینده‌ای درخشان بود. مرحله ایی نوین و تغییراتی نوین در انتضارش بود و او نیز در تکاپوی مبارزه و تلاشی نوین‌تر. 23 سال بیشتر سن نداشت اما برعکس تمام آنهایی که تنها به فکر منافع و زندگی شخصی خویش بوده و سازمان و جنبش را به دام ندانم کاریهای خویش انداخته بودند، همچون یک انسان کامل و با اراده کمر به همت بست و در برابر تمامی موانع سینه سپر، پیش به سوی آینده ایی درخشان می تاخت که برای وطن و خلقش آزادی به ارمغان بیاورد. او اولین گامش را در مطبوعات مرکز ایدئولوژیکی و روشنفکری یعنی تفکر آپوییسم که مورد هدف دشمنان و مزدوران قرار گرفته بود، برداشت. اما اینها هیچ موقع سبب نشد که حتی یک گام رو به عقب بردارد، برعکس هر روز بیشتر سعی می نمود تا تفکر و ایدئولوژی رهبر آپو را درک نماید. با مطالعات و بحث‌های روزمره بیشتر می‌خواست تمرکز عقلانی داشته باشد. در معنای واقعی توانسته بود دین نامش را ادا نماید و روشنفکر و روشنی بخش باشد. او واقعاً توانست "مانی" باشد.

اما تضادها و چالش‌هایی که مانی روزانه با آنها برخورد داشت سبب تلاش و رنج مستمر او در رابطه با تفهیم و ادراک هر چه بیشتر شد. بعد از دوره آموزشی که در مدرسه ایدئولوژی PKK به اتمام رساند، درک عمیقش تمام معنا و لحظه به لحظه نمایان بود. میزان درک و فهمش قابل تحسین بود. شخصیتی

متواضع، فداکار، روشنفکری انقلابی، مبارزی نستوه و جویای راه رهایی زنان و ایدئولوژی آنان را دارا بود. او می توانست مانی پیامبر در شرق کردستان باشد.

شهید مانی با اعتقاد کامل در راستای آزادی زنان مبارزه می‌کرد و در برابر ذهنیت مردسالاری و جنسیت‌گرایی به مقابله می‌پرداخت. در مطبوعات بعنوان یکی از اعضای فعال مجله زنان، وظیفه خویش را می‌دانست که بتواند با تمام توان در قبال فعالیت‌های آن در راستای درک بیشتر، پاسخگو باشد و ذهنیت زورمداری موجود در جامعه را محکوم سازد. براستی که او شخصیتی نمونه و الگو بود. در 15 (آگوست) 2006 بعنوان پیشاهنگ جوانان در کنفرانس KCR (کمون جوانان شرق کردستان) مدیریت این جوانان سلحشور و قهرمان را بر عهده گرفت و با شعار "یا پیروزی، یا پیروزی" اصرار و پافشاری خویش را بر ادامه کار نشان داد و حتی برای لحظه‌ای آنرا ترک نگفت. خواست که شور و هیجان و آنچه از فلسفه رهبر آپو آموخته به جوانان منتقل سازد. اسلحه بدست و با اراده‌ای راسخ به سوی آزادی شتافت و آنرا در آغوش کشید و خون سرخش بر برفهای سفید وطن نویدبخش بهار آزادی بود. بهاری که طبیعت و لاله‌زارش با خون هزاران جوان شهیدمان امثال مانی، مادورا، خوشمیر و دارا آبیاری و آراسته شده، غرش آبشارها با هلهله آنها به هنگام اوج گرفتن یکی شده و صدای تپش دلهایشان با هم و یکصدا به انتظار طلوع خورشید لحظه شماری می کند.

آری! شهید مانی پرواز کرد، اما هزاران مانی به دنبال او به اوج پریدند تا بیاموزند مانی بودن را.

همرزم شهید

تقدیم به روح سوسیالیستی شهید مانی
پیشاهنگ همیشه نستوه و فداکار

از آنهایی بپرسید که رفیق مانی را از نزدیک دیده‌اند، آنهایی که با او زیسته‌اند و آنهایی که شاهد تلاش‌های خستگی ناپذیر رفیق مانی بوده‌اند، از آنهایی که ناظر فعالیت‌ها و مبارزات آزادی‌خواهانه شب و روزش بوده‌اند و از او روحیه گرفته‌اند. از رفقای همرزم بپرسید. از خلق میهن‌دوستمان که او را می‌شناسند. از جوانان آپوئیست شرق کردستان بپرسید که رفیق مانی را بعنوان فرمانده و پیشاهنگ خویش برگزیده بودند، از رفقای حیران گشته دانشگاهیش و از رفقای دوران کودکیش و از شهر تاریخی‌اش بپرسید. از جوانانی که کاروان، کاروان بسوی قندیل کوله بار سفر می‌بندند سوال کنید که آن جوان پر جوش و خروش انقلابی خستگی ناپذیر راه آزادی و دموکراسی چگونه رفیقی بود؟ چگونه سربرآورد و به اوج انسانیت صعود کرد؟

از خواندن و تحقیقات بی‌پایانش، از پیشبرد حقیقت مفاهیم ملی "پیشوا قاضی" و دوست‌داشتن چگوارا و انسانهای بزرگ راه سوسیالیسم و از یکسانی انسانیت گرفته تا مبارزی خستگی‌ناپذیر فلسفه رهایی رهبر آپو و شهید بودنش در کوهستانهای سر به فلک کشیده و خونین شرق کردستان. اینهایی که هر کدامشان ارزش‌های همیشگی شرافتمندانه‌اند. زندگی‌ای بدور از درد و آلام و معضلات اجتماعی، زندگی‌ای بدور از هرگونه منفعت‌پرستی شخصی و مفاهیم تنگ‌نظرانه آنهایی که نمی‌خواهند بگویند شهر من کردستان است، بود و آنهایی که می‌گویند که دیگر سوسیالیسم قدعلم نخواهد کرد. آنهایی که نام چگورا را بر خود نهاده‌اند، اما در زیر سایه خدایان ثروت، پول و تجارت در خواب غفلت و جهالت بسر می‌برند.

این قلم مقدس رفیق مانی است که در دستانم است و جوش و خروش و گرمای مبارزه را به من می‌بخشد. همچنان به عمق این نوشته‌ها و مقالاتش فکر می‌کنم و گفتگوهای پر مغز و محتوایش مرا به تفکراتی عمیق سوق می‌دهند.

یاد و ایستار بی‌همتا و انقلابیش به من نیرو و جسارت می‌بخشد. انقلابی‌ای روشنفکر و خوش ضـمیر، شناخت عیمق و ارزشهای بی‌پایان فلسفه رهبرش و درد کشیده خلق ستم دیده‌اش، از صمیم قلب پایبنـد آینده آزاد و دموکراتیک به میهنش و اکنون...

شهید راه فلسفه رهبر آپو، قهرمان فراموش نشده خلق کرد و نمونه جسارت، نیرو و تداوم راه آزادی و دموکراسی و یکسانی می‌باشد.

همرزم شهید

فرزند آفتاب

یادم هست روزی که
فانوس آرزوها برافروخته شدند
امروز هم رو به رسننگاه سپیده
رفتنی ها را به یاد می آورم
حلول یادها و خاطره ها
دیدن و شناختن، شناختن و
درک کردن، چه دردآور!
اتوبوس خیال مرا
به دانشگاهی بی نام و نشان رساند
محوطه‌ای بی روح
کنار خنده‌های دخترانی پردرد!
ترجیح سکوت و تنها نظارگر
نگاه از باغچه سبز مصنوعی بر نمی دارم!
خیره به گوشه ای تنها
در افکارهایم غوطه ور می شوم
به رفتنت فکر می کردم
کی؟ کجا و چرا؟
مغزم داغان است
کدام پاسخ را جواب دهم؟

عذاب وجدان...!
می توانستی آرزوهایم را با خود ببری
چرا بی خبر؟!
همیشه منتظر اسفندماه
مراسم های پرشور جوانی
نوجوانی!
پشت خط شور و انتظار
صدای جوانی خسته
طنین صدایش هنوز هم
پرده گوشم را نوازش می کند
صدای یوسف پیروتی!
امشب طعنه های باران
شبنم نرسیدن به گل رویت را
برایم دوباره زنده می کند.
شب شعر،
دستگیری،
مبارزه،
کوهستان و برف
و تولدی دیگر
جوغه های گلی
دیوارهای ترک برداشته
عکس همرزمانت را در آغوش کشیده!

قامت رعنایی آشنا
قیافه ای گندمی رنگ
پشت عینک تیز بین
استوار، مطمئن و با صلابت
خنده ای زیبا به رنگ گلهای قالی!
جوانی سینه به جلو،
مغرور! شوری دل انگیز و
حرفهایی زیبا بر لب داشت
وقت آن رسیده که باران
از جان خسته زمین
شعر شاعر تنها را
آبیاری کند.
باید گفت:
دردهایی ارغوانی به کوچه
اقاقیا می رسند
غم فرش می کنند محمل رهگذران را
سر به باد پائیزی
سر به سکوت و دلگیری
ماتم فروش بقالی های
رنگ و رو رفته!
سینه ات آوازی که ممنوع ست
پیشکش دیار خاطره هایت کرد

دریاها در رقص مبارزه ات
به تماشا نشسته اند، تماشا!
راز چشمانت این موج را شکستن
و سرود آزادی را سر دادن است
ماهی های این دریا
شکوهمندی تو را می نوازند، تو را
در چشم انداز آزادی
جای تپش قلبت خالیست
در ساحل افکارت لنگر انداخته ام
تا که شاهد سرنشین زورق آزادی باشم
در سرزمین بی بهار پرنده ها دیگر کوچ نمی کنند
از وجود مقدست ابدیتی خواهم ساخت،
ابدیت!!
حالاست که به بی قراری ابر فکر می کنم
شب در قعر خشکیده اش
آوازی ماتم گونه می خواند
حالاست که رفتنت را باور دارم
دشتی نفرین شده
چهره خورشید را شکست
بادی هراسان گیسوی یاس را با خود برد
این آزمندان چه می خواهند؟؟!
نگاه توفانی را تیر باران کردند

تا که راز نیلوفر بارانی
به شب دلهره انداخت
حماسه های تاریخ
به تمنایت نشستند
شبی سرشار از فریاد
حیران رقص جادوئی ات
مرز طلمت چه بی انتهاست
شکستی!
مانی عزیز!
بغض کهنه باز شکست
و تو شکستی!
شکستی!
سپیده دم ستاره سرخ صبح
در شعله‌گاه شقایق
بدنبال قافله آزادی می گردد.
باز می سرایم؛ محمل اندیشه ات
جاودان باد!
حماسه تلاش و مبارزه‌ات
جاود ان باد!
فریاد اسلحه‌ات
غوغای دلی ست انقلابی که
پایدار می ماند، پایدار...

اوج حماسه ای مقدس پایدار است
پایدار...!
جرم فرزندان بامدادان
عشق است
پس عشق راستین
تقدیم به رهروان عشق
به کاروان آزادی پیوست
به تبار شهیدان پیوست
قهرمانانه زیست و
قهرمانانه رفت
چرا که مانی بود
مانی...! این فرزند آفتاب
این فرزند آتش مقدس
آتش مقدس!

همرزم شهید

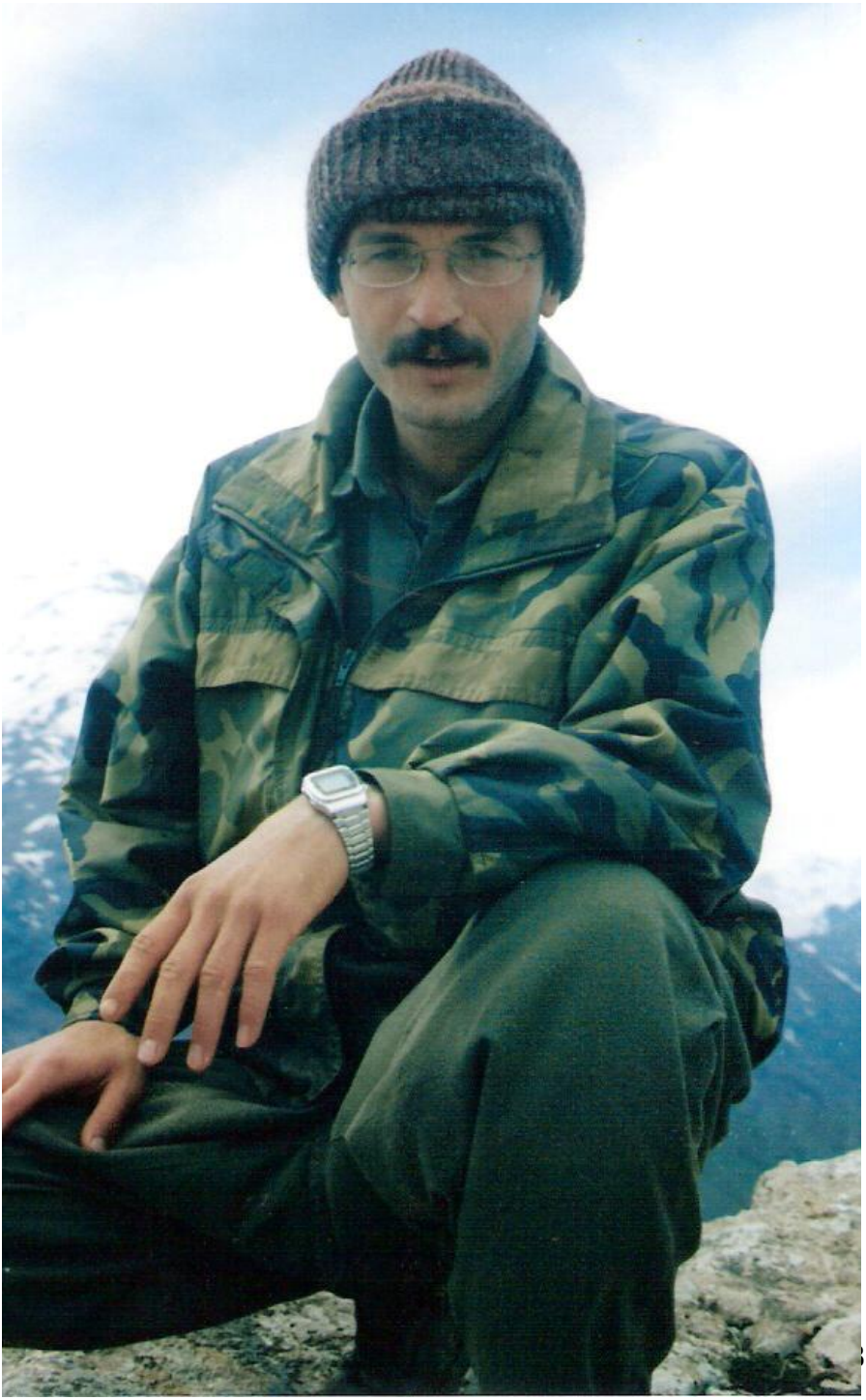

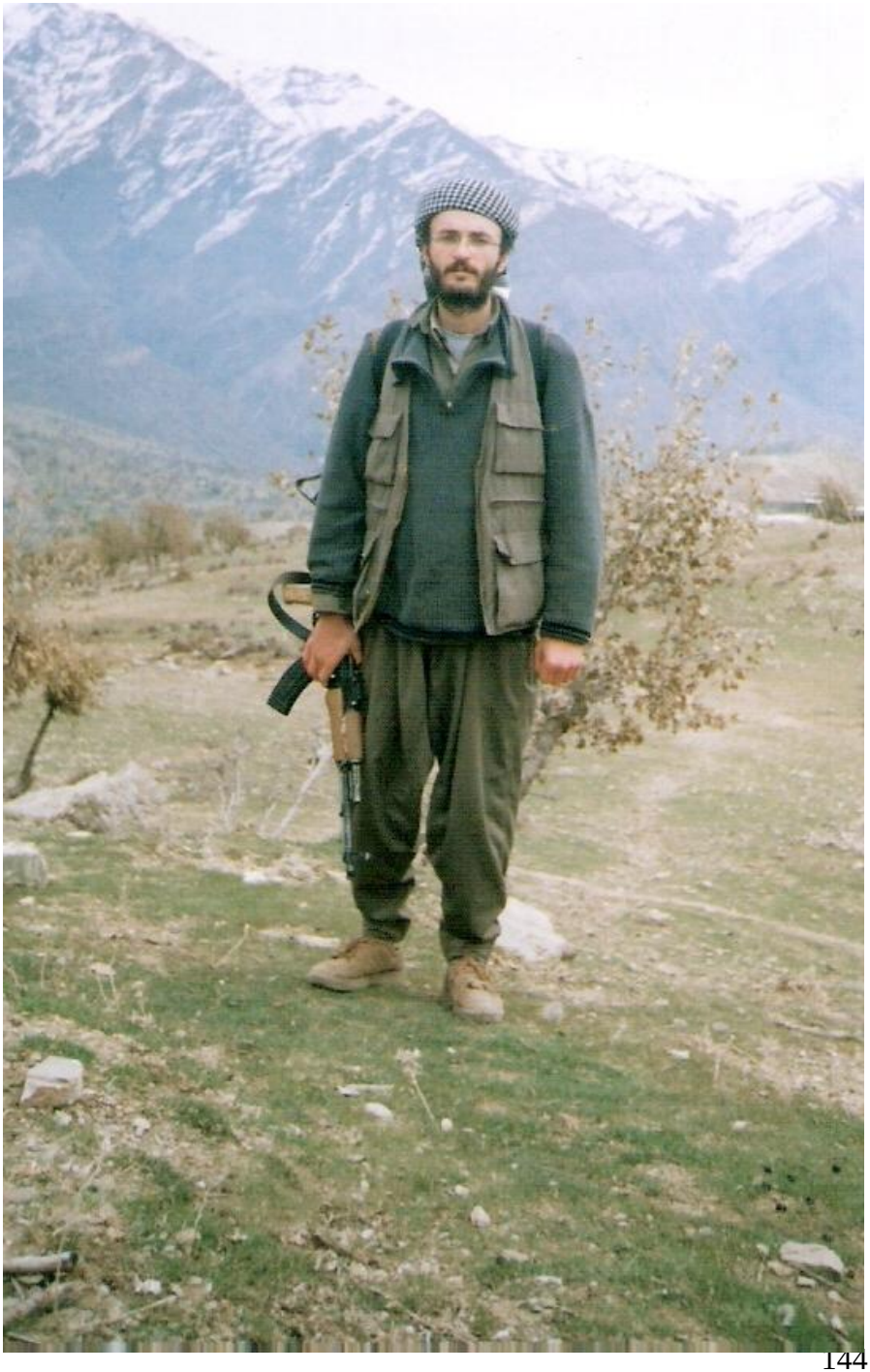

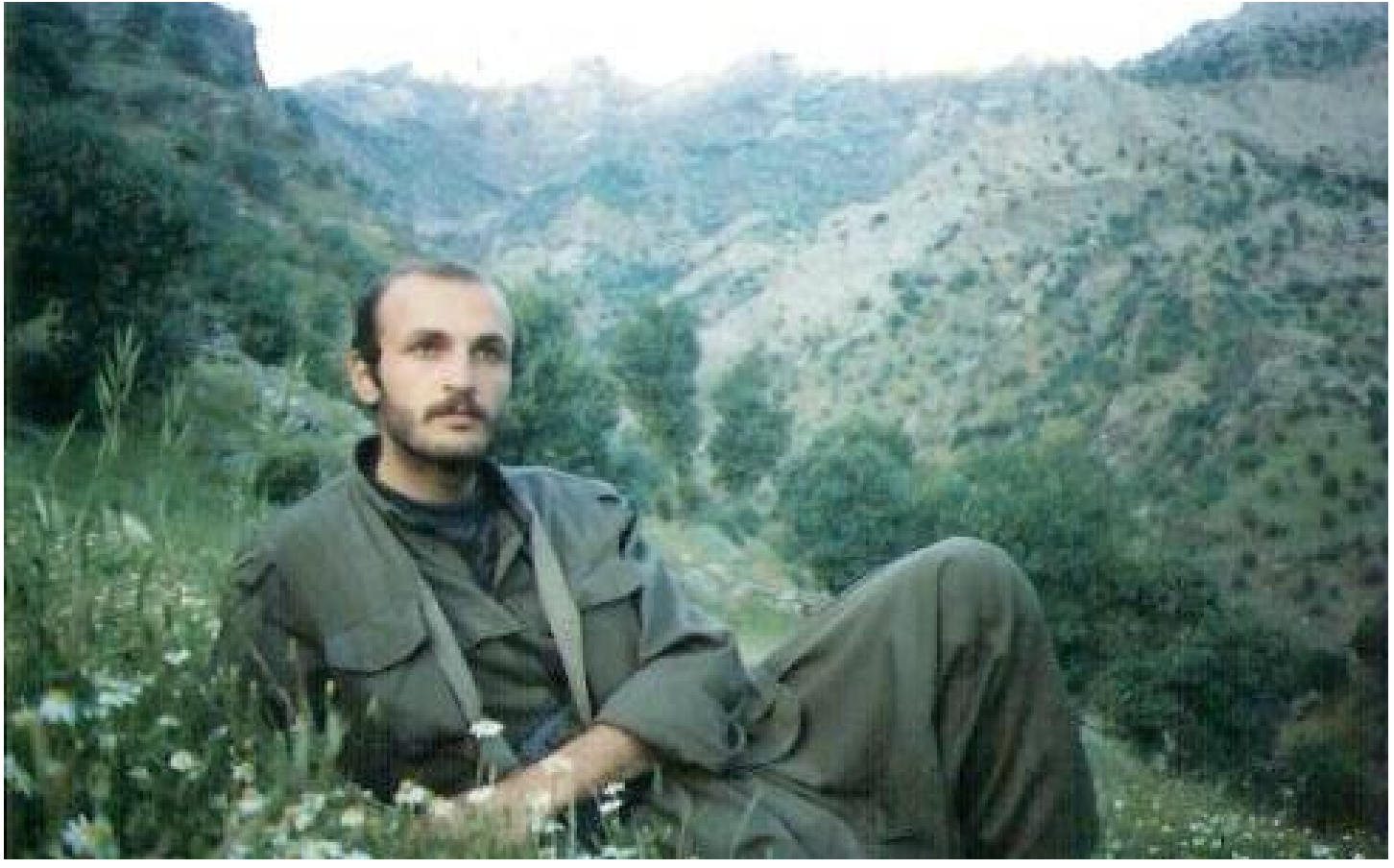

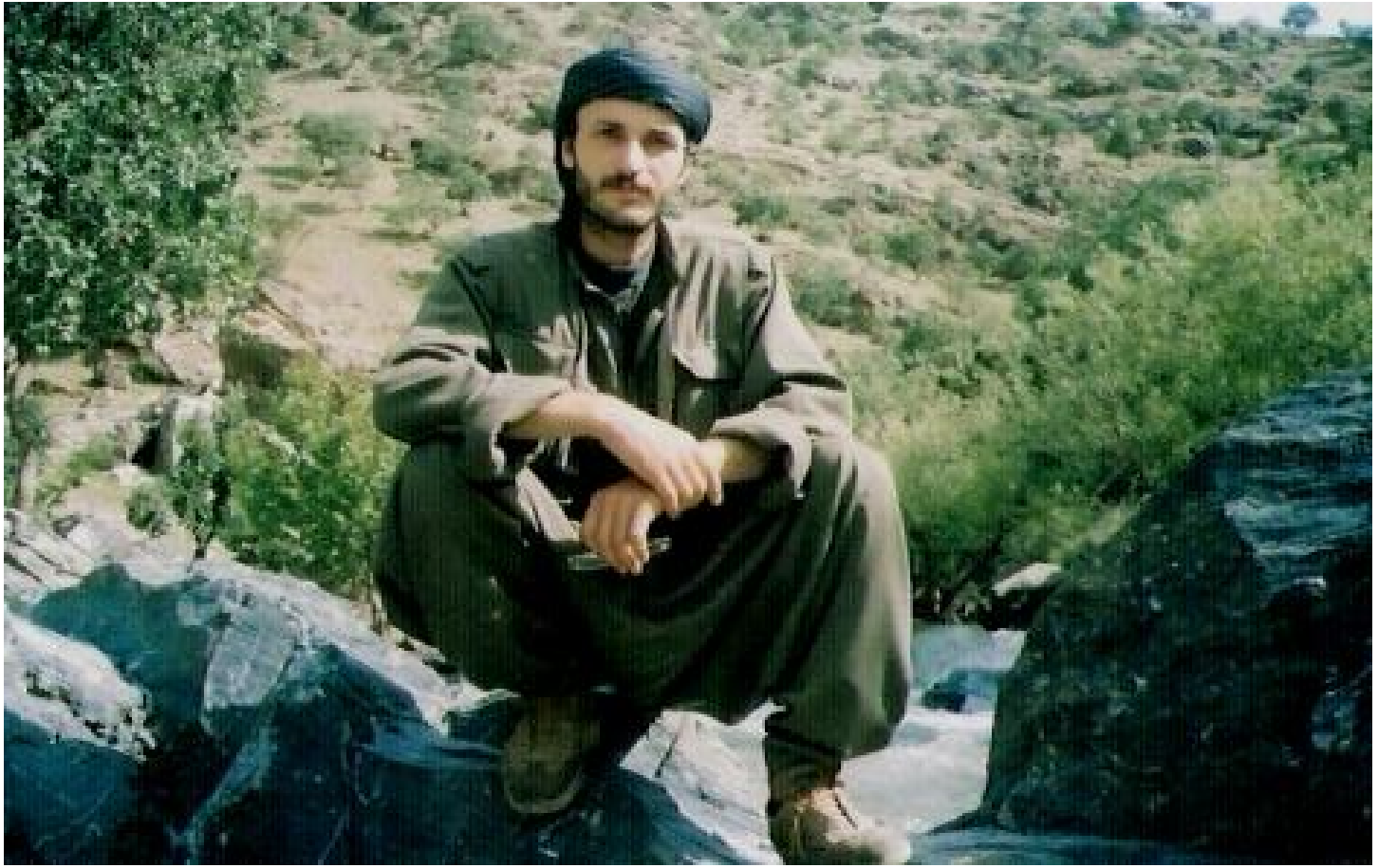

منی دانشجوی اپوزیسیون

لحظه‌ها در گذرند و تنها خاطراتی هستند که برجای می‌مانند
لحظات قطعاتی از مدار زمان و بی‌بازگشت
و خاطرات، مجموعه‌ای از قطعات با بازه‌های زمانی با پیشوانه
فکر و اندیشه‌ای تکرار شدنی.
امروز نیز لحظات در گذرند اما با این تفاوت که شاید دیگر نتوان
چنین لحظات و خاطراتی را بازیافت.
پارسال خاطرات انباشته‌ای بودند از اندیشه‌هایی که
مبارزه با خط‌مشی خیانت را مبنا قرار می‌داد؛
مرحله گذار از اندیشه خیانت بسوی خط‌مشی راستین رهبر آیو
و امسال خاطرات رفقایی که
در اوج اندیشه پیروزی و ارادهای پولادین به کاروان پیروزی ملحق می‌شوند.

شهید مانی کاکلدار

انتشارات PJAK

انتشارات PJAK